

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



فصلنامه غرب پژوهی / سال اول / شماره ۱ / پاییز ۱۴۰۳

● صاحب امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

● مدیر مسئول: دکتر سید مرتضی نبوی

● سردبیر: دکتر ارسلان قربانی شیخ نشین

● جانشین سردبیر: دکتر گارینه کشیشیان سیرکی

● ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

● مدیر داخلی: علیرضا تاجریان

● حروفچینی و صفحه آرایی: قربان تاجریان

● طراح جلد: میثم لطفی

● نشانی: انتهای بزرگراه امام علی (ع) شمال- بلوار ارتش شرق- محله سوهانک -بلوار شهید سوهانی -

مجتمع دانشگاهی سرباز ولایت سردار حاج قاسم سلیمانی - ساختمان ولایت یک- طبقه پنجم- پژوهشکده

غرب شناسی

کد پستی: ۱۹۵۵۸۴۷۷۸۱- تلفن: ۰۹۱۰۸۸۴۷۸۷۲

www.westernstudies.ctb.iau.ir

آدرس:

www.westernstudies.ctb.iau.ir

سامانه ارسال مقالات:

این فصلنامه در پایگاه‌های زیر نمایه خواهد شد:

www.isc.gov.ir

www.magiran.com

www.sanad.iau.ir

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

بانک اطلاعات نشریات کشو

سکوی نشر دانش (سند)

● چاپ: انتشارات الکترونیکی پژوهشکده غرب شناسی

هیأت تحریریه نشریه علمی غرب پژوهی

سردبیر:

دکتر ارسلان قربانی شیخ نشین: استاد دانشگاه خوارزمی

اعضای هیأت تحریریه:

- ❖ دکتر گارینه کشیشیان سیرکی: دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب
- ❖ دکتر زهره پوستین چی: دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب
- ❖ دکتر سیدجلال دهقانی فیروزآبادی: استاد دانشگاه علامه طباطبایی
- ❖ دکتر علی دارابی: دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
- ❖ دکتر رضا سیمیر: استاد دانشگاه گیلان
- ❖ دکتر حبیب اله ابوالحسن شیرازی: استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
- ❖ دکتر سید داود آقایی: استاد دانشگاه تهران
- ❖ دکتر غلامرضا کریمی: دانشیار دانشگاه خوارزمی
- ❖ دکتر سید سعید میرترابی حسینی: دانشیار دانشگاه خوارزمی
- ❖ دکتر انشا... رحمتی: استاد دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی
- ❖ دکتر حسین کلباسی اشتری: استاد دانشگاه علامه طباطبایی
- ❖ دکتر امیرعباس علی زمانی: دانشیار دانشگاه تهران

داوران این شماره:

دکتر حسن خداوردی / دکتر سیمین حاجی پور ساردویی / دکتر سیدمصطفی ابطحی
دکتر مجید روحی / دکتر مجید استوار / دکتر محمد توحیدفام / دکتر سیدعلی مرتضویان فارسانی
دکتر محسن عسگری جهقی / دکتر پروین داداندیش / دکتر سیدعبدالعلی نبوی

راهنمای تهیه و ارسال مقالات

- نویسندگان محترم قبل از ارسال مقاله، حتما راهنمایی تدوین مقاله را مطالعه کنند.

- زمینه‌های پذیرش مقاله شامل موارد ذیل مرتبط با آمریکا، اتحادیه اروپا و انگلیس و مبانی فکری غرب می باشد:

سیاست خارجی، امنیت، اقتصاد سیاسی، نهاد های منطقه ای، حقوق و سازمان های بین المللی، رژیم های بین المللی، تروریسم، نهادها و کنوانسیون های بین المللی، امنیت و توسعه انسانی، مسائل زیست محیطی، ثروت و قدرت، جامعه شناسی تاریخی، تاریخ روابط بین الملل، مسایل سیاسی، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، مسایل نظامی و استراتژیک، مبانی فکری و فلسفی تمدن غرب، ساختارهای حقوقی، سیاسی و اجتماعی، سکولاریسم و دین، حکمرانی، تحولات دین و فرهنگ، مرکز مطالعاتی و تصمیم ساز، حکومت قانون و دموکراسی، تقابل یا تعامل غرب و شرق، تحولات علم و فن آوری، اندیشه ساسی غرب، بررسی تطبیقی اندیشه سیاسی اسلام و اندیشه سیاسی غرب، مبانی تمدن غرب، مبانی توسعه غرب، هنر و تمدن غرب

- فصلنامه غرب پژوهی برای مقاله‌هایی که به تبیین مسئله‌هایی می‌پردازند که اهمیت بیشتری برای ایران دارند اولویت قائل است.

- مشخصات نویسنده یا نویسندگان شامل نام و نام خانوادگی، سمت و درجه علمی، محل خدمت و آدرس پست الکترونیکی ترجیحاً بر اساس استاندارد موسسه آموزشی نویسنده، به دو زبان فارسی و انگلیسی به چکیده فارسی و انگلیسی اضافه شود. در صورتی که مقاله مستخرج از رساله دکترا یا از پایان نامه کارشناسی ارشد باشد، نام اساتید راهنما و مشاور در پانویس صفحه اول قید خواهد شد. در صورتی که مقاله به صورت مشترک نگاشته شده باشد، ارائه تأییدیه استاد مشاور و یا راهنما مبنی بر مشترک بودن مقاله لازم است.

- مقاله نباید هم زمان در فرایند ارزیابی توسط مجله یا بنگاه انتشاراتی دیگری بوده یا قبلاً انتشار یافته باشد.

- مقاله توسط هیئت تحریریه مجله و با همکاری کارشناسان داوری شده و در صورت تأیید طبق سیاست‌های فصلنامه غرب پژوهی منتشر خواهد شد.

- مجله در رد یا قبول، جرح و تعدیل و ویرایش مقاله‌ها مختار است.

- فصلنامه از پذیرش مقالاتی که از نظر شکلی و ساختاری با شیوه نامه این مجله همخوانی نداشته باشند، معذور است.

- مطالب مندرج در فصلنامه الزاماً مبین نظر پژوهشگر غرب شناسی نیست، بنابراین مسئولیت محتوا به عهده نویسندگان است.

- مقاله باید با استفاده از نرم افزار Word تهیه و از طریق سامانه مجله ارسال شود.

نشریه غرب پژوهی در اردیبهشت ۱۴۰۲ در راستای اهداف و چشم اندازهای دانشگاه آزاد اسلامی با محوریت تحلیل و ارزیابی مسائل سیاست خارجی و روابط بین الملل کشور با تأکید بر ارائه پاسخ علمی و جامع در سطح ملی با حفظ منافع جمهوری اسلامی ایران و کمک به مسئله یابی علمی و کاربردی در تنگنای سیاست خارجی کشور نسبت به غرب (آمریکا، اتحادیه اروپا و انگلیس) و همچنین کمک به شناخت و واکاوی مبانی فکری و فلسفی تمدن غرب و تحلیل آن تأسیس شده است. در همین راستا هیأت تحریریه فصلنامه غرب پژوهی، از کلیه استادان، صاحب نظران و پژوهشگران برای ارسال مقالات علمی و پژوهشی خود جهت چاپ در این فصلنامه و تقویت تولید علم در این زمینه، دعوت به عمل می‌آورد.

فهرست مطالب

- ❖ سخن سردبیر..... ۵
- ❖ جستاری دربارهٔ ایدهٔ رای‌نهارت کوزلک مبنی بر بحران و آسیب‌زایی اندیشهٔ سیاسی مدرن در بستر سنت
ضدروشنگری آلمانی ۷
بهنام جودی / گارینه کشیشیان سیرکی
- ❖ کرونا؛ آزمون نظم لیبرال و آمریکای هژمون ۲۹
حمید احمدی نژاد/ ارسالن قربانی شیخ‌نشین
- ❖ تحولات علم‌شناسی در ایران و غرب (با تأکید بر علوم اجتماعی و انسانی)..... ۵۳
محمد حسین ملایری / سید مرتضی نبوی
- ❖ بررسی وضعیت اجتماعی- سیاسی آمریکا در سال‌های ۲۰۲۳-۲۰۲۴ براساس روش فراتحلیل ۱۲۹
هادی ترکی / مریم رزمجو
- ❖ روندهای نوظهور در حوزه سایبری و پیامدهای آن بر امنیت بین‌الملل (با تأکید بر هوش مصنوعی) ۱۵۱
رحمان حریری / وحید فرخی / رسول مظفری
- ❖ چالش‌های راهبردی آمریکا در عصر هویت و هوش مصنوعی ۱۸۳
زهره پوستین‌چی

سخن سردییر

خالق هستی را شاکریم که توفیق راه اندازی فصلنامه غرب پژوهی را با پشتیبانی پژوهشکده غرب شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی و حمایت و مشارکت اساتید برجسته روابط بین الملل در سطح ملی به عنوان هیأت تحریریه و هیأت داوران، نصیب ما کرد. غرب پژوهی در دو سطح مطالعات روابط بین الملل و مطالعات اندیشه ای و تمدنی، از دیرباز مورد توجه دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی بوده است. تنوع و پیچیدگی در کنشگری غرب و همچنین در هم تنیدگی متغیرهای مختلف تأثیرگذار در روابط بین الملل، شتاب در جهانی شدن و فن آوری های نوین ارتباطی، شکل گیری هویت های جدید قدرت و عوامل غیر مادی تأثیر گذار در ساختار نظام بین الملل، به اهمیت پژوهش در غرب افزوده است. در ان راستا، فصلنامه غرب پژوهی امیدوار است با استعانت از خدای متعال و الطاف الهی پنجره جدیدی را در حوزه غرب شناسی با همکاری و مشارکت اساتید، پژوهشگران و دانشجویان باز کند.

فصلنامه غرب پژوهی با هدف تحلیل، واکاوی و ارزیابی مسائل مربوط به غرب در نظام بین الملل معاصر در زمینه های مختلف روابط خارجی و مبانی فلسفی، فکری و تمدنی، در صدد است تا به علمی کردن سیاستگذاری و مسأله یابی علمی- کاربردی در ارتباط با تنگنای سیاست خارجی کشور نسبت به غرب کمک نماید. مضاف بر این، این فصلنامه تلاش می کند تا زمینه را جهت ارتقای سطح دانش علمی و تخصصی متخصصان و کارشناسان در جهت عمق بخشی بیشتر به آگاهی و شناخت تصمیم گیران و مجریان جهت اعمال سیاستگذاری برای اغتنام بیشتر فرصت ها و مواجهه مؤثرتر با چالش های مبتلابه کشور در روابط با غرب در سطوح مختلف فراهم نماید. لذا از کلیه اساتید، پژوهشگران و دانشجویان دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی تقاضا داریم تا با ارسال مقاله در محورهای مرتبط با غرب شامل سیاست خارجی، اقتصاد سیاسی، مطالعات تاریخ سیاسی، نهادهای منطقه ای، رژیم های بین المللی، حقوق بشر، امنیت و توسعه انسانی، مسائل زیست محیطی، ژئوپولیتیک و نظامی، مبانی فلسفی و تمدنی غرب، مبانی فکری اندیشمندان غربی، سکولاریسم و تحولات دین، سیاست و فرهنگ، نقش مراکز فکری و مطالعاتی تصمیم ساز و تحولات علم و فناوری؛ ما را در ارتقای فصلنامه غرب پژوهی یاری دهند.

دکتر ارسلان قربانی شیخ نشین

مقالات

جستاری دربارهٔ ایدهٔ راینهارت کوزلک مبنی بر بحران و آسیب زایی اندیشهٔ سیاسی مدرن در بستر سنت ضدروشنگری آلمانی

^۱ بهنام جودی

^۲ کارینه کشیشیان سیرکی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۲/۱۱ - تاریخ تصویب ۱۴۰۳/۰۵/۲۳)

چکیده

بحران در نظریه پردازی سیاسی، و همچنین نگارش تاریخ اندیشهٔ سیاسی در اروپا همواره نقشی اساسی داشته است. طی نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم، سنت ضدروشنگری آلمانی با متفکرانی مانند مارتین هایدگر و کارل اشمیت ایدهٔ «بحران» در اندیشهٔ جدید را تبدیل به موضوع پژوهش کرده و به آسیب زایی و نتایج آن اشاره کردند. در دنبالهٔ این نوع از پژوهش ها، راینهارت کوزلک یکی از پژوهشگرانی است با تمرکز بر مفهوم بحران در اندیشهٔ سیاسی مدرن به توضیح سیر تحول و آسیب زایی آن پرداخته است. ما در این پژوهش به بررسی زمینه مند ایدهٔ راینهارت کوزلک دربارهٔ اندیشهٔ سیاسی-تاریخی روشنگری می پردازیم. پرسش این پژوهش اینگونه قابل طرح است: ایدهٔ راینهارت کوزلک مبنی بر بحران زایی اندیشهٔ سیاسی-تاریخی روشنگری در چه زمینه ای، متأثر از چه متفکرانی، شکل گرفته و مدعا و نیت مؤلف در طرح آن چیست؟ مطابق یافته های ما اندیشهٔ کوزلک تحت تأثیر حلقهٔ ضدروشنگری هایدلبرگ، به ویژه کارل اشمیت و کارل لویت مبنی بر بحران در اندیشهٔ مدرن، شکل گرفته است. ایدهٔ کوزلک این است که اندیشهٔ جدید با هابز و از دل بحران جنگ های مذهبی آغاز شد و در ادامهٔ تحول خود، به سبب برهم زدن نسبت اخلاق و سیاست، دچار نوعی تناقض و بحران مداوم بود. از همین روی، او نوعی غایت شناسی از تبعات اندیشهٔ سیاسی مدرن، به ویژه روشنگری، و نسبت آن با توتالیترانیسم سدهٔ بیستم ارائه می دهد تا نشان دهد که اندیشهٔ سیاسی جدید دچار آسیب زایی است.

واژگان کلیدی: بحران، اندیشهٔ سیاسی، روشنگری، ضدروشنگری، راینهارت کوزلک، کارل اشمیت، کارل لویت

۱- دکترای اندیشهٔ سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکدهٔ حقوق، الهیات و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

۲- دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشکدهٔ دولت و نظام اداری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب،

تهران، ایران (g_keshishyan@azad.ac.ir) (نویسنده مسئول)

A Research on the Idea of Reinhart Koselleck about the Crisis and Pathogenesis of Modern Political Thought in the Context of the German anti-enlightenment Tradition

Behnam Joudi¹
Garineh Keshishyan Siraki²

Abstract

The crisis has always played a fundamental role in political theorizing, as well as historiography of political thought in Europe. During the first half of the 20th century, the tradition of German anti-enlightenment with thinkers such as Martin Heidegger and Carl Schmitt turned the idea of "crisis" into a subject of research in the modern thought and pointed out its harm and results. Following this type of research, Reinhart Koselleck is one of the researchers, focusing on the concept of crisis in modern political thought, he has explained the course of evolution and its harm. In this research, we examine the background of Reinhart Koselleck's idea about the political-historical thought of the Enlightenment. The question of this research can be posed as follows: Reinhart Koselleck's idea of pathogenesis in the political-historical thought of the Enlightenment was formed in what context, under the influence of which thinkers, and what is the author's claim and intention in its design? According to our findings, Koselleck's thought was formed under the influence of Heidelberg's anti-enlightenment circle, especially Carl Schmitt and Karl Löwith about the crisis in modern thought. Koselleck's idea is that the modern thought started with Hobbes and from the crisis of religious wars, and in the continuation of its development, due to the disruption of the relationship between ethics and politics, it suffered a kind of contradiction and continuous crisis. Therefore, he presents a type of teleology of the consequences of modern political thought, especially the Enlightenment, and its relationship with the totalitarianism of the 20th century to show that the modern political thought is suffering from harm.

Keywords: crisis, political thought, Enlightenment, anti-Enlightenment, Reinhart Koselleck, Carl Schmitt, Karl Löwith.

1 -PhD of Political Ideas, Department of political science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

2 *Associate Professor, Department of Political Science and International Relations, Faculty of Government and Administrative System, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran (g_keshishyan@azad.ac.ir) (g.keshishyan71@gmail.com) (Corresponding Author)

۱- مقدمه

نظریه‌ها و ایده‌هایی مختلف برای توضیح پیدایش و سیر تکوین اندیشه سیاسی و به‌ویژه اندیشه سیاسی جدید مطرح شده است. طیفی از این نظریه‌ها، «بحران» را در کانون بحث‌ها قرار داده‌اند. البته این نکته را نباید غیرمعمول یا عجیب در نظر گرفت، چرا که اندیشه و زیست انسان همواره ربطی مستقیم با بحران دارد و انسان اروپایی نیز از این قاعده مستثنی نیست. به‌گونه‌ای که از یونان تا دوران معاصر، بحران نقشی اساسی در نظریه‌پردازی در حوزه‌های سیاست، تاریخ، الهیات و حتی در مرتبه‌ای بالاتر، تمدن اروپایی داشته است. توماس اسپریگنز پیدایش اندیشه سیاسی در اروپا را در قالب چند بحران شناسایی می‌کند، می‌توان آن‌ها را این‌گونه دسته‌بندی کرد: بحران عدالت آتنی که افلاطون به آن واکنش نشان داد؛ بحران ثبات در باب سامان سیاسی که ماکیاوولی آن را طرح می‌کند؛ بحران امنیت که لویاتان هابز پاسخ آن است؛ بحران مشروعیت که لاک حکومت لیبرالی را مطرح می‌کند؛ بحران رژیم کهن که اندیشمندان روشنگری در باب آن به اندیشه‌ورزی پرداخته‌اند؛ بحران نابرابری اخلاقی که روسو برای این وضع ضرورت استفاده از اراده عمومی را طرح کرد؛ بحران اجتماع سیاسی که ادموند برک اصالت سنت را به پیش می‌کشد، و در نهایت بحران سرمایه‌داری که مارکس فرایند واقعی حرکت در تاریخ را در جهت استقرار جامعه فارغ از اعمال قدرت می‌خواست (اسپریگنز، ۱۳۹۲: ۱۷-۲۲). اسپریگنز تلاش می‌کند تا با شناسایی بحران‌های زمانه متفکران، نشان دهد که متفکر سیاسی چگونه به بحران واکنش نشان می‌دهد. «تقریباً تمامی فلاسفه بزرگ بیش و پیش از هر چیزی فلاسفه‌ای سیاسی بوده‌اند، اذهانی که به سبب بحران‌های خاصی در نظام سیاسی مملکت‌شان به ژرفای خود فرورفته و دلمشغول این پرسش بوده‌اند که چگونه راه‌حلی پایدار برای بی‌نظمی اطرافشان بیابند» (فریدریش، ۱۳۹۶: ۲۶-۲۷).

می‌توان دامنه بحث را به نسبت اندیشه سیاسی مدرن با بحران محدود کرد. لئو اشتراوس در مقاله معروف «سه موج تجدد» با سخن گفتن از «بحران مدرنیته»، تلاش می‌کند تا فلسفه سیاسی مدرن را که «از رهگذر گسستی از اندیشه پیشامدرن پدیدار شده» بود، توضیح دهد. از این‌رو، او سه موج را در تحول مدرنیته شناسایی می‌کند. او موج اول را گسستی از فلسفه پیشامدرن می‌داند که با ماکیاوولی آغاز شد و با هابز و بعد لاک ادامه

یافت. آغاز موج دوم با واکنش روسو نسبت به خصایص موج اول بود و تا ایده آلیسم آلمانی تداوم می‌یابد. موج سوم نیز با نیچه آغاز می‌شود. در نهایت، اشتراوس با این نتیجه‌گیری که «نظریه لیبرال دموکراسی و همچنین کمونیسم از موج اول و دوم مدرنیته سرچشمه گرفته‌اند»؛ و این‌که «معنای ضمنی موج سوم مدرنیته فاشیسم است»، تلاش می‌کند بحرانی را که در مدرنیته تشخیص داده است با این سه موج توضیح دهد (اشتراوس، ۱۳۹۶: ۲۸۷-۳۰۵). کارل اشمیت نیز پیدایش و تکوین اندیشه سیاسی جدید با محوریت لیبرال دموکراسی را بر بستر بحران توضیح می‌دهد که بحران در نهایت به نابودی دولت مطلقه و سست شدن اساس حاکمیت دولت‌های اروپایی طی سده‌های ۱۹ و ۱۸ میلادی منجر می‌شود (ب. ک: اشمیت، ۱۳۹۷).

آنچه جالب توجه است، این است که متفکران و نظریه پردازان سیاسی اروپایی جایگاهی اساسی به مفهوم «بحران» در اندیشه ورزی خود داده اند تا جایی که راینهارت کوزلک «بحران» را یکی از مفاهیم «بنیادین» مدرنیته می‌داند (ب. ک: کوزلک، ۱۴۰۱). از همین روی، چه در موضع نظریه پردازی سیاسی، با متفکرانی مانند هابز، لاک، روسو، کانت و... و چه از موضع نگارش تاریخ اندیشه سیاسی، با متفکرانی مانند اسپرینگز، اشتراوس، اشمیت و... بحران همواره نقشی اساسی در آن نظریه‌ها دارد. یکی از مهم‌ترین نظریه پردازان و تاریخ نگاران اندیشه سیاسی جدید راینهارت کوزلک (Reinhart Koselleck) آلمانی است که مفهوم بحران را در پیدایش و تحول آسیب‌زایانه اندیشه سیاسی مدرن، اساسی می‌داند.

۲- بیان مسئله

در این پژوهش تمرکز ما بر اندیشه راینهارت کوزلک در نقد اندیشه سیاسی مدرن و مفهوم «بحران» است که آن را از رهگذر بررسی تأثیر اندیشه استادان او، کارل اشمیت و کارل لوت که از بزرگ‌ترین مدعیان تز سکولاریزاسیون بودند، در زمینه سنت ضدروشنگری سده بیستمی آلمانی، مطرح خواهیم کرد. با توجه به آن‌چه که از مطالعات روشنگری در آلمان با محوریت ضدروشنگری مورد اشاره قرار می‌دهیم، ما تلاش می‌کنیم ایده کوزلک را در زمینه فکری آن یعنی آلمان سده بیستم-۱۹۰۰ تا ۱۹۵۰م- قرار دهیم که اندیشه ضدروشنگری، با مدعای بحران مدرنیته، غلبه داشته است. در نتیجه پرسشی که می‌توان مطرح داشت این

گونه است: ایده رایبهارت کوزلک مبنی بر بحران زایی اندیشه تاریخی-سیاسی روشنگری در چه زمینه ای و متأثر از چه متفکرانی شکل گرفته است، مدعا و نیت او در طرح آن چیست؟ برای پاسخ به این پرسش ما بر کتاب **نقد و بحران** رایبهارت کوزلک متمرکز می شویم که بیان می دارد تکوین آسیب زایانه اندیشه سیاسی مدرن سرچشمه فجایع سده بیستم بوده است و مطرح می داریم که ایده **نقد و بحران** کوزلک به شدت متأثر از ایده های کارل اشمیت و کارل لویت با محوریت تز سکولاریزاسیون است. با چنین خوانشی می توان نشان داد که ایده کوزلک در چه بستر فکری شکل گرفته است و ابزارها و مفاهیمی که او با آن ها اندیشیده است حاصل چه جریان فکری است. نقد کوزلک به اندیشه سیاسی مدرن با محوریت «روشنگری» تلاشی بوده است با این قصد که با ربط دادن اندیشه روشنگری به توتالیتارینسم سده بیستم، اندیشه روشنگری را به مثابه یکی از کانون های اندیشه مدرن «نامشروع» اعلام کند.

۳- رایبهارت کوزلک و ایده بحران در اندیشه سیاسی مدرن

بحث تاریخ‌نگار اندیشه رایبهارت کوزلک^۱ در باب نقد اندیشه سیاسی-تاریخی مدرن در کتابی با عنوان **نقد و بحران: آسیب‌زایی جهان بورژوایی** به زبان آلمانی که ترجمه انگلیسی آن با عنوان **نقد و بحران: روشنگری و آسیب‌زایی جامعه مدرن** منتشر شد، شناخته شده است که «در میان آثار کلاسیک تاریخ اندیشه غرب رده‌بندی می‌شود» (Haikala, 1997: 70). کوزلک «ایده بحران و پیوستگی آن با فلسفه‌های تاریخ و «آسیب‌زایی» آن را در روشنگری سده هجدهم اروپایی ترسیم می‌کند». به عبارتی، بحث کوزلک در باب نقد اندیشه روشنگری نوعی روایت آسیب شناسانه از «زایش اندیشه سیاسی مدرن با روشنگری» است. کوزلک در روایت خود مفهومی بنیادین مانند «بحران» را یکی از مفاهیم بنیادین برای فهم جهان مدرن و توضیح‌دهنده مدرنیته و نیروی انگیزاننده و ایده پردازانه جهان مدرن، در نظر می‌گیرد. افزون بر این، کوزلک در مطالعه ای جداگانه درباره مفهوم بحران، به مثابه یکی از مفاهیم بنیادین مدرنیته، چرخش‌های معنایی قابل مشاهده ای را طی زمان بروز و ظهور «مدرنیته»، به مثابه دوره زمانی ویژه با منظری خاص، می‌یابد. (Gilbert, 2019: 61-62). ایده **نقد و بحران**

1 -Reinhart Koselleck (1923-2006)

«در اساس صرفاً به زمان پایان جنگ‌های مذهبی تا آغاز انقلاب فرانسه سال ۱۷۸۹ م متمرکز می‌شود و ایده‌های متفکران کلیدی کم‌تر شناخته‌شده آلمانی، انگلیسی، و فرانسوی را تحلیل می‌کند. موضوع اصلی نقد و بحران بروز و ظهور ابداع بزرگ «سده نقد» قرن هجدهم و «سپهر عمومی» می‌باشد که با شهروندان در حوزه خصوصی و کارکردهای صریح و ضمنی افکار عمومی تداوم یافته است. به نظر می‌رسد نویسنده، ناتوانی مردمان برای دگرگونی بحران آگاهی‌شان به کنش سیاسی بخردانه، به جای حواله مشکلاتشان به یوتوپیا را به مثابه «بیماری» جهان مدرن مورد توجه قرار می‌دهد. ناتوانی برای مواجهه با واقعیت‌ها و رقابت میان فیلسوفان تاریخ یوتوپیاگرا، شانس‌ها برای سروکار داشتن با مسائل را به شیوه‌ای صلح‌آمیز تضعیف می‌کند و جاده منتهی به فاجعه را هموار می‌کند. بدین‌سان، کوزلک ریشه‌های «آسیب» مدرن را تا روشنگری ردیابی می‌کند» (Haikala, 1997: 70-71). اگرچه باید توجه داشت کوزلک «عضوی از نسل پس‌از جنگ جهانی دوم دانشگاهیان آلمانی است که با گذشته ملی متأخر خود کنارآمده و آثار او بخشی از نقد آن گذشته را شکل داده است» (Gilbert, 2019: 61) و طرح بحثی چون «بحران» و «آسیب‌زایی» را باید در همین راستا، تحلیل کرد. از همین روی، باید توجه داشت که هرچند ایده نقد و بحران کوزلک بیرون از افق آکادمیک و سیاسی‌ای شکل گرفت که «بحران اندیشان و بیماری» ایجاد کرده بودند؛ اما، ایده بحران مدرنیته و روشنگری بخشی مهم از آن چیزی است که مدرنیته را یک دوران نامشروع تعریف می‌کند، که به اندیشه کوزلک نفوذ کرده است. بنابراین، به‌موجب کار در زمینه پس‌از جنگ جهانی دوم، کوزلک واژگانی مانند «بحران» را برای ارزیابی دوباره، بخصوص در پرتو نتایج فاجعه‌بار جنگ، به کار برد» (Gilbert, 2019: 63-64). از همین روی، «نیروی برانگیزنده و گزنده نظریه کوزلک درباره «روشنگری» به شکلی «تفکیک‌پذیر» با جریان غالب حمله و رد روشنگری در آلمان، مرتبط است» (Fillafer, 2007: 323). کوزلک طرح بحث خود در باب نقد اندیشه روشنگری و ارتباط آن با توتالیتاریسم سده بیستم را آشکارا از منظری لوتیتی درباب فلسفه‌های تاریخ مدرن آغاز می‌کند. در نظر کوزلک وضعیت سده بیستم اعم از فاشیسم و نازیسم، توتالیتاریسم، دو جنگ جهانی و شکل‌گیری دو بلوک شرق و غرب را باید در اندیشه یوتوپیاگرایانه روشنگری جستجو کرد که چنین نتایجی فاجعه‌بار داشته است. به گونه‌ای که پس از شکل‌گیری مفاهیم نقد، نقدگری و بحران درون فلسفه‌های

تاریخ پس از انقلاب ۱۷۸۹م فرانسه، با نوعی یوتوپیاگرایی سکولار مواجه هستیم که ریشه‌های الهیاتی دارد (Koselleck, 1988: 1-9). «در واقع، شرح لُویت از مشتق شدن آگاهی تاریخی مدرن (از آخرت شناسی یهودی-مسیحی)،» بر کیفیت رساله‌ی نقد و بحران کوزلک افزود هرچند کوزلک برداشتی که از سیاست داشت «در ابتدا وامدار اشمیت» بود و به قول کرول به «ضمیر» او راه یافته بود. بنابراین، کوزلک در رساله اش به نقد فلسفه‌ی تاریخ پرداخت که «بر شرح لُویت استوار بود» (کرول، ۱۳۹۹: ۲۱۳). البته بیشتر تحلیل‌گران، به زبان انگلیسی تا جایی که در دسترس قرار دارد، بر وجه «اشمیتی» ایده‌ی نقد و بحران تأکید کرده‌اند؛^۱ اما ما وجه لُویتی آن را نیز برجسته خواهیم کرد.

۴- سنت «ضدروشنگری»^۲ آلمانی: بحران و مدرنیته

نیچه و بعد ماکس وبر آثاری پژوهشی را منتشر کرده بودند که درباب مطالعه‌ی جریان‌های مختلف در دوران جدید و تمایزهایی آن‌ها را از مسیحیت بحث کرده بودند؛ اما آن آثار کم‌تر به فکر تمرکز ویژه بر دوران جدید و به ویژه اندیشه‌ی روشنگری بودند. از آغاز سده‌ی بیستم در آلمان، نوعی از گفتار شکل گرفت که «بحران» را در کانون بحث خود قرار داد. بحران دوران جدید، بحران روشنگری، بحران سیاسی، بحران اروپا، بحران معنا و... کلیدواژه‌های این گفتار بود که به سرعت مفهوم بحران را به نشانه‌ی زمانه‌ی جدید و نتایج اندیشه‌ی مدرن معرفی می‌کرد. هر متفکری از زوایای گوناگون به بررسی بحران می‌پرداخت، نمونه‌ی مشهور استفاده از بحران، ادموند هوسرل در عنوان کتاب **بحران علوم اروپایی** بود. کارل اشمیت، نظریه پرداز حقوقی «وضعیت استثناء» و بستگی آن به تصمیم حاکم در اندیشه‌ی پیشاروشنگری را با توجه به تز سکولاریزاسیون برجسته کرد و نتیجه گرفت سست شدن مفهوم حاکمیت، به واسطه‌ی

۱- برای مثال بنگرید به: (Norberg, 2015: 12)، (Pankakoski, 2010: 752)، (Gilbert, 2019: 63)، (Leander Fillfer, 2007:328)، (Bizas, 2016: 4).

۲- روشنگری از همان آغاز موضوع تأمل اروپایی‌ها بود، حتی در واکنش به جریان روشنگری، جریانی متقابل با نام «ضدروشنگری» شکل گرفت که هردو بر یک را از بنیان گزاران جریان ضدروشنگری می‌دانند؛ اما اصلاح «Gegen-Aufklärung» یا ضدروشنگری را برای نامیدن جریان مقابل روشنگری به نظر می‌رسد نیچه ابداع کرده است که در آلمان سده‌ی بیستم کاربردی عمومی یافت. برای اطلاعات بیشتر و دقیق‌تر بنگرید به کتاب Sternhell, 2010

سکولاریزاسیون، با اندیشهٔ روشنگری رخ داده است که در هیئت بحران تا سدهٔ بیستم ادامه می‌یابد. کتاب‌های **الهیات سیاسی و لویاتان در نظریهٔ دولت تامس هابز** را اشمیت به همین منظور نوشت. مارتین هایدگر مفهوم «اضطراب وجودی» (*Angst*) یا «بحران» را در سال‌های پایانی دههٔ ۱۹۲۰م به جهان آلمانی معرفی کرد که دوران مدرن را نامشروع تلقی می‌کرد، هرچند دامنهٔ بحث او گسترده‌تر و تا به یونان می‌رسید. طی نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم این دو، مفهوم بحران را تبدیل به خطابه‌ای کردند که دائم از بحران‌های دوران جدید و اندیشهٔ روشنگری سخن می‌گفتند. با توجه به فضای فکری ضدروشنگری نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم، آن زمان دو موضوع در دستور کار بود: تاریخ و بحران. «تاریخ» (شامل آنچه فریدریش ماینکه سال ۱۹۳۶م سرانجام تحت عنوان «تاریخ‌گرایی» سر زبان‌ها انداخت) و «بحران»، سستی مشخص و طولانی درحیات فکری آلمانی دارد که به‌طور عمده با تغییرهای تجربی در رابطهٔ جهان آلمانی با سایر جوامع غربی شکل‌گرفته است. کوزلک این مباحث را از طریق استادان شناخته‌شده‌اش، کسانی که معمولاً آشکارا در سمت محافظه‌کار طیف سیاسی زمانهٔ خود دسته‌بندی می‌شوند، درهم ادغام کرد» (Bizas, 2016: 3-4). پس از پایان جنگ جهانی دوم، گفتار ضد روشنگری، بحران را به شیوه‌ای متفاوت به کار گرفت. به گونه‌ای که با تجربهٔ ناسیونال سوسیالیسم، جنگ جهانی دوم و فجایع به بار آمده حاصل از اندیشه‌های ضدروشنگری، متفکران ضدروشنگری استراتژی جدید اتخاذ کردند: بحران روشنگری و سرانجام توتالیتریستی آن. گفتار بحران فجایع نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم را به حساب روشنگری نوشت. متفکران ضدروشنگری، روشنگری را «در طرح‌ها و روایت‌های تاریخی جدید» مورد مطالعه قرار دادند که تز سکولاریزاسیون از همه برجسته‌تر است. این مطالعات مبتنی بر «مفروضاتی تفسیری» دنبال می‌شد که «با تجربهٔ اخیر ناسیونال سوسیالیسم» ارتباط پیدا می‌کرد. «ناامیدی پس از ۱۹۴۵م اغلب انگیزه‌ای برای به پرسش کشیدن اصول عقل‌گرایی و وعده‌های رهایی‌بخش روشنگری نبود، بلکه سنت انکار فضایل «روشنگری» بود که پرشمار از معاصران را با ابزاری برای جداکردن خودشان از ناسیونال سوسیالیسم تجهیز می‌کرد». این ابزار تفسیری نوعی «غایت‌شناسی روشنگری و تبعات آن بود» (Fillafer, 2007: 323-324).

در این دوره، برای نمونه، نخست هورکهایمر و آدورنو با انتشار کتاب **دیالکتیک**

روشننگری و سپس کارل لُویت با انتشار کتاب *معنا در تاریخ* حمله به دوران جدید و اندیشه روشننگری را تقویت کردند. در این جریان ضدروشننگری، تاریخ روشننگری به شیوه ای ویژه و خاص روایت می شود. در این روایت آلمانی، که در حکم «اعاده» ماهرانه تاریخ روشننگری و همچنین «به شیوه ای لجوجانه بی ارزش» کردن آن بود، تمام مفهوم سازی ها سویه هایی غایت شناختی به خود گرفتند «جایی که مباحث درباره تاریخ‌گرایی، روشننگری و به‌کارگیری مدل‌های علمی با اغراض به شدت سیاسی همراه شده بود» (Fillafer, 2007: 324). این غایت‌شناسی‌ها تلاش داشتند تا با مبداء قرار دادن اندیشه روشننگری به مثابه سکولار شده ایده‌های الهیاتی، غایت و نتایج آن را در فجایع سده بیستم نشان دهند. در حمله‌ها به روشننگری و در زمینه جهت‌گیری‌های فکری پس از ۱۹۴۵م، بسیاری از مفسرین بی‌پرده «پروژه روشننگری» را در سه گزاره مشخص کردند: «(۱) تناقض‌گویی، (۲) دورویی لیبرال یا خودفربیی، (۳) تلاقی مدعیات اخلاقی و اهداف سیاسی که با اتهام‌های رسواکننده، نصایح و بهانه‌جویی‌های همیشگی، پوشانده شده بود. سنت دیرینه انکار فضایل «روشننگری» در آلمان، متقلبانانه استبداد فکری روشننگری را درگرو رسواسازی و بدنام سازیِ جُور همه‌جانبه آن قرار داد که گفته می‌شد زندگی انسان را تحت‌الشعاع قراردادده است. این شرح تحریف شده از روشننگری امکان اظهار نظر بی‌طرفانه از دلالت‌های سیاسی پست مدرنیسم را به‌دست می‌دهد. منتقدان روشننگری این اتهام را مطرح می‌دارند که اجبار اعمال‌شده سیاست برتری جویانه و دستور اخلاقی روشننگری به‌طور غیرقابل مقایسه نسبت به محدودیت‌های زمانه «پیشامدرن» یا «*alteuropäisch*» ظالمانه است. این امر باعث ایجاد نوعی دل‌تنگی (نوستالژی) نسبت به عصر پیشامدرن شد» (Fillafer, 2007: 327). به‌عبارتی، متفکران سنت ضدروشننگری در راستای مقابله با روشننگری و پیشبرد اندیشه‌های خود، تئوری‌پرداز ناسیونال سوسیالیسم می‌شوند، اما با شکست آن، از زاویه‌ای دیگر به روشننگری حمله می‌کنند: (۱) تطهیر خود از تئوری‌پردازی‌های نازیستی، (۲) حمله به مدرنیته و روشننگری از طریق ارتباط دهی آن با نازیسم» (Edwards, 2006: 431). از همین رو، در گفتار ضدروشننگری، اندیشه روشننگری چیزی نیست جز صورت سکولار شده ایده‌های الهیاتی که با بحران و آسیب‌زایی‌های مکرر در نهایت منجر به فاجعه شده است.

۴-۱- حلقه ضدروشنگری: دانشگاه هایدلبرگ دهه ۱۹۵۰م

دانشگاه هایدلبرگ را «چیزی بیش از مکانی جغرافیایی» دانسته اند که «محل روح آلمانی است.» (کرول، ۱۳۹۹: ۲۱۰) در دهه ۱۹۵۰م تقریباً اکثر متفکران ضدروشنگری در این دانشگاه حضور داشتند. هرچند هایدگر و اشمیت از تدریس منع شده بودند؛ اما نفوذی بسیار در این دانشگاه داشتند و گهگاهی نیز در سمینارها یا درسگفتارها حاضر می شدند، اساتید و دانشجویان نیز از آنها متأثر بودند. آن چه می توان «حلقه ضدروشنگری» در دانشگاه هایدلبرگ نامید در فاصله میان دو جنگ جهانی به واسطه حضور امثال اشمیت و هایدگر شکل گرفته بود؛ اما پس از جنگ جهانی دوم، دور تازه ای از حلقه این متفکران ضدروشنگری شکل گرفت. «دانشجویان بسیار، بازماندگان جنگ و کسانی که به تازگی از اقامت اجباری در اردوگاه آسراء بازگشته بودند و خلاصه نسلی از دانشجویان، به این دیوار نامرئی با سنت ها و اسطوره ها و قهرمان هایش می آمدند.» نیکولاس زومبارت یکی از این هایدلبرگی ها می نویسد: «ما هیچ نمی دانستیم ... تاریخ اندیشه، تاریخ حلقه های کوچک دوستان است.» «این حلقه در زمان ورود لئویت به هایدلبرگ، از زومبارت، هانو کستینگ و راینهارت کوزلک تشکیل می یافت-زومبارت دکتری اش را به سال ۱۹۵۱م، تمام کرد. اما دوستانش، کستینگ و کوزلک، در هایدلبرگ ماندند تا به روش های مختلف با لئویت در ارتباط باشند. این سه نفر چیزی شبیه به «باشگاه طرفداران کارل اشمیت» را تشکیل دادند.» (کرول، ۱۳۹۸: ۲۱۰-۲۱۱) از همین رو، می توان گفت که به طور ویژه توجه به «بحران» به مثابه موضوع پژوهش در آثار کوزلک تأثیر «نسل متفکران میان دو جنگ جهانی در آلمان» بود که موجب «اکتشاف گسترده او از این مفهوم» شد. کوزلک به همراه پُر شمار از شخصیت هایی که در جمهوری وایمار به «بحران آگاهی» رسیده بودند، در ارتباط بود. «اشمیت و هایدگر، بخصوص، سیاست و فلسفه را در جهت مداخلات روشنفکرانه به هم نزدیک کردند و به دنبال تشدید «بحران» بودند و آن را در جهت هایی رادیکال قرار دادند. محافظه گرایی رادیکال آنها به دنبال وارونه کردن چیزی بود که با عنوان تحول متصلب، ساکت کننده و متناقض جهان مدرن می دیدند.» (Gilbert, 2019: 63-64).

۴-۱-۱- کارل اشمیت: سکولاریزاسیون و بحران اندیشه سیاسی مدرن

کارل اشمیت حقوقدان آلمانی از شخصیت هایی در تاریخ اندیشه سده بیستم بود که درباب

آراء، نظرات و پیشنهادها سیاسی که داشت بحث‌هایی گسترده دربارهٔ او شده است و او را جزو محافظه‌گرایان دسته‌بندی کرده‌اند. کوزلک با اشمیت در دانشگاه هایدلبرگ آشنا شد و دوستی عمیق میان آنها شکل گرفت. از منظر کوزلک، اشمیت کسی بود که تناقض‌های مدرنیته را به خوبی می‌توانست نمایان کند و بینشی از واقعیت‌های گذشته تا به امروز را به او بدهد که در سایهٔ بازآموزی و سیطرهٔ علوم اجتماعی آمریکایی در دانشگاه‌های آلمان پس از جنگ جهانی دوم، به فراموشی سپرده شده بود (Olsen, 2014: 24). اشمیت تناقض‌های موردنظر کوزلک را در آثار خود بیان کرده بود. برای نمونه، اشمیت در کتاب *الهیات سیاسی* به طرح این نکته پرداخته بود که «تمام مفاهیم نظریه‌های مدرن دولت، صورت سکولار شدهٔ مفاهیم الهیاتی‌اند» (اشمیت، ۱۳۹۳: ۷۷) کتاب *لویاتان در نظریهٔ دولت تامس هابز* اشمیت بود که به اندیشهٔ کوزلک دربارهٔ بحران زایی و نامشروعیت اندیشهٔ مدرن جهت داد. اشمیت در این کتاب به شدت حملات خود افزود و نظریهٔ های دولت را که در قالب لیبرال دموکراسی در اندیشهٔ روشنگری متجلی شده بود هدف قرار داد. اشمیت «خاستگاه لویاتان را در کتاب مقدس عبری؛ تفسیرهای مسیحی-الهیاتی و یهودی-کابالیستی؛ معنا و امکانات احیای این نماد توسط هابز» می‌جوید و به «پژوهش متنی و ریشه‌شناختی لویاتان در اثر هابز» می‌پردازد. سپس، با معرفی لویاتان در مقام «خدای فناپذیر» در هیئت سکولار شده از الهیات یهودی و مسیحی؛ در عین حال آن را «یک شخص نماینده-حاکم و یک ماشین غول آسا» می‌داند. در مرحلهٔ بعد این نظر را مطرح می‌کند که چون این لویاتان یا «ماشین غول آسا» در یک مکانیزم فرماندهی که به نحوی غیرقابل مقاومت، کارکردی و از حیث فنی بی طرف است، منقضی می‌گردد. به گونه‌ای که «تفکیک درون از بیرون، شخص حاکم-نماینده را از پای در می‌آورد» و «ماشین دولت مشروطه در پلورالیسم قدرت‌های غیرمستقیم، فرومی‌شکند». در نهایت، «این نماد شکست می‌خورد و توان او در حد رویارویی با معنای متضادش (یعنی بهیموث) نیست». در نتیجه، اندیشهٔ سیاسی مدرن با آسیبی که از لویاتان شروع شد، از اساس دارای مشکل بود و با لیبرال دموکراسی و محدود شدن قدرت حاکم، حاکمیت‌های دولت‌های اروپایی را سست کرد و موجب بروز شورش‌ها و انقلاب‌ها با هدایت فلسفه‌های تاریخ شد. (اشمیت، ۱۳۹۷: ۴۵)

۴-۱-۲- کارل لُویت: ریشه های الهیاتی آگاهی تاریخی مدرن و نامشروعیت آن

کارل لُویت در قیاس با دیگر فیلسوفان ضدروشننگری مانند اشمیت یا هایدگر، یهودی بود و از همین روی مورد تعقیب نازی ها قرار گرفت. سال ۱۹۵۲م بود که با تلاش های هانس گیورگ گادامر، لُویت برای تدریس به دانشگاه هایدلبرگ دعوت شد. جالب توجه است که «بخش اعظم نفوذ اولیه لُویت در آلمان، محدود به حلقه ای از دانشگاهیان جوان بود که نوشته های اشمیت، از جمله الهیات سیاسی، در بین آنان جایگاه نوعی «کیش» را داشت.» (کرول، ۱۳۹۹: ۲۰۸) لُویت کتاب **معنا در تاریخ** را سال ۱۹۴۹م در آمریکا و به زبان انگلیسی منتشر کرده بود. اثری چندسویه که نه تنها به مسأله کلی معنا و اهمیت رخدادهای گذشته می پردازد، بلکه مسئله پیشزمینه الهیاتی فلسفه تاریخ را نیز با توجه به ارتباط «تاریخ قدسی و تاریخ سکولار» بررسی می کند (ریسترر، ۱۳۹۴: ۱۰۹). تز اصلی لُویت در آن کتاب بیان می دارد که «برخلاف این باور رایج که تفکر تاریخی به معنای دقیق کلمه تنها در دوران مدرن و قرن هجدهم آغاز شد؛ فلسفه مدرن تاریخ از ایمان یهودی و مسیحی به تحقق وعده الهی نشأت می گیرد و به سکولارشدن الگوی آخرت اندیشانه آن ختم می شود» (لُویت، ۱۳۹۶، مقدمه: صفحه بیست). از همین رو، «لُویت معتقد بود که بحران مدرنیته، بازگشت به خاستگاه های این دوران را توجیه می کند و ضروری می سازد، اما هدف از این بازگشت، نه احیاء خاستگاه ها، بلکه فهم ریشه های آگاهی مدرن است» (کرول، ۱۳۹۹: ۱۹۵). کوزلک بارها در آثار خود، برآمدن جهان مدرن را در ارتباط با جنبه های گوناگون «فلسفه های مدرن تاریخ» توضیح می دهد. او این بینش و جنبه از تفکر درباره جهان مدرن را طی تحصیل در هایدلبرگ به واسطه مطالعه کتاب **معنا در تاریخ** لُویت به دست آورد. ارتباط کوزلک با لُویت در هایدلبرگ دوجانبه بود به گونه ای که لُویت داور دوم رساله نقد و بحران کوزلک بود و در مقابل، کوزلک یکی از مترجمان کتاب معروف لُویت **معنا در تاریخ** از انگلیسی به آلمانی بود (Olsen, 2014: 22-21). کوزلک نه تنها از ایده لُویت، فلسفه مدرن تاریخ به مثابه آخرت اندیشی سکولار شده، در تحلیلی که از ریشه های اندیشه سیاسی مدرن ارائه می دهد، استفاده می کند بلکه مکرر علیه ایده هایی که در آن تاریخ پروژه ای درحال

پیشرفت در نظر گرفته شده است و می‌تواند برنامه‌ریزی شده به سوی هدفی نهایی حرکت کند، نقادی کرده و هشدار می‌دهد. چنین ایده‌هایی-آنگونه که کوزلک آن‌ها را می‌دید-نتایجی فاجعه‌بار برای طرح‌های سیاسی و اجتماعی و هرگونه تصمیم‌گیری از انقلاب فرانسه به این سو داشته است (Olsen, 2014: 23).

۵- رای‌نهارت کوزلک: بحران و آسیب‌زایی اندیشه سیاسی مدرن

با توجه به توضیحات بخش قبل در این بخش به ایده بحران‌زایی اندیشه روشنگری با محوریت مفاهیم «نقد» و «بحران» که کوزلک مطرح کرده است می‌پردازیم و در لابلای بررسی این ایده نکاتی را که تأثیر اشمیت و لویت در آن‌ها قابل بیان است برجسته می‌کنیم.

۵-۱- پیدایش اندیشه سیاسی مدرن: بحران امنیت و مطلقه گرایی

کوزلک برمبنای بحث اشمیت در کتاب *لویاتان در نظریه دولت* توماس هابز، پیشاوضعیّت پیدایش اندیشه سیاسی مدرن با محوریت جریان روشنگری را بر اساس برآمدن دولت مطلقه از دل جنگ‌های مذهبی در اروپا توضیح می‌دهد. از نظر کوزلک نخستین رویدادی که هابز در آن نقش اصلی را بازی کرد، «دورانی» است که برآمده از دولت مطلقه بود. «دست آورد ویژه هابز این بود که اصلی را قاعده بندی کرد که بر اساس آن دولت مطلقه‌گرا به وجود می‌آمد: اصل جدایی سیاست از اخلاق. هابز این جدایی سیاست از اخلاق را ضروری می‌دید؛ به این دلیل که شور و احساسات مردمان، احکام اخلاقی و میل به قدرت در وجود انسان‌ها همواره با یکدیگر در تضاد هستند. نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر، (اگر حدومرزی بسنده برای این تمایلات تعیین نشده باشد) نزاع، جنگ و جنگ داخلی خواهد بود که هرکدام صرفاً مرگ خشونت‌بار را در پایان به ارمغان خواهد آورد، همان‌گونه که در جنگ‌های داخلی مذهبی و مرگبار به اثبات رسید» (Olsen, 2014: 47). به عبارتی، هابز این نکته را برجسته کرد که وابسته بودن اصول اخلاق به سیاست، زمانی که جوامع با دو بدیل صلح و جنگ سیاسی روبرو شده‌اند، بی‌معنی است؛ بنابراین، او به بیرون راندن «وجدان» از حوزه دولت اقدام می‌کند و امر خصوصی و عمومی را به مثابه دو سپهر جدا از هم مورد توجه قرار می‌دهد (Koselleck, 1988: 37). نکته مهم در کار هابز اینجاست که دولت مطلقه و مطلقه‌گرا صرفاً سازوکاری عظیم نیست، بلکه موجودی ساخته دست بشر است که روح آن، حاکمیتی است که آگاهی به «*politicum*» یا «امر سیاسی» را از بین برد. با این حال، در همان

وضعیت، فضای خصوصی برای دین، مشورت و آرمان‌ها را تصدیق یا ایجاد کرد. اینجا، این حوزه مخفی یا سپهر خصوصی، سپهری است که هیچ علاقه‌ای به حاکم ندارد. دین، بازتاب‌دهنده وجود انسان است که می‌تواند پراکتیس دینی داشته باشد و بازتاب‌دهنده مصالح فردی است. سپهر خصوصی همچنین تبدیل به فضایی برای نقدگری می‌شود (Koselleck, 1988: 35). از همین رو، «دولت مطلقه»، پاسخی به جنگ‌های داخلی مذهبی بود که هدفش حفظ صلح بود. هابز به همین دلیل سیاست را منحصر به قلمرو دولت کرد و اخلاق را به سپهر خصوصی تابعین دولت، منتقل نمود. «هابز این کار را با مطالبه فرمانبرداری «بیرونی» یا «outer» تابعین دولت در عوض حمایت شدن از سوی دولت، انجام داد درحالی که به تابعین دولت آزادی «درونی» یا «inter» اعطاء کرد: آگاهی آزادانه در رابطه با مسائل دین و اخلاق. مطابق نظر کوزلک، این تمایز مفهومی به یکباره به شکلی موفقیت‌آمیز دولت مطلقه را خلق کرد و بذر نابودی وحشتناک آن را نیز (درون آن) کاشت» (Olsen, 2014: 47-48). از اینجا، دومین رویداد «دورانی» یعنی انقلاب فرانسه و نابودی دولت مطلقه شکل گرفت. «همان‌گونه که صلح به تدریج برقرار شد، حاکم، مشروعیت خود را از دست داد و این امر از این هم فراتر رفت به این دلیل که حفظ صلح و حمایت دولت از تابعین، با حفظ دولت، جایگزین شده بود» (Isenberg, 2012: 3). «زمانی که شهروند خود را ناتوان می‌یابد، می‌فهمد قاعده موجود (دولت مطلقه) بر او غلبه یافته است و او در مقابل دولت در نقش خود همچون عامل اخلاقی واکنش نشان می‌دهد؛ از اینجا سیاست و اخلاق شروع به ایجاد ارتباط دو قطبی می‌کند» (Pía Lara, 2013: 109).

کوزلک مدعی است که رهایی متعاقب خرد از سلطه دولت در روشنگری، تبدیل به نیرویی می‌شود که دولت مطلقه را دقیقاً به این دلیل که هابز بر خرد (*raison d'état*) تکیه کرده بود، از بین می‌برد. بدین سان بی‌طرف سازی وجدان در سیاست با سکولاریزاسیون اخلاق همراه شد. بدین سان اخلاق، بسیار تلاش می‌کند تا سیاسی شود و موضوع عمده مباحث سده هجدهم می‌شود. دکتین‌های اخلاقی جانشین دین می‌شوند (Koselleck, 1988: 31-39). در نتیجه، دولت مطلقه گرا-لویاتان-که از دل اضطرار وضعیت بحرانی جنگ‌های داخلی مذهبی برآمده بود، به مثابه «ساخته دست بشر، سکولار شده و خدایی میرا یعنی دولت مطلقه‌گرا سرانجام به دست همان افراد (تابعین دولت مطلقه)، کسانی که با آن

زندگی می‌کردند و آن دولت مطلقه برای حفاظت از تابعین و بقاء، ایجاد شده بود، کشته می‌شود. با رانده شدن دولت مطلقه از سپهر سیاست، شهروندان به وضعیت خودشان از طریق بازکردن راهی برای هدایت مازاد آزادی یوتوپایی درونی (حوزه خصوصی) خودشان به سپهر عمومی که در حال برآمدن بود، واکنش نشان دادند. سپهر خصوصی جایی بود که در آن به طور مخفیانه شروع به بحث و نظر کرده بودند، با برآمدن سپهر عمومی این بحث‌های مخفی درباره موضوعات بحث‌برانگیز که شامل سیاست دولت بود به سپهر عمومی منتقل می‌شود و این بار به طور مخفیانه در آن بر اساس ارزش‌های اخلاقی فردی، ادامه می‌یابد. برآمدن دولت مطلقه با جنگ‌های داخلی مذهبی و برافتادن آن با انقلاب فرانسه، نتیجه‌اش، جدایی میان سیاست و اخلاق بود که برای دولت مطلقه‌گرا ثابت شده بود که سرنوشت‌ساز است» (Olsen, 2014: 48). کوزلک تا این جا به بسط و توضیح پر جزئیات تر و پیچیده تر بحث اشمیت در باب دولت مطلقه می‌پردازد که از نظر او موجبات دوگانه خصوصی و عمومی را فراهم آورده بود.

۵-۲- نقدگری ریاکارانه بورژوازی: تلاش روشنگران برای نابودی «لوباتان»

در این موضع، کوزلک با بسط دیدگاه‌های اشمیت، به چگونگی بروز و ظهور «سپهر عمومی» در کلوب‌ها، سالن‌ها و انجمن‌های سری و چگونگی همگرایی آن با برآمدن بورژوازی می‌پردازد که در آن آگاهی جدید اجتماعی، مفاهیم اخلاق، سیاست و رابطه آن‌ها، در پرتویی جدید نگریسته می‌شود. مطابق با نظر کوزلک، جان لاک عبارت «حق عقیده» را همچون گونه سومی از حقوق، جدا از حقوق الهی و قانونی، ابداع کرد. حتی اگر شهروندان فاقد قدرت اجرایی باشند، آنها همچنان دارای قدرت به کار بردن قضاوت‌های اخلاقی خودشان، ولو به شکلی پنهانی هستند. اخلاق را که هابز از سیاست بیرون رانده بود جان لاک اعاده کرد، آن‌هم به دو طریق: نخست، جنبه الزامی اخلاق که دیگر متعلق به فرد شهروند نبود، بلکه متعلق به جامعه بود آن‌هم به شکلی گسترده همان‌طور که به لحاظ «ساختاری» در «کلوب‌ها» و شکل‌هایی دیگر از انجمن‌ها شکل گرفت. دوم، اخلاق بورژوایی که مخفی و ناگفته بود به حوزه عمومی بازگشت. آنچه لاک از بند رها کرده بود چالشی مسلم برای قدرت دولت مطلقه‌گرا بود. در تحلیل اینکه شهروندان، طبقه اجتماعی جدید را چگونه در سپهر عمومی

می‌سازند کوزلک آن را مسئولیتی می‌داند که برعهده لژهای ماسونی سرّی، ادبا، روشنگران و درکل جامعه بورژوازی بود (Koselleck, 1988: 54-55,71)

از نظر کوزلک پرسش‌ها درباب تصمیم‌گیری و حق تصمیم‌گیری میان حکومت و مردم را جان لاک بدون اینکه پاسخی به آنها بدهد رها می‌کند اما در اروپای قاره‌ای برخلاف انگلستان، آن پرسش‌ها، پاسخ‌هایی روشن در سپهر عمومی که در حال برآمدن بود، می‌یابند «جایی که نقدِ قدرتمند دولت مطلقه‌گرا اول‌ازهمه در میان فیلسوفان روشنگری بیان شده بود، در مقام نمایندگان تغییرهای فراگیر، در اندیشه اروپایی شکل گرفت و سپس به ردّ اتوریته دولت به علت مشروعیت اخلاق، انجامید و به تدریج اخلاق همچون چیزی «درست»، «معتبر» و «طبیعی» درک شد درحالی‌که سیاست «شر» تلقی شد. از این رو به جای اینکه به دنبال حمایت و حفاظت زیر سایه دولت باشند، تابعان دولت اکنون به دنبال در امان بودن از (شرّ) دولت در نهادهای سپهر عمومی (لژها و کلوب‌ها) بودند جایی که نقدگری اخلاقی باید در نهان (و سرّی) به پیش برده می‌شد-و با ادعای غیرسیاسی بودن-به مبارزه با دولت مطلقه‌گرا می‌پرداختند» (Olsen, 2014: 49). در این زمان، «امر مخفی» (نقدگری سیاسی) در اخلاقیات پنهان شد. این جایی بود که ایده‌هایی جدید درباره آزادی و حقوق ایجاد شد. انسان در حوزه خصوصی خودش، انسانی آزاد بود؛ درجایی که تنها، انسان بود (Koselleck, 1988: 38) و آزادی در نهان تبدیل به رمز آزادی شد. امرمخفی، جوهره وجودی برای متفکران و فراماسون‌ها بود. فراماسون‌ها، علایق اجتماعی بورژوازی جدید را بیان کردند، بلکه مهم‌تر آنها ایده‌های روشنگری را متجلی ساختند. لژ ماسونی، حکم اخلاقی شه‌ریارحاکم را از طریق نقد و وجود صرف آن، بیان می‌کرد. در مقابل، شه‌ریار شاهد کاهش حوزه تحت کنترل خود بود که استبداد پدیدار شد (Koselleck, 1988: 75).

در چنین وضعیتی، «آنچه که هنر قضاوت کردن به شیوه‌ای بنیادین با تجربه‌ای غیرسیاسی آغاز شده بود آشکار شد که جهت‌گیری سیاسی دارد. نقد جاذبه‌ای بدست آورد آن‌زمان که همچون دستگاهی ارائه شد که کارکردهای آن می‌توانست از آن‌هایی که دین و از طریق وحی

یا *Revelation* به اجرا درمی‌آید، جدا شود» (Pía Lara, 2013: 110). لژها، از نظر کوزلک، تبدیل به نهاد اجتماعی قدرتمند جهان اخلاقی سدهٔ هجدهم شدند، از همین رو او مدعی است که انکار یوتوپیاگرایانهٔ اقتدار سیاسی در عوض منجر به مشروعیت سیاسی ایدئولوژی می‌شود، جایی که ظاهراً مفاهیم ضد اقتدارگرایانهٔ روشنگری مانند «خرد»، «برابری» و «اخلاق» به مثابه جنگ‌افزارهای قدرت و کنترل، استفاده می‌شود. با این حال، جامعهٔ بورژوازی همچنان بر غیرسیاسی بودن، اصرار داشت و بر آنچه کوزلک ریاکاری عمیق و اعتقاد خودفریب در ماهیت بی‌طرف نقدگری آن تصویر می‌کند، چشم‌پسته است. طرفداران بورژوازی برای پنهان کردن ماهیت سیاسی نقدگری تلاش کرده‌اند. مطابق با نظر کوزلک، نقدگری ریاکارانه را بورژوازی به راه انداخت که مبتنی بر بدفهمی ماهیت متعلق به نقش نقدگری در سیاست بود، و این هیچ نکرد جز تقویت بحران. در واقع، دقیقاً مدعای غیرسیاسی بودن نقدگری بود که نقد اخلاقی را سیاسی کرد» (Olsen, 2014: 49-50). متفکر از نقدگری در حداکثر اندازه و ظرفیت آن کار می‌کشد، منتقد خودش را در مقام شاه شاهان می‌بیند که به سوی همسان پنداشتن پیشرفت با انقلاب، سوق می‌یابد. از آن به بعد، مدعاهایی میان اقتدار دولت و اقتدار جامعه رقابت می‌کنند که راه را برای پیش‌بینی‌های گوناگون دربارهٔ (مدعای) انقلابی باز می‌کند. (Koselleck, 1988: 119-130) از اینجا، ایدهٔ لُویت در باب یوتوپیاگرایی فلسفه‌های تاریخ در روایت کوزلک، پدیدار می‌شود.

۵-۳- روشنگری: بحران و فلسفهٔ تاریخ

کوزلک در ادامه به شرح «منبع اسرار بورژوازی» یعنی فلسفهٔ تاریخ می‌پردازد. این قدرتی بود که متفکران روشنگری بدست آورده بودند، قدرتی که آنها در کُل به واسطهٔ روشنگری در آن سهیم شدند. مطابق با نظر کوزلک، فلسفهٔ تاریخ مدرن نه تنها بورژوازی را ضمانت کرد، بلکه قادر به خلق جهانی جدید بود؛ این امر همچنین خطی سیاسی از کنش را ارائه کرد که در زمان، روبه‌جلو طرح‌ریزی شده بود و ظاهراً فقط نیاز داشت که مطابق با مدل‌های ریاضیاتی، به منظور سرعت بخشیدن و پیش‌بینی کردن جهان آینده، برنامه‌ریزی شود. با دنبال کردن نظریهٔ کارل لُویت، کوزلک فلسفهٔ تاریخ را شکلی از آخرت‌اندیشی مسیحی تعریف کرد که از طریق اندیشهٔ روشنگری، سکولار شده و طی سدهٔ هجدهم به آگاهی تاریخی انسان منتقل شده بود؛

بنابراین، کوزلک به‌طوری قابل‌توجه بر اساس کتاب معنا در تاریخ کارل لُویت، به شرح این استدلال پرداخت که فلسفه تاریخ مدرن از یک وضعیت تاریخی-اجتماعی خاص، در رابطه با برآمدن سپهر عمومی در روشنگری، ریشه گرفته‌است. در این پروسه بود که کوزلک بیان کرد، ایده الهیاتی رستگاری به برنامه‌های عقلانی برای تاریخ و انسان به مثابه «خدایی زمینی»، تغییر شکل داد(سکولار شد) و مدعای رهبری تاریخ را داشت. انسان مدرن با تکیه بر جهان‌بینی تاریخی معاصر و درکی که درباره ایده پیشرفت به دست آورده بود، در آن زمان می‌اندیشد که شناختن تاریخ در هیئت یک کلیت و مشخص کردن آینده کامل آن، امکان پذیر است. از نظر کوزلک، گفتار فلسفه تاریخ، وظیفه افشاء کردن برنامه‌ای برای غلبه یافتن برآنهایی که آماج حملات(منتقدان) قرارگرفته بودند، یافت. «همان‌گونه که جانشین الهیات، فلسفه تاریخ، از طریق اخلاق درونی(وجدان)، تبدیل به راهنمای غیرمستقیم رویدادهای تاریخی شد که مسیر تاریخ را مشخص می‌کرد» (Pia Lara, 111: 2013).

از همین‌روی «به‌واسطه آگاهی تاریخی-فلسفی بود که متفکران روشنگری مانند تورگو، روسو و راینال، نخست به شکل غیرمستقیم شروع به پیش‌بینی و پس‌از آن مشروعیت بخشی به جنگ داخلی و انقلاب به مثابه مسیری برای براندازی دولت و سیاست غیراخلاقی آن به نام جهانی بر اساس انسانیت، خرد و حقیقت، کردند. مطابق با نظر کوزلک، فلسفه تاریخ همچون جنگ‌افزای سیاسی، بسیار کارگر افتاد. از یک‌سو، با وعده طرح ریزی مترقی سیر، هدف و پایان‌پذیری در تاریخ، به‌سوی جهانی ایده‌آل راهبری شد که در آن سیاست، قدرت و سلطه به نام آزادی و برابری مطلق، برافتاده بود، این ایده‌آل مشروعیت یافت و حتی خواستار قلع‌وقمع هر چیز و هرکس شد که امکان داشت پرسشی مطرح کند یا به شیوه‌ای از سرعت تحقق جهان جدید بکاهد. درسوی دیگر، فلسفه تاریخ این امکان را برای افراد فراهم آورد تا از زیربار مسئولیت سیاسی اعمالشان، شانه خالی کنند به‌این دلیل که این کنش‌ها می‌توانست به ایده‌ای منجر شود که انسان‌ها صرفاً درحال خدمت و اطاعت کردن از مطالبه‌ها و سیر ذاتی تاریخ بودند. «ضرورت برنامه‌ریزی که با فلسفه تاریخ ارائه شد جای برنامه‌ریزهای مسئولیت سیاسی را گرفته بود. متفکر روشنگری، فیلسوف تاریخ است به حدی که او به‌شکل سیاسی مسئولیت‌ناپذیر باقی‌می‌ماند. بدین‌سان انقلاب با ساختار پیشرفت تاریخی پوشش داده شده بود، اما همین ساختار درواقع جنبه انقلابی را نیز که طرح اشغال دولت و دور زدن آن بود؛

مجاز دانسته بود.» (Olsen, 2014: 51)

در نهایت، نتایج برآمدن مطلقه‌گرایی از دل جنگ‌های مذهبی، تفکیک بیرون و درون، برآمدن سپهر عمومی و خصوصی، نقدگری اخلاقی با هدف سیاسی، مقابله با مطلقه‌گرایی و... در فلسفه تاریخ و بحران همچون قضایایی متقابل (و قرینه) بروز کردند. این متقابل بودن از پروسه‌ای بحرانی/انتقادی ریشه می‌گیرد که عقل بورژوازی در مقابل دولت دنبال کرده است. نقد درون فلسفه تاریخ قاعده‌بندی شده بود؛ نقاد از بحران خبر می‌دهد که ضرورتی فلسفی-تاریخی است. از سوی بحران، خود منجر به بحران شد. به واسطه انقلاب، بحران منجر به دو مطلق شد، بدیل‌های مخالف و کاملاً مطلق، یعنی آزادی یا بردگی، خرد یا دولت‌گرایی. مدعای انقلاب، مطلق و جهان‌شمول بود و با شاه مخالف بود. اخلاقیات و خرد روشنگری از چین تا آمریکا، از پاریس تا پکن، میان آشنا و غریبه معتبر بود، و میان دولت‌ها یا میان دولت و فرد، انسان‌ها و شهروندان، تمایز قائل نمی‌شد (Koselleck, 1988: 41-42). واقعیت سیاسی بحران جدید به این معنا بود که انقلاب یعنی جنگ داخلی. دیکتاتوری از دل آشوب بیرون آمد. دیکتاتوری، ایده‌های روشنگری را با اخلاقیات سیاسی شده، منحرف کرد و اراده عمومی را مادیّت بخشید، تمایز میان دولت و جامعه، دولت و انسان را از طریق اطاعت مطلق، از میان برد. طرح هابز به بارنشسته رها شد و تبدیل به نقطه کانونی دیکتاتوری شد: «روسو می‌نویسد که اقتدار مطلق‌ترین چیزی است که تا درون انسان نفوذ می‌کند» (Koselleck, 1988: 165). بحران ۱۷۸۹م، پایانی برای پروسه انتقادی/بحرانی طولانی بود که با آگاهی‌ای که در سپهر خصوصی شکل گرفت، آغاز شد و طی سده هجدهم هم شتاب گرفت، سده «نقد و بحران» و بخصوص نیمه دوم سده هجدهم، زمانی که هر چیزی به نظر غیرقابل بازگشت می‌رسید و اروپا وارد دورانی جدید شد جایی که بحران، در نقدگری، پنهان بود (Koselleck, 1988: 103). در مقابل، نقدگری در بحران پنهان شد، بحرانی که در جنگ‌های مذهبی اروپایی‌ها متجلی شد. دوران جدید با بحران آغاز شد و در نظم دولت-محور تداوم یافت و نقد نیز فزونی یافت. بحران نقد، نقدگری را تبدیل به دیکتاتوری کرد؛ نیمه دوم سده هجدهم صرفاً وضعیت بحران یا *état de crise* نبود، بلکه همچنین بحران دولت یا *la crise de l'état* هم بود، نخست، بحران دولت مطلقه و سپس بحران دیکتاتوری (دیکتاتوری به مثابه بحران) بود. (Koselleck, 1988: 168)

نتیجه گیری

آنچه در این نوشتار مطرح کردیم، جستاری زمینه مند از نقد کوزلک به اندیشه سیاسی-تاریخی مدرن بود که آن را محصول سنت ضدروشننگری سده بیستم آلمان معرفی کردیم که به شکل مشخص درباب توضیح وضعیت سده بیستم و ریشه‌های آن در روشننگری و فلسفه‌های تاریخ یوتوپیاگرا از کارل لُویت تأثیر پذیرفته بود و درباب توضیح ریشه‌های روشننگری به بسط ایده کارل اشمیت پرداخته بود. به گونه ای که نقدهای اشمیت، لُویت و کوزلک به اندیشه روشننگری همچون سلاحی در زمانه جنگ سرد علیه اندیشه مدرن است؛ اما نکته اینجاست، همان طور که کوزلک در مقدمه کتاب نقد و بحران اشاره کرده است، در این جنگ سرد هر دو بلوک متخاصم مولود اندیشه روشننگری هستند.

به هرروی، کاوش در ریشه های شکل گیری اندیشه مدرن و نسبت آن با بحران، اعم از بحران زایی، بحران اندیشی^۱ و...، یکی از محوری ترین پژوهش های اروپایی و آمریکایی است. بحران در اندیشه سیاسی در زمینه ای کلی تر، مطابق نظر اسپریگنز، علل پدید آمدن ایده ها و نظریه های سیاسی است؛ اما بحران در اندیشه سیاسی مدرن از نظر متفکرانی مانند کوزلک علت اصلی آسیب زایی و نتایج فاجعه بار تحولات در اروپا از سده هجدهم میلادی به این سو است که خود را در انقلاب ها، شورش ها، جنگ های داخلی، سست شدن پایه های حاکمیت دولت ها و... تا شکل گیری دو بلوک متخاصم شرق و غرب در سده بیستم نشان می دهد که حتی در برهه هایی حیات بر روی زمین را با مخاطره مواجه می کند. لذا، از نظر متفکرانی مانند اشمیت، لُویت و کوزلک اندیشه سیاسی مدرن نامشروع است.

۱- برای اطلاع دقیق تر بنگرید به:

-بهنام جودی، ۱۴۰۲، بحران در آگاهی اروپایی، اندیشه سیاسی جدید و بحران اندیشی، جلد نخست ۱۵۰۰ تا ۱۶۸۰ میلادی، انتشارات هزاره سوم اندیشه

-بهنام جودی، ۱۴۰۳، بحران در آگاهی اروپایی، اندیشه سیاسی جدید و بحران اندیشی، جلد دوم ۱۶۸۰ تا ۱۸۳۱ میلادی، انتشارات هزاره سوم اندیشه

منابع

- اشمیت، کارل، (۱۳۹۳). *الهیات سیاسی: چهارفصل درباره‌ی مفهوم حاکمیت*، ترجمه‌ی لیلا چمن خواه، نگاه معاصر
- اشمیت، کارل، (۱۳۹۷). *لویاتان در نظریه دولت تامس هابز، معنا و شکست یک نماد سیاسی*، ترجمه شروین مقیمی زنجانی، روزگار نو.
- اشتراوس، لئو، ۱۳۹۶، *مقدمه‌ای سیاسی بر فلسفه*، ترجمه‌ی یاشار جریانی، نشر آگه
- اسپریگنز، توماس، ۱۳۹۲، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه‌ی فرهنگ رجایی، نشر آگه
- ریسترر، برتولد، (۱۳۹۴)، کارل گویت، *کاوشی نقادانه در باب تاریخی گری*، ترجمه‌ی زانیار ابراهیمی، نشر فلات
- فریدریش، کارل، ی، ۱۳۹۶، «تأملات فلسفی لایبنتیس پیرامون حقوق، سیاست و دولت»، در *نوشته‌های سیاسی لایبنتیس*، ترجمه‌ی هیمین برین، نشر روزبهان
- کرول، جو پل، (۱۳۹۹) *پایان الهی یا بشری تاریخ، مجادله بلومبرگ، گویت و اشمیت در باب سکولاریزاسیون و مدرنیته*، ترجمه‌ی زانیار ابراهیمی، پگاه روزگار نو
- گویت، کارل، (۱۳۹۶)، *معنا در تاریخ*، ترجمه‌ی سعید حاجی نصری و زانیار ابراهیمی، انتشارات علمی و فرهنگی

- Bizas, Konstantinos, (2016). "Reinhart Koselleck's Work on Crisis", *French Journal for Media Research*-n 5/2016-ISSN 2264-4733
- Edwards, Jason, (2006). "Critique in Crisis today: Koselleck, Enlightenment and the Concept of Politics", *Contemporary Political Theory*, 2006, 5 (428-446)
- Enlightenment Studies in: *ENCYCLOPEDIA OF THE ENLIGHTENMENT*, Edited by Alan Charles Kors, OXFORD UNIVERSITY PRESS 2006
- Fillafer, Franz Leander, (2007). "THE ENLIGHTENMENT ON TRIAL", *Reinhart Koselleck's interpretation of Aufklärung, in The Many Faces of Clio* Edited by Q. EDWARD WANG AND FRANZ L. FILLAFER, Berghahn Books, New York. Oxford.
- Gilbert, Andrew Simon, (2019). *The Crisis Paradigm, Description and Prescription in Social and Political Theory*, Palgrave Macmillan
- Haikala, Sisko, (1997). "Criticism in the Enlightenment, Perspectives on Koselleck's *Kritik und krise study*" in *Finnish Year Book of Political Thought* VOL.1 So Phi
- Norberg, Jakob, (2015). "concepts, political, the encyclopedia of political thought", edited by Michael gibbons
- Koselleck, Reinhart, (1988). *Critique and Crisis, Enlightenment and the pathogenesis of modern society*, The MIT press

- Olsen, Nikolas, (2014). *HISTORY IN THE PLORAL, an Introduction to the Work of Reinhart Koselleck*, Berghahn Books
- Pía Lara, María, (2013). *The Disclosure of Politics, Struggles Over the Semantics of Secularization*, Columbia University Press New York
- Isenberg, Bo, (2012). "Critique and Crisis Reinhart Koselleck's thesis of the genesis of modernity" in [www. Euro zine Com](http://www.Eurozine.com)
- Sternhell, Zeev, (2010). *The Anti-Enlightenment Tradition*, Translated by David Maisel, Yale University



کرونا؛ آزمون نظم لیبرال و آمریکای هژمون

حمید احمدی نژاد^۱

ارسلان قربانی شیخ‌نشین^۲

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۲/۱۱ - تاریخ تصویب ۱۴۰۳/۰۵/۲۳)

چکیده

پاندمی‌های تاریخی هیچ‌گاه بدون تاثیر نبوده‌اند. برخی از آنها مسیر تمدن‌ها را تغییر دادند، ویرانی‌هایی را در سرزمین‌های تحت تاثیر بجا گذاشتند، باعث توقف یا تشدید جنگ‌ها شدند و یا زمینه‌ی شکست برخی ارتش‌ها را به وجود آورده‌اند. موارد متعدد در باب تاثیر این گونه بیماری‌ها بر ساختار، بازیگران و کنش‌ها در نظام بین‌الملل و کتاب‌ها و مقالات بسیار با عناوینی همچون «نقش پاندمی‌ها در تغییر تاریخ»، حاکی از اهمیت و نقش این پاندمی‌ها به عنوان نقاط عطف بالقوه و دارای قابلیت برای تاثیرگذاری بر فرآیندها و تحولات نظام بین‌الملل است. در همین راستا شیوع ناگهانی بیماری کروناویروس یا کووید-۱۹ در قرن کنونی، ضمن وارد کردن شوک جدی به سیستم بهداشت جهانی، ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دنیا را نیز با اختلال جدی مواجه کرد. ناتوانی نظم بین‌الملل لیبرال و هژمون آن آمریکا در مقابله با این همه‌گیری باعث شد تا برخی معتقد به تشدید مفهوم افول این نظم و پیکربندی مجدد دنیای پس از همه‌گیری باشند. این مقاله با هدف بررسی تاثیر پاندمی کرونا بر نظم بین‌المللی لیبرال و هژمون این نظم یعنی ایالات متحده آمریکا بدین سوال می‌پردازد که: تعریف کرونا به عنوان بحران و چگونگی تاثیر آن بر نظم لیبرال و هژمون این نظم به چه صورت قابل تحلیل است؟ یافته‌ها پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و برپایه‌ی مکعب بحران چارلز هرمان نشان می‌دهد که کرونا بحرانی با درجه شدید بود که بقای نظم لیبرال و هژمونی آن یعنی ایالات متحده آمریکا را به طور جدی در معرض آزمون قرار داد.

واژگان کلیدی: بحران، مکعب بحران، کووید-۱۹، نظم لیبرال، هژمونی آمریکا.

۱. استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران

۲. استاد تمام گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Corona: the challenge of Liberal Order and American hegemony

Hamid Ahmadinejad¹

Arsalan Ghorbani Sheikhneshin²

Abstract

Historical pandemics have invariably had a significant impact on the course of events. Pandemics have occasionally transformed civilizations, at times resulting in the devastation of entire territories and, on other occasions, precipitating the cessation or intensification of wars. The impact of such diseases on the structure of the international system, governments, and their actions is evidenced by numerous cases. Additionally, the compilation of books and articles with titles such as "The Role of Pandemics in Changing History" illustrates the significance and influence of pandemics on the processes and developments of the international system. In this regard, the sudden outbreak of coronavirus or Covid-19 in the current century, while bringing serious shock to the global health system, also seriously disrupted the political, economic and social structure of the world. The inability of the liberal and American international order to cope with the pandemic has led some to posit that the concept of the decline of this order and American hegemony should be intensified in the post-pandemic era. The objective of this article is to examine the impact of the coronavirus pandemic on the liberal international order and the hegemony of the order, with a particular focus on the United States of America. To this end, the following question is posed: Corona as a crisis how has it affected the liberal and hegemony order of this order? Research findings with descriptive-analytical method and use of Crisis Cube Charles Herman shows that Corona was a crisis of extreme degrees that seriously tested the survival of the liberal order and its hegemony, the United States of America.

Keywords: Crisis, Crisis Cube, Covid-19, Liberal Order, American hegemony.

1. Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran.

2. Professor Department of International Relations, Kharazmi University, Tehran, Iran, Corresponding Author, Email:ghorbani@khu.ac.ir

۱. مقدمه

ویروس کرونا پس از شیوع، طی چند سال جهان را عرصه‌ی تاخت‌وتاز خود قرار داد. این ویروس باعث بیماری، مرگ و تغییر وجوه مختلف زندگی بدان صورتی که همه می‌شناختند شد. فراتر از تلفات انسانی آشکار، این همه‌گیری در بطن خود ساختار شکل رفته و قوام یافته‌ی جهان در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... را تحت تأثیر قرار داد. به واقع در طول همه‌گیری جهان به اندازه‌ای شاهد تغییر رفتارها در حوزه‌های اقتصاد، پزشکی، سیاسی و اجتماعی همه‌گیری بود که بسیاری این سوال را پیش روی تحقیقات خود قرار دادند که کووید-۱۹ جهان را چگونه تغییر خواهد داد. به دیگر سخن همه‌گیری کووید-۱۹ که از آن با عنوان بحران کرونا یاد می‌کنند زمینه‌ی تغییر در جزئی‌ترین عادات و رفتار مردم تا سطوح کلان زندگی آنها را به وجود آورد. در واقع متاثر ساختن تمامی ابعاد زندگی انسان باعث شد تا این بحران نشان دهد که یک ویروس بسیار کوچک می‌تواند اقتصاد، سیاست، شیوه‌ی حاکمیت، رفاه و امنیت را دچار اختلال کند. حتی فراتر از این در سطح جهانی سوالات بسیاری درباره اتکاء به خودیاری یا زنجیره‌های بین‌المللی، نقش چارچوب‌های حاکمیتی منطقه‌ای و جهانی، جهانی شدن و... را نیز به وجود آورد. در یک جمله می‌توان گفت این بحران مانند نقطه‌ی عطفی تاریخی، علامت سوال بزرگی را پیش‌روی نظام بین‌الملل کنونی گذاشت، لذا بررسی تأثیر این بحران بر تحولات مربوط به نظام بین‌الملل ضرورت بررسی این پژوهش را برجسته می‌سازد. بر همین اساس این پژوهش به عنوان تحقیقی توسعه‌ای، تلاش دارد تا برپایه‌ی روش اسنادی این سوال را مورد بررسی قرار دهد که: تعریف کرونا به عنوان بحران و چگونگی تأثیر آن بر نظم لیبرال و هژمون این نظم به چه صورت قابل تحلیل است؟

۲. پیشینه پژوهش

در ارتباط با موضوع کرونا و نظام بین‌الملل با توجه به حساسیت و جلب توجه این پاندمی آثار بسیاری طی بازه‌ی زمانی چند سال گذشته تالیف شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود: وکیلی، قربانی شیخ‌نشین و میرترابی (۱۴۰۱) در مقاله «پاندمی کووید-۱۹ و بازاندیشی پارامترهای نظام بین‌الملل» این سوال را مورد پرسش قرار داده‌اند که که پاندمی کووید ۱۹ چگونه روندهای اصلی و پارامترهای نظام بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داده است؟ یافته‌های

آنان نشام می‌دهد که این پاندمی سیستم بین‌المللی را بسیار شکننده و نامطمئن کرده و با تقویت گفتمان رئالیسم، نظم فعلی در حال دور شدن از مسیری است که توسط سیاست‌های نئولیبرال تعیین شده است.

احمدی نژاد، حمید، قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۴۰۱) در مقاله «آمریکا و چین در نظم پسا کرونا» با طرح این سوال که آیا کرونا منجر به سقوط هژمونی واشنگتن و جایگزینی پکن به جای آن می‌شود یا خیر؟. نشان داده‌اند به دلایل متعددی که نتیجه‌ی آنها باقی ماندن شکاف پیشتازی آمریکا نسبت به چین خواهد بود سقوط هژمونی آمریکا در جهان پسا کرونا چندان حقیقت ندارد، اما این بحران در نهایت چین را وارد مرحله‌ی مشروعیت‌زدایی از نظم به رهبری آمریکا کرده است.

نجفی‌سیار (۱۳۹۹) در مقاله «بحران کرونا و تغییر پویای راهبردی نظام بین‌الملل» با هدف بررسی تاثیر این بحران بر الگوی نظم جهانی بدین نتیجه رسیده که کرونا به عنوان «متغیر مداخله‌گر و پیشران» باعث تسریع در روند تغییرات راهبردی نظام بین‌الملل از گذشته شده؛ به گونه‌ای که دیگر الگوهای نظم لیبرالی جوابگوی نیازها و دغدغه‌های متنوع بشری نیست و نظام جهانی بیشتر به سمت الگوهای غیرغربی همانند الگوهای شرقی پیش می‌رود.

کایا و چاتاکلی^۱ (۲۰۲۳) در مقاله «همکاری بین‌المللی در طول بحران همه‌گیری کووید-۱۹: تحلیلی رئالیستی» معتقدند اگرچه حل چالش کووید-۱۹ با ایجاد یک بحران بهداشت جهانی نیاز به همکاری بین‌المللی قوی داشت، اما برخلاف انتظارات، بازیگران جهانی نتوانستند به این همکاری دست یابند. نویسندگان علت این امر را در این اصل رئالیستی می‌دانند که دولت‌ها بجای همکاری سعی کرده‌اند نقش و قدرت خود را در نظام بین‌المللی تقویت کنند.

شنگ^۲ (۲۰۲۱) در کتاب «چگونه کووید-۱۹ نظم نوین جهانی را تغییر می‌دهد: چشم‌انداز اقتصاد سیاسی» به بررسی اثرات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کووید-۱۹ می‌پردازد. هدف اصلی کتاب نشان دادن شکل جهان پس از کرونا است. نتایج بررسی نویسنده حاکی از آن است که در دنیای پس از همه‌گیری، ایالات متحده موقعیت ابرقدرت را حفظ خواهد کرد

1. Çatakli and Kaya
2. Sheng

در حالی که چین همچنان در حال رشد احتمالاً مسئولیت‌هایی را در ساختن دنیای چندقطبی جدید با ایالات متحده و سایر قدرت‌ها تقسیم خواهد کرد.

کریستنسن^۱ (۲۰۲۰) در مقاله‌ای کوتاه با عنوان «یک تراژدی مدرن؟ کووید-۱۹ و روابط آمریکا و چین»^۲، بحران کرونا را به عنوان یک تراژدی بالقوه در روابط ایالات متحده و چین و یک فاجعه برای جهان قلمداد می‌کند. نویسنده معتقد است که چین و آمریکا در دو بُعد چندجانبه و دوجانبه که در خدمت منافع بشریت و خود آنها است باید با یکدیگر همکاری کنند حتی اگر منطق سیاسی رهبران واشنگتن و پکن آن را نپسندد. با نگاهی به آثار قبلی این مقاله به عنوان یک اثر توسعه‌ای در تلاش است تا تاثیر کرونا بر دو ستون اصلی ساختار نظام بین‌الملل یعنی نظم لیبرال و هژمون آن یعنی ایالات متحده آمریکا را مورد بررسی قرار دهد.

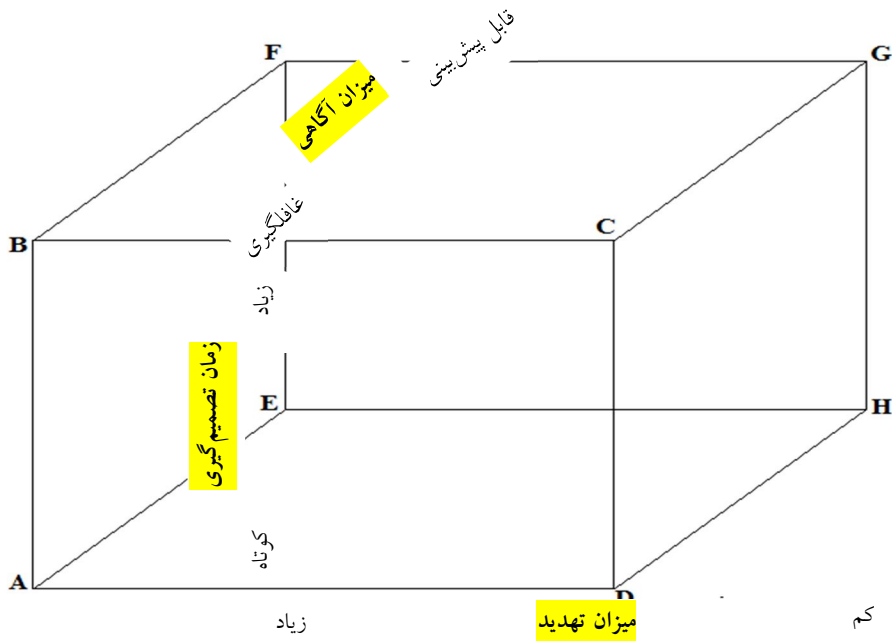
۳. چارچوب تحلیلی: مکعب بحران چارلز هرمان

مدل مکعب بحران از سوی چارلز هرمان به عنوان متخصص بحران‌ها با هدف شناخت وضعیت‌های بحرانی مختلف ابداع گردید (طاهری، ۱۳۹۶: ۷۸). در این مدل هرمان بحران را وضعیتی می‌داند که در آن هدف‌های اساسی بازیگر تهدید می‌شود، زمان برای واکنش محدود است و در نهایت عوامل تصمیم‌گیرنده دچار غافلگیری می‌شوند (Dayton, 2009: 1). برای هرمان سه عنصر زمان، تهدید و غافلگیری وضعیت بحرانی را از وضعیت غیربحرانی متمایز می‌کند (Phillips and Rimkunas, 1978: 262). هرمان در نگرش به بحران، برای تهدید از دو متغیر کم و زیاد استفاده می‌کند یعنی هرچه تهدید اساسی‌تر باشد احتمال بحران تلقی کردن حادثه هم بیشتر است. همچنین با استفاده از دو مفهوم قابل‌پیش‌بینی و غافلگیری بر مولفه‌ی آگاهی تاکید می‌کند. به همین منوال در عنصر زمان هر چه زمان تصمیم‌گیری بیشتر باشد میزان بحران کمتر و وقتی زمان کم باشد که آن را فشار زمانی می‌گویند میزان بحرانی بودن حادثه بیشتر می‌گردد (علیزاده‌موسوی، ۱۳۹۳: ۱۳۴). براساس سه عنصر فته شده هرمان مکعبی بدین صورت در توصیف بحران مطرح می‌کند؛

1. Christensen

2. A modern tragedy? COVID-19 and US-China relations

شکل (۱) - نمودار مکعب بحران هرمان



Source: (Hermann, 1969: 415)

در نهایت هرمان از ترکیب سه عامل غافلگری، زمان و تهدید، هشت حالت و شرایط متفاوت بحران را به صورت زیر مطرح می‌کند؛

جدول (۱) - مشخصات انواع بحران‌ها در مکه بحران هرمان

نوع بحران	تهدید	زمان	آگاهی
بحران شدید	شدید	کوتاه	غافلگیری
بحران نوظهور	شدید	طولانی	غافلگیری
بحران کند	خفیف	کوتاه	غافلگیری
بحران ویژه	خفیف	کوتاه	غافلگیری
بحران انعکاسی	شدید	کوتاه	پیش‌بینی شده
بحران برنامه‌ای	شدید	طولانی	پیش‌بینی شده
بحران عادی	خفیف	طولانی	پیش‌بینی شده
بحران اداری	خفیف	کوتاه	پیش‌بینی شده

منبع (احمدی نژاد و قربانی شیخ‌نشین، ۱۴۰۰: ۱۳۸)

۴. پاندمی‌های مهم در تاریخ بین‌الملل معاصر

در کنار آنفلوآنزای اسپانیایی که بر ساختار نظام بین‌الملل نیز تاثیرگذار بوده، در قرن بیستم می‌توان به موارد دیگری مانند آنفلوآنزای آسیایی، هنگ کنگی، ابولا و کرونا اشاره کرد که در ادامه به بررسی آنها پرداخته خواهد شد.

۱. آنفلوآنزای اسپانیایی ۱۹۱۸: علیرغم پیشرفت‌های اپیدمیولوژی و بهداشت عمومی هم در آن زمان و هم در دهه‌های بعد، منشاء واقعی آنفلوآنزای اسپانیایی با وجود نام آن ناشناخته مانده است. این همه‌گیری به عنوان ویران‌گرترین اپیدمی در تاریخ جهان شناخته شده است (Qiu, 2016: 4). میزان مرگ‌ومیر از ۴۰ میلیون تا ۱۰۰ میلیون تخمین زده شده است (Lina, 2008: 204). یکی از موارد قابل توجه در نوع ارتباط بین این همه‌گیری و ساختار نظام بین‌الملل آن بود که متاثر از قطب‌بندی‌های زمان جنگ اول جهانی، سیاسی کردن بیماری در نحوه نام‌گذاری آن بلافاصله شروع شد. به عنوان مثال در سنگال آن را آنفلوآنزای برزیلی، در

برزیل آنفلوانزای آلمانی و در دانمارک آن را بیماری جنوبی می‌نامیدند، درحالی که در لهستان طاعون بلشویستی و برای اسپانیا نیز خشم خدا^۱ بود (Graaf, 2020: 53). مهمتر از آن، در خصوص تأثیرات این همه‌گیری بر تغییر نظام بین‌الملل، برخی از نویسندگان اشاره می‌کنند که این بیماری روند جنگ جهانی اول را متأثر ساخت، زیرا بر ارتش‌های آلمان و امپراطوری اتریش - مجارستان زودتر و شدیدتر از متفیق تأثیر گذاشت (Huremović, 2019: 20). به واقع سربازان در جبهه‌ها می‌دانستند که یک اپیدمی بزرگ رخ داده و بر همین اساس برخی سعی کردند با القاء ابتلاء به آن از میدان‌های جنگ فرار کنند، لذا مورخان تصور می‌کنند که این همه‌گیری قطعاً مسئول پایان زودرس جنگ جهانی اول بوده است (Lina, 2008: 205). با وجود تأثیر گسترده‌ی آنفلوانزای اسپانیایی بر تمدن جهانی، این همه‌گیری از منظر عمومی و علمی شروع به کمرنگ شدن کرد به طوری که برخی از مورخان آن را بیماری همه‌گیر فراموش‌شده می‌نامند. یکی از دلایل این امر آن بود که این همه‌گیری تحت‌الشعاع رویدادهای مهمتر تاریخی، مانند اوج و پایان جنگ جهانی اول قرار گرفت (Huremović, 2019: 22).

۲. آنفلوانزای آسیایی ۱۹۵۷: دومین بیماری همه‌گیر قرن بیستم ۴۰ سال پس از آنفلوانزای اسپانیایی مشاهده شد. این ویروس که برای اولین بار در فوریه ۱۹۵۷ گزارش شد تصور می‌شود محل آغاز شیوع آن چین بوده است. درحالی که بیش از پانصد هزار نفر از مردم چین به این بیماری مبتلا شده بودند، در مارس ۱۹۵۷ به مغولستان و هنگ‌کنگ و پس از آن در آوریل سنگاپور در معرض آن قرار گرفت. به این ترتیب تمام آسیا تا اواسط ماه مه ۱۹۵۷ به این ویروس آلوده شده بود به طوری که به عنوان مثال روزانه ۲۰۰۰ مورد در مانیل گزارش می‌شد. باتوجه به محل انتشار این ویروس، گونه آنفلوانزا که متعاقباً توسط ویروس‌شناسان A2 نامیده شد از سوی مردم به آنفلوانزای آسیایی معروف و در عرض ۹ ماه، به کل کره زمین گسترش یافت. تأثیر این همه‌گیری در مقایسه با اپیدمی ۱۹۱۸ بسیار کمتر بود و برآورد کلی تعداد کشته‌شدگان در اثر آن را تقریباً ۲ میلیون نفر ذکر کرده‌اند (Lina, 2008: 206).

۳. آنفلوانزای هنگ کنگ ۱۹۶۸: بیماری همه‌گیر آنفلوانزای ۱۹۶۸، که به آن همه‌گیری

1. wrath of God

آنفلوانزای هنگ کنگ نیز گفته می‌شود از چین در ژوئیه ۱۹۶۸ سرچشمه گرفت و تا ۱۹۷۰ ادامه داشت. این شیوع سومین بیماری همه‌گیر آنفلوانزا بود که در قرن بیستم رخ داد و منجر به مرگ یک تا چهار میلیون نفر شد. این بیماری با ظهور ویروسی موسوم به زیرگروه آنفلوانزای A H3N2 آغاز شد که گمان می‌رود از سویه آنفلوانزا که باعث همه‌گیری ۱۹۵۷ بوده تکامل یافته باشد. تا سپتامبر ۱۹۶۸، این آنفلوانزا به هند، فیلیپین، شمال استرالیا و اروپا رسید. در همین ماه، ویروس به وسیله‌ی سربازان بازگشته از جنگ ویتنام وارد کالیفرنیا شد، اما تا دسامبر ۱۹۶۸ در ایالات متحده گسترده نشد. پس از آن ویروس تا سال ۱۹۶۹ به ژاپن، آفریقا و آمریکای جنوبی رسید. آنفلوانزای هنگ کنگ تنها ۵گ. درصد مرگ‌ومیر داشت و فراتر از تعطیلی مدارس و افزایش غربالگری در برخی از فرودگاه‌ها، تغییرات گسترده اجتماعی ایجاد نکرد. البته خصومت نژادی نسبت به آسیایی‌ها در ایالات متحده و اروپا برانگیخته شد و برخی روزنامه‌ها نیز این بیماری را آنفلوانزای مائو نامیدند.

۴. ابولا ۲۰۱۴: سال ۲۰۱۴ بخش‌هایی از آفریقا شاهد شیوع بیماری همه‌گیر مرگبار ابولا بود. ابولا یک بیماری ویروسی شدید با علائم تب، درد و کم آب شدن بدن است. این ویروس اولین بار در سال ۱۹۷۶ در طی دو شیوع هم‌زمان در سودان و جمهوری دموکراتیک کنگو شناسایی شد که به ترتیب مرگ ۱۵۱ و ۲۸۰ نفر را به دنبال داشت. تا سال ۲۰۱۴ این ویروس ۱۵۹۰ قربانی داشت. شیوع مجدد آن در سال ۲۰۱۴ به عنوان بزرگ‌ترین شیوع ابولا، از منطقه جنگلی گینه آغاز شد و به کشورهای لیبیا و سیرالئون گسترش یافت. تا ژوئن ۲۰۱۶، زمانی که سازمان بهداشت جهانی رسماً پایان این بیماری همه‌گیر را اعلام کرد، موارد اعلام شده حداقل ۲۸ هزار مورد و شمار تلفات بیش از یازده هزار نفر بود. به هنگام شیوع بیماری ابولا شورای امنیت برای اولین بار با صدور قطعنامه ۲۱۷۷، این بیماری را تهدیدی علیه صلح و امنیت معرفی کرد. در این قطعنامه شورای امنیت عللی که باعث شد تا ابولا را تهدیدی بین‌المللی قلمداد کند را این‌گونه اعلام کرد؛ ثبات کشورهای آسیب‌پذیر غرب آفریقا را به خطر افکنده، به آشوب‌های اجتماعی دامن زده، بر وضعیت زنان تاثیر منفی گذارده، امنیت غذایی و تجاری را متاثر ساخته و نهایتاً آن که این کشورها ظرفیت و توانایی مقابله با این ویروس را ندارند (بیگزاده و دیگران، ۱۳۹۹: ۴۱).

۵. کرونا ۲۰۱۹: ۳۱ دسامبر ۲۰۱۹ برای چین یک روز عادی نبود. در این روز مجموعه‌ای از

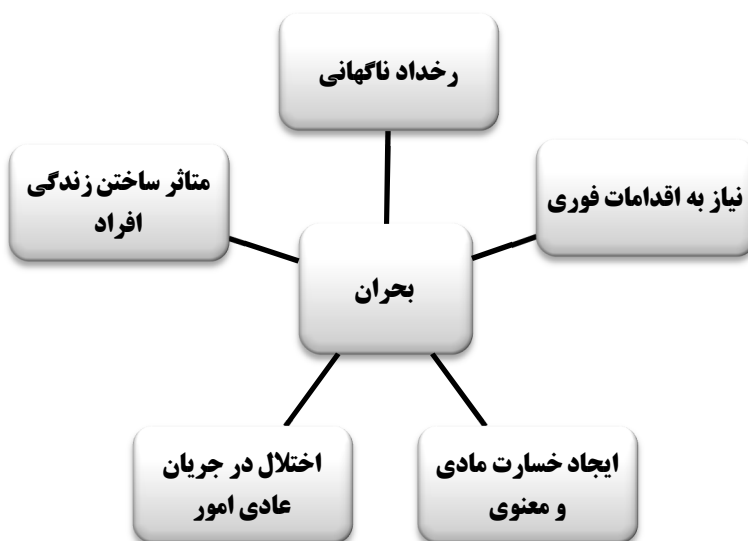
موارد ذات‌الریه در ووهان استان هوبئی این کشور مشاهده شد. مقامات چینی به سازمان جهانی بهداشت گزارش دادند که این بیماری برای اولین بار در بین افرادی که غذاهای دریایی و حیوانات زنده یا ذبح شده می‌فروشد مشاهده شده است. لذا تحقیقات نشان می‌داد که بازار شهر ووهان منبع شیوع کرونا بوده یا در تقویت اولیه‌ی شیوع این بیماری نقش داشته است. اگرچه به دلیل تجربیات قبلی در خصوص سارس و ویروس‌های مشابه نگرانی‌هایی ایجاد شد اما کشورهای دیگر توجه زیادی به آن نکردند. اما پس از گزارش اولین مورد خارج از چین در ۱۳ ژانویه در تایلند و سپس با افزایش تعداد کشته‌شدگان، در ۳۰ ژانویه ۲۰۲۰ سازمان بهداشت جهانی وضعیت اضطراری جهانی اعلام و در ۱۱ فوریه نیز ویروس جدید کرونا را COVID-19 نامید. هم‌زمانی بیماری با شروع سال نو چینی و اوج زمان سفر به شیوع گسترده جهانی آن کمک کرد. از سوی دیگر موارد با علائم بالینی خفیف و عدم وجود زیرساخت مناسب برای جداسازی افراد آلوده، به‌ویژه در کشورهای با درآمد کم و متوسط، موانع مهمی در راه کنترل این بیماری به وجود آورد (Raofi and et al, 2020: 220). در نتیجه به فاصله‌ی زمانی بسیار کوتاهی شیوع ویروس کرونا در ۲۱ کشور مشاهده شد و از همین‌رو سازمان بهداشت جهانی در ۱۱ مارس ۲۰۲۰ شیوع این ویروس را یک بیماری همه‌گیر جهانی اعلام کرد. کشورهایمانند ژاپن، تایلند، سنگاپور، تایوان و کره جنوبی به دلیل مجاورت با چین جزء اولین کشورهایمانند بودند که پس از شیوع کرونا در ووهان درگیر آن شدند. ژاپن از جمله کشورهای آسیایی بود که بسیار تحت تأثیر کرونا قرار گرفت. به گفته‌ی مقامات این کشور، اولین موارد متعلق به مسافران کشتی‌های تفریحی بود. اولین موارد کرونا در ایران نیز در تاریخ ۱۹ فوریه ۲۰۲۰ توسط وزارت بهداشت این کشور تأیید شد. در اروپا ایتالیا از جمله دیگر کشورهایمانند بود که شیوع این بیماری در آن بسیار حاد و نگران‌کننده بود. علاوه بر این، کشورهای اروپایی مانند اسپانیا، آلمان، فرانسه، اتریش، سوئیس و انگلستان نیز موارد بالایی از درگیری کرونا را تجربه کردند (Ahmadi, Fadaee Dashti and Soltani Delgosha, 2020: 4474). در همین حال، ایالات متحده آمریکا اولین مورد خود را در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۰ اعلام کرد (Yasin Ar, 2021: 156). به این ترتیب در کمتر از یک سال کرونا با شیوع در ۲۲۳ کشور جهان، از روسیه تا واتیکان به عنوان وسیع‌ترین و کوچک‌ترین کشورهایمانند جهان گرفته تا چین به عنوان

پرجمعیت‌ترین کشور جهان، همه مناطق را در بر گرفت.

۵. آن چه کرونا را بحران کرد

کلمه «بحران» از کلمه یونانی *krisis* به معنی «تصمیم» گرفته شده است. در نوشته‌های اولیه یونانی این اصطلاح برای توصیف درگیری سیاسی یا توضیح روند رشد بیماری به کار رفته است. در مکالمات روزانه واژه‌ی بحران به صورت کاملاً عادی درباره‌ی حوادث مختلف از سوی مردم استفاده می‌شود. به عنوان مثال بسیاری اخراج از کار، بدهی و قرض، ایجاد اختلاف خانوادگی، باخت تیم ورزشی مورد علاقه و موارد این چنینی را غالباً به عنوان بحران برای خود مطرح می‌کنند. حتی در سطح سازمان‌ها گاهی شرکت‌ها کم شدن غیرمنتظره‌ی فروش خود را بحران قلمداد می‌کنند. این موارد اگرچه تجربه‌ها و اتفاقات ناخوشایندی هستند اما نمی‌توان آنها را بحران نامید چرا که بحران در ساده‌ترین حالت لحظات بی‌نظیری تلقی می‌شوند که دربردارنده‌ی عناصر خاصی هستند. مبتنی بر آن عناصر، بحران را می‌توان به عنوان یک لحظه، یک دوره‌ی فروپاشی و یا یک نقطه‌ی عطف تعریف کرد که با ایجاد اختلال پایدار در فعالیت‌های منظم، برهم زدن تعادل و حتی تهدید موجودیت فرد همراه است. در این تعریف غافلگیری، فشار زمان، دیر پاسخ دادن، از دست دادن کنترل، افزایش تنش و کمبود اطلاعات از فاکتورهای مهم یک بحران است (Ostrowska and Mazur, 2015: 1057). براساس تعریف دیگر هر وضعیتی که دارای پنج بُعد به صورت زیر باشد در ردیف بحران قرار می‌گیرد (روشندل‌اربطانی، ۱۳۸۷: ۱۴۴).

شکل (۲) - ابعاد مشترک تعریف بحران



منبع (نگارندگان)

دراندازی بر کرونا نشان‌گر داشتن هر پنج ویژگی بالا است. اما آن چه به طور مشخص‌تر کرونا را در ردیف تعریف به عنوان یک بحران قرار می‌دهد انطباق آن با سه عنصر مودر تاکید هرمان است. در وجه پیش‌بینی‌ناپذیری باید گفت که بی‌شک جنبه‌ی حیرت‌انگیز بحران کووید-۱۹ غافلگیری آن است. کرونا با وجود آن که جنبه‌ی پزشکی دارد اما به سرعت کل جهان را در همه‌ی ابعاد متاثر ساخت و برهمن اساس برخی آن را شگفتی راهبردی^۱ (Garcia Sauco, 2020: 7) و موجی می‌دانند که معادلات جهانی را به چالش کشیده است. عمق و گستره‌ی این چالش به اندازه‌ای زیاد است که دبیرکل سازمان ملل از آن به عنوان چالشی فراتر از جنگ دوم جهانی یاد می‌کند (میرزایی، ۱۳۹۹: ۳۴). می‌توان گفت تا قبل از شروع فرآیند واکسیناسیون یعنی چیزی کمتر از دو سال از شیوع کرونا، طیف متنوعی از رفتارها از برخورد امنیتی و پنهان‌کاری گرفته تا بستن مرزها و اعمال قرنطینه به وسیله

1. strategic surprise

دولت‌ها آزموده و عملیاتی شد. این رفتارهای متناقض نشان از سردرگمی در مواجهه با رخدادی نابهنگام در روابط بین‌الملل دارد که با دو ویژگی درماندگی و واپس‌گرایی حاکی از امری غیرمنتظره در نظام بین‌الملل بود. به‌واقع کرونا به مثابه ضربه‌ای هولناک و غافلگیرکننده بر پیکره‌ی جهان و روایت مدرن از روابط بین‌الملل، آن رخدادی بود که در قالب قوانین موجود روابط بین‌الملل نمی‌گنجد. به بیان دریدایی کرونا وقوع رخدادی پیش‌بینی نشده و غافلگیرکننده در روابط بین‌الملل است که نمی‌دانیم چگونه باید هویتش را شناسایی کرد، تعیینش بخشید، به رسمیتش شناخت و یا تحلیلش کرد (موسوی‌شفایی، گودرزی و خداخواه‌آذر، ۱۳۹۹: ۵۵-۵۲).

در بُعد فاکتور زمان، نامعلومی اولین مورد واقعی کرونا عاملی اساسی در ایجاد زمان کوتاه برای پاسخگویی به بحران بود. از سوی دیگر به موازات نامشخص بودن اولین مورد ابتلا به کرونا، در ابتدا این بیماری با یک آنفلوآنزای معمولی مقایسه شد و پزشک چینی لی ون‌لیانگ^۱ به عنوان اولین کسی که در خصوص وضعیت جدی آن هشدار داد از سوی اداره امنیت عمومی متهم به جاسوسی و انتشار شایعات شد (7: Jakovljevic and et al, 2020). این مخفی‌کاری چین باعث شد تا بحران در سطح وسیعی از جهان شیوع و گسترش یابد و این شیوع غیرمنتظره و بروز ناگهانی در کشورهایی که حتی برخی تمهیدات اولیه اتخاذ کرده بودند بر کوتاه شدن نقش زمان در تصمیم‌گیری و اتخاذ راهکارهای مناسب برای مقابله با آن تاثیر گذاشت. مزید علت بر این کوتاهی زمان آن بود که چین به‌طور قابل توجهی میزان تهدید کرونا را به مدت چند هفته در ماه ژانویه پنهان کرد و در برابر تماس‌های سازمان بهداشت جهانی مقاومت کرد تا به متخصصان این کشور فرصت دهد تا ببینند چه اتفاقی افتاده است (آقامحمدی، ۱۳۹۹گالف: ۷۵). در نهایت این که کرونا در مدت بسیار کوتاهی به عنوان یک بیماری همه‌گیر با افزایش سریع بیماران مبتلا، افزایش نرخ مرگ‌ومیر، مشکلات اقتصادی بزرگ در سطح جهانی و بسیج گسترده منابع پزشکی در سراسر جهان تنها به عنوان یک بحران پزشکی دیده نشد، لذا با توجه به ماهیت چندبُعدی و گسترده‌ی آن، همان‌گونه که

1. Li Wenliang

فرانک اسنودن^۱ مورخ پزشکی آن را اولین بیماری واقعا جهانی شده می‌داند (Graaf, 2020: 53) باید آن را تهدیدی با درجه شدید در ابعاد کل جهان و بشریت دانست. دومین عاملی که وجه شدید تهدید کرونا را اثبات می‌کند این است که بسیاری از سیاستمداران برای توصیف تهدید ناشی از آن به شیوه‌ای شبیه به بحث درباره‌ی پیامدهای حملات تروریستی، از واژگان رزمی و جنگی استفاده می‌کنند (3: Bove and Di Leo, 2020). ایجاد این تشابه بین تاثیرات کرونا و حملات تروریستی نشان دهنده‌ی عمق تهدید این پاندمی است، به‌ویژه که تعداد کشته‌شدگان ناشی از کرونا در برخی از کشورها به تنهایی از تعداد حملات تروریستی در یک دهه‌ی اخیر بیشتر بوده است.

کرونا به دلایلی مانند تهدید جان مردم به عنوان بالاترین مرجع امنیت در کشورها، سطح وسیع جهانی و گستره‌ی تاثیر آن بر سایر سطوح امنیت بحرانی با درجه شدید تهدید، در بُعد آگاهی به دلیل سرعت و عدم شناخت منشاء آن بحرانی غیرقابل پیش‌بینی و در بحث زمان به دلایلی مانند جهش مکرر ویروس، وجود اطلاعات بیش‌ازحد و نیز پنهان‌کاری چین بحرانی با زمان کوتاه برای تصمیم‌گیری است و بر همین اساس در نقطه‌ی وضعیتی A یا کاملاً بحرانی قرار داشته و بحرانی شدید تلقی می‌گردد.

۶. تغییر برجسته‌ترین پیامد کرونا

شروع یک بیماری در دسامبر ۲۰۱۹ در ووهان چین و سپس گسترش سریع آن به جهان که در ۱۲ مارس ۲۰۲۰ توسط سازمان بهداشت جهانی به عنوان یک بیماری همه‌گیر اعلام شد، هر دولتی را در قالب اصل خودیاری ملزم ساخت که مشکل را در سطح ملی حل کند. تعریف مجدد دولت-ملت، عدم پاسخ مناسب از سازمان‌های بین‌المللی، تضعیف همکاری‌های جهانی، کاهش وابستگی به خارج و اهمیت یافتن رشته‌هایی مانند علم، بهداشت و انفورماتیک از نشانه‌های بارز عصر پاندمی کرونا آن بود. بدین ترتیب در نظام بین‌الملل آنارشیک عصر کووید ۱۹ و پس از آن، که دولت‌های ملت به تنهایی عمل می‌کردند و هیچ مرجع عالی وجود ندارد، «قدرت نظامی» و «قدرت اقتصادی» و همچنین پدیده «دولت قوی» با مفاهیم جدیدی مانند «سیستم سلامت»، «زنجره تأمین» و «ظرفیت اضطراری» معنای

1. Frank Snowden

جدیدی پیدا کرد. به عبارتی در پرتو این بحران، مفاهیم سنتی به بازتعریف جدیدی نیاز پیدا کرد. در نتیجه‌ی همین نیاز کرونا نقطه‌ی عطفی در تاریخ جهان شناخته شد، که تغییر در هنجارهای اجتماعی و تسریع تعدادی از روندهای ژئوپلیتیکی از قبل موجود مولود حتمی آن بود. در مقابل جهانی شدن و چندجانبه‌گرایی، به عنوان دو ویژگی تعیین‌کننده‌ی نظم بین‌الملل کنونی، کرونا از یک سو حرکت به سمت منطقه‌گرایی را تسریع کرد و از سوی دیگر به وضوح کاستی‌های یک سیستم چندجانبه نابرابر را آشکار نمود. این روند باعث شد تا در مراحل اولیه‌ی همه‌گیری، برخی از مفسران کرونا را آغازی بر پایان جهانی‌سازی تفسیر کنند (Paviotti, 2021: 1).

این گروه از اندیشمندان که اتفاقاً تعداد آنها کم هم نیست با اذعان به این که کرونا زمینه‌ی ضعف و کاستی‌های نظم کنونی را بیش از هر زمان دیگری آشکار کرد، معتقد به سست شدن مبانی این نظم مستقر و احتمال جایگزین شدن آن با نظمی جدید هستند. از دید این گروه نحوه‌ی مدیریت بحران کرونا در جهان مصداق بارز بی‌عدالتی و تبعیض در نظم حاکم بود، لذا آنها با استدلال به ضعف کشورهای لیبرال، کرونا را موجد تقویت گرایش به انتقال نظام جهانی موجود به نظمی احیاناً غیرغربی تلقی می‌کنند. این معتقدان به تقویت انتقال نظم جهانی، محور اصلی این تلاش برای تعریف مجدد رهبری بین‌الملل را رقابت میان دو کشور آمریکا و چین تصور می‌کنند. به این ترتیب آنان استدلال می‌کنند که آمریکا و غرب در آستانه‌ی از دست دادن برتری جهانی خود هستند. این گروه تاکید دارند که حتی بسیاری قبل از کووید-۱۹ پیش‌بینی می‌کردند شکل‌گیری یک نظم جهانی به رهبری چین حتمی است (Furse, 2020: 2). لذا این دسته آینده‌ی احتمالی روابط آمریکا و چین در دوران پساکرونا را «همزیستی نگران‌کننده^۱» و به عبارت ساده‌تر همزیستی رقابتی تعریف می‌کنند (Gurtov, 2020: 3).

کرونا از نظر تاثیرات آن بر تمدن بشری را می‌توان ترکیبی از همه‌ی پاندمی‌ها از دوران باستان تا امروز نامید (Dasgupta and Crunkhorn, 2020: 7). بر همین اساس هم باید گفت حتی اگر نتواند در کوتاه‌مدت بر ساختار نظام بین‌الملل تاثیر بگذارد، اما بدون شک

1. uneasy coexistence

می‌تواند با همراهی سایر عوامل و به تدریج، عصرساز باشد. به همین دلیل هم برخی از تحلیل‌گران برجسته از کرونا به عنوان شتاب‌دهنده‌ی روندهایی که اکنون در سیستم بین‌المللی در حال انجام است نام می‌برند (Hicks, 2020: 349). در همین ارتباط جوزف نای^۱ کرونا را سومین بحران در دو دهه‌ی گذشته‌ی قرن حاضر می‌داند (آقامحمدی، ۱۳۹۹گ: ۱۴۹). در راستای این بزرگی و نقش کرونا، باید گفت علی‌رغم مخالفت برخی اندیشمندان مبنی بر عدم امکان تاثیرگذاری این بحران برای تغییر، می‌توان گفت اگرچه تغییر آبی و یک‌باره‌ی ناشی از تاثیرات آن تقریباً غیرممکن است اما در نهایت در حداقل‌ترین شکل و درازمدت بی‌شک باید منتظر وقوع برخی تحولات ناشی از این بحران در حوزه‌ی روابط بین‌الملل باشیم. بر همین اساس هم سه فرصت از ناحیه‌ی آن مورد توجه دانشمندان و سیاست‌گذاران قرار گرفته است. اول این که، این بیماری همه‌گیر باعث ایجاد تغییر رفتاری در مقیاس بزرگ شده است که دولت‌ها می‌توانند آن را تسریع کنند. دوم، کرونا پتانسیل تغییر سیاست داخلی در بسیاری از کشورها را دارد و در نهایت آن که فرصتی برای تحول نظم بین‌المللی فراهم می‌آورد (Lipsy, 2020: 120).

در نهایت آن که بررسی مختصری از رابطه‌ی تاریخی بین همه‌گیری‌ها و روابط بین‌الملل حاکی از سه دیدگاه می‌باشد؛ اول، بیماری‌ها عرصه‌ی سیاست جهانی را برای هزاران سال متحول کرده‌اند. دوم، رابطه بین همه‌گیری‌ها و سیاست متقابل است، بدین معنا که تغییرات در سیستم بین‌المللی بر گسترش بیماری تأثیر می‌گذارد. ثالثاً، یک سری پیشرفت‌های اقتصادی در دو قرن گذشته تأثیرات همه‌گیری‌ها را بر سیاست جهانی تعدیل کرده‌اند (Drezner, 2020: 22). در این راستا کرونا به عنوان بحرانی بسیار جدی را می‌توان همه‌گیری قلمداد کرد که هر سه دیدگاه بالا را در خود گنجانده است، از این نظر تغییر برجسته‌ترین ویژگی و پیامد کرونا خواهد بود.

۷. نظم لیبرال و کرونا

سال ۲۰۱۸، ۴۳ محقق برجسته روابط بین‌الملل در ایالات متحده، بیانیه‌ای عمومی را در حمایت از یک فراخوان فوری برای حفظ نظم بین‌الملل کنونی امضا کردند. این اندیشمندان

1. Joseph Nye

بر مزایای نظم بین‌الملل لیبرال پس از جنگ جهانی دوم از جمله ثبات و رفاه اقتصادی و نیز امنیت و صلح بین‌المللی تاکید داشتند. آنها در این بیانیه نسبت به نابودی بالقوه‌ی این نظم از سوی دونالد ترامپ رئیس‌جمهور سابق آمریکا هشدار دادند (Huang, 2021: 2)، اما هرگز گمان نمی‌کردند که چندی بعد پدیده‌ای هولناک‌تر از ترامپ این نظم را در معرض آزمون و نابودی بالقوه قرار دهد. بدین معنا یک سال بعد وقوع کرونا که تا حد بسیاری برخی از روندهای گذشته را تشدید کرد، بیش از هر چیزی نظم لیبرال را در معرض سنجش، محک تاب‌آوری و بقاء قرار داد. در همین ارتباط جوزف نای می‌گوید بقای نظم لیبرال به طور فزاینده‌ای او را به یاد مشاهدات ولتر در اواخر قرن ۱۸ در مورد امپراتوری مقدس روم می‌اندازد، زمانی که او نوشت اکنون پس از نزدیک به هزار سال، دیگر مقدس، رومی یا حتی یک امپراتوری مناسب نیست. مطابق با این قیاس نای، دشوار است که انکار کنیم که از اوایل قرن ۲۱، نظم بین‌الملل لیبرال به طور فزاینده‌ای غیرلیبرال، تکه تکه و حتی بی‌نظم به نظر می‌رسد. از مهمترین دلایل این امر مفهوم «انحطاط غرب و ظهور بقیه» است. برای تایید این مدعا کافی است بدانیم که اگر در سال ۱۹۴۵ ایالات متحده ۵۰ درصد از اقتصاد جهان را تشکیل می‌داد، تا سال ۲۰۱۹ این رقم تنها ۲۴ درصد بود و فرض زیربنایی این دیدگاه آن است که نظم لیبرال تنها در صورتی می‌تواند زنده بماند که ایالات متحده موقعیت خود را به عنوان هژمون حفظ کند. لذا، تغییر قدرت جهانی (از غرب به «بقیه») ناگزیر به نظم جهانی جدید منجر خواهد شد (Powell, 2021: 6).

در همین ارتباط ایکنبری با اعتقاد به نظم جهانی لیبرال به عنوان تحولی در ساختار کنونی جهانی بر ایجاد یک نظام چندقطبی به مثابه سیستم انتشار قدرت یاد می‌کند که در آن چین احتمالاً بیشترین بهره از این انتقال قدرت را خواهد داشت. او مجدداً در مقاله‌ی «پایان نظم بین‌المللی لیبرال»، نظم کنونی لیبرال دموکراسی را شکننده، قطبی‌شده و غیرقابل تحمل تلقی می‌کند (عبدالهی، ۱۳۹۷: ۱۸۹).

همچنین لری دایامند^۱ که به آقای دموکراسی معروف است به نجات نظم لیبرال از خشم روسی، جاه‌طلبی چینی و خودشیفتگی آمریکایی هشدار داده است (پیک‌حرفه، ۱۳۹۹: ۸). به

1. Larry Diamond

همین منوال برخی دیگر از نویسندگان با استدلال به کاکس^۱ و کوهن معتقدند نظام کنونی مبتنی بر لیبرالیسم با ظهور قدرت‌های تجدیدنظرطلب به موازات قدرت‌های نوظهور دیگر، پشت کردن آمریکا به نهادهایی که خود روزی آنها را خلق کرده و نیز بازگشت ملی‌گرایی و راست‌افراطی در کشورهای لیبرال غرب و همچنین دیدگاه منفی شهروندان این کشورها نسبت به نظام‌ها و نهادهای سیاسی آن در توزیع توانمندی‌ها، انگاره‌ها، نهادها و منافع دچار افول شده و این همان چیزی است که مرشایمر^۲ آن را بحران عمیق غیرقابل بازسازی در نظام لیبرال بین‌الملل می‌نامد (مسعود و دیگران، ۱۴۰۰: ۲۳۸-۲۳۷). به این ترتیب مشاهده می‌شود که اغلب تحلیل‌ها در حداقل معتقد به نیازمندی نظم لیبرال به بازسازی خود و در حداکثر معتقد به نابودی آن هستند که در این طیف دوم آنها بحران کرونا را آخرین ضربه به جایگاه و هژمونی نظم لیبرال برآورد می‌کنند، بخصوص که کشورهای مبتنی بر این نظم در مقابل کشورهای با نظم مخالف در مقابل بحران کرونا بسیار ضعیف عمل کردند.

به این ترتیب در پیوست با روندهای پیشین، با وقوع کرونا و همه‌گیری آن اگرچه در جاگزینی نظم لیبرال نشانه‌ی کمی از ظهور نظم جهانی جدید وجود داشت، اما واکنش به این بحران بیش از هر چیزی نشان داد که کشورها نه بر اساس هنجارهای بین‌المللی یا ارزش‌های مشترک بلکه در چارچوب منافع ملی خود عمل می‌کنند. به عبارتی تأثیر جهانی شدن به عنوان یکی از ستون‌های نظم لیبرال بیشتر از راه‌حل در به هم پیوستگی مشکلات احساس می‌شود. از سوی دیگر کرونا محدودیت‌های قدرت‌های بزرگ، که در راس آنها ایالات متحده است، را به طرز عجیبی افشا کرد. در نتیجه‌ی این عوامل این بحران به استعاره‌ای از فروپاشی نظم لیبرال تبدیل شد. در مجموع حتی اگر پیش‌بینی فروپاشی نظم لیبرال را آخرازمانی و اغراق‌آمیز بدانیم اما یک نکته اساسی را نیز باید در نظر گرفت و آن این که شاید نظم لیبرال کنونی همچنان باقی بماند و از بین نرود ولی برتری فرضی آن در مقابل چالش‌های مطرح از سوی دیگر ایده‌ها و نظم‌ها دچار چالش و مهمتر از آن رهبری آمریکا بر این نظم نیز با تردیدهای اساسی روبرو شده است. این همان پاشنه‌ی آشیلی است که نظریه‌پردازان و رهبران

1. Robert Cox

2. Mersheimer

نظم لیبرال غالباً آن را نمی‌بینند.

۸. آمریکای هژمون و کرونا

با پایان جنگ دوم جهانی آمریکایی‌ها نظام جدیدی از روابط بین‌الملل، اعم از اقتصادی و سیاسی ایجاد و خود را به عنوان هدایت‌کننده آن معرفی کردند (Sapolsky, 2017: 184-185). پس از این مقطع، هنگامی که جنگ سرد پایان یافت، ایالات متحده خود را در موقعیت برتری مطلق جهانی یافت که از زمان امپراطوری روم دیده نشده بود. این رهبری جهانی اما طی چند دهه‌ی گذشته با اما و اگرهای بسیاری مواجه شده است. در این میان وقوع کرونا بیش از هر زمان دیگری این هژمونی آمریکا را مورد پرسش قرار داد. علت این امر نیز تناسب میان پاسخ ایالات متحده آمریکا و ظرفیت‌های عظیم آن به عنوان هژمون نظام بین‌الملل به بحران کرونا بود. واکنش بسیار ضعیف و ناکارآمد آمریکا در مقابل کرونا به اندازه‌ای شدید بود که به قول یکی از مفسران، ایالات متحده که در دوران پس از جنگ جهانی دوم همواره مورد تحسین، حسادت، تنفر و ترس بود، اما اینبار مورد ترحم قرار گرفت (JdeLisle, 2021: 32). کاربرد واژه ترحم برای آمریکا نشان از وضعیت نامطلوب کنش این کشور در مقابل کووید-۱۹ داشت. به این ترتیب مدیریت ضعیف آمریکا در بحران کرونا و حتی به کلام درست‌تر ناتوانی آن در این بحران امری بود که از همان ابتدا به‌طور گسترده مورد توجه جهانیان قرار گرفت. واکنش ایالات متحده در مقابل کووید-۱۹ به حدی ضعیف بود که استیگلیتز^۱، اقتصاددان برنده جایزه نوبل، این کشور را به یک کشور جهان‌سومی تشبیه کرد (Schindler, Jepson and Cui, 2020: 1).

همچنین پاتریک کاکبرن^۲ کارشناس روابط بین‌الملل در ایندپندنت، ناتوانی آمریکا در پیشقدم شدن برای مقابله با ویروس کرونا را به منزله قرار گرفتن ایالات متحده در آستانه لحظه چرنوبیل و از دست رفتن هژمونی این کشور ارزیابی کرده است. کاکبرن معتقد است که نتیجه این همه‌گیری هر چه باشد، برای حل بحران، دیگر کسی به دنبال واشنگتن نمی‌گردد (جهانگیری، فرحان‌جم و متقی، ۱۳۹۹: ۸۳). کووید-۱۹ بیش از هر چیزی فرصتی برای ظهور

1. Joe Stiglitz
2. Patrick Cockburn

چین با اعتماد به نفس تر و تهاجمی تر برای ایفای نقش رهبری جهانی بوده است، به نحوی که حتی اگر این کشور نتواند در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، شکاف ایجاد شده توسط ایالات متحده را به تنهایی پر کند، با این حال، همه‌گیری آسیب‌پذیری‌های هژمونی ایالات متحده و توانایی‌های چین را برای به چالش کشیدن جدی این هژمونی آشکار کرد. از اینرو نظم آینده را باید نظمی پراکنده‌تر و مخلوط از چندجانبه‌گرایی و چندقطبی سست با بازیگری فعالانه‌تر کارگزاران میانی نامید.

می‌توان گفت بحران کرونا نشان داد رهبری جهانی ایالات متحده در شکل پس از جنگ سرد اگر نگوئیم تا حد بسیار زیادی با تردید مواجه شده است. به واقع در عصر کنونی آمریکا می‌تواند و باید یک دستور کار باشد، اما به موازات آن بیشتر از همه‌ی زمان‌های دیگر بازیگران جهانی در سطوح مختلف را در نظر بگیرد چرا که نوع رهبری جهانی بیشتر مشورتی و کمتر یک‌جانبه‌را مدت‌هاست که به تاخیر افتاده است. در راستای همین الزام به حضور دیگر بازیگران است که بسیاری از اندیشمندان و متخصصان سیات خارجی ایالات متحده مانند اندرو باسویچ^۱، جان مرشایمر^۲، استفن والت^۳، داگ باندو^۴، تد گلین کارپنتر^۵ و... بر تغییر نقش و ایفای رهبری محدود این کشور تاکید می‌کنند. از طرف دیگر کرونا نشان داد زمان آن فرا رسیده است که این توهم واقع‌گرایانه که سیاست بین‌الملل تنها حول محور قدرت‌های بزرگ می‌چرخد، کنار گذاشته شود. زیرا حقیقت این است که آنها توانایی کمی برای مقابله با چالش‌های عظیم و پیچیده‌ای مانند همه‌گیری‌ها، تغییرات آب و هوایی، فقر مداوم جهانی و... که جهان با آن روبرو است از خود نشان داده‌اند. بنابراین، آینده‌ی حکمرانی جهانی نیازمند ورود بیشتری از قدرت‌های سطح متوسط و حتی دولت‌های کوچک‌تر است. خلاصه آن که بیش از هر رویداد دیگری در تاریخ، بحران کرونا اهمیت حیاتی رویکردهای بین‌المللی برای حل مسئله را برجسته کرده است. این همه‌گیری ثابت کرد که منافع و مشکلات دولت‌ها فراتر از مرزهای ملی است و در نتیجه پاسخ‌ها را نیز باید

-
1. Andrew Bacevich
 2. John Mearsheimer
 3. Stephen Walt
 4. Doug Bandow
 5. Ted Galen Carpenter

در فراتر از آن مرزها جستجو کرد.

نتیجه‌گیری

پاندمی کووید-۱۹ با توجه به گستردگی و تهدید بسیار بالایی که داشت و آن را در زمره بحران‌های جدی جهانی قرار داد احتمالاً مانند برخی از مهمترین بیماری‌های همه‌گیر گذشته، به طور قابل توجهی بر جهت‌گیری‌های جهانی تاثیر قابل خواهد گذاشت. شدت و دامنه‌ی این بحران به اندازه‌ای بود که برخی آن را با تاثیرات جنگ‌های جهانی مقایسه می‌کردند. مانند هر بحرانی، بحران کرونا نیز دربردارنده‌ی هم‌زمان چالش و فرصت بود. در کنار چالش‌های کوتاه‌مدت و تهدیدگر، این پاندمی برای نظام بین‌الملل نیز فرصت‌هایی به همراه داشت که از مهمترین آنها می‌توان به در معرض آزمون قرار دادن نظم جهانی لیبرال و هژمون آن یعنی ایالات متحده آمریکا اشاره کرد. از این رهگذر کرونا یک شیف پارادایمی جدی مقابل دولت‌های ملی در نظام بین‌الملل قرار داد. به واقع تردیدی وجود ندارد که پیامدهای آتی کرونا بسیار بیشتر از اثرات آتی آن خواهد بود و لذا می‌توان گفت در حداقل‌ترین شکل ممکن گریزی از تاثیر این بحران بر تغییرات در خور توجه بر سطوح قدرت، سیاست و امنیت نظام بین‌الملل نخواهد بود. بر همین اساس بحران کووید-۱۹ بیش از آن که دارای تاثیرات آتی بر نظام جهانی باشد خود را در قالب متغیری تسریع‌کننده نشان خواهد داد، متغیری که از یک‌سو نظم لیبرال کنونی را در برابر دیگر ایده‌های نظم‌واره با چالش جدی مواجه کرد و از سوی دیگر رهبر این نظم یعنی آمریکا را بیش از پیش در برابر نامزدهای بالقوه‌ی هژمونی به ویژه چین وارد رقابتی جدی کرد. از این منظر کرونا را می‌توان آزمونی برای نظم لیبرال جهانی و بقای هژمون آن تلقی کرد که اگرچه شاید تصور افول به معنای سقوط آنها ناشی از این بحران کمی دور از ذهن به نظر بیاید، ولی ضربه‌ی بسیار جدی به برتری آنها بود.

منابع

- احمدی نژاد، حمید، قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۴۰۰)، بحران‌شناسی کووید-۱۹ براساس مکعب بحران و تبیین تاثیرات آن بر نظام بین‌الملل از منظر رویکرد ترکیبی، فصلنامه سیاست جهانی، ۱۰(۴): ۱۷۱-۱۳۵.
- احمدی نژاد، حمید، قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۴۰۱)، آمریکا و چین در نظم پساکرونا، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲۸(۱۱۸): ۳۵-۵.
- آقامحمدی، ابراهیم (۱۳۹۹/الف)، روابط بین‌الملل بهداشت در پرتو همه‌گیری کرونا، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۲(۳): ۸۳-۵۵.
- آقامحمدی، ابراهیم (۱۳۹۹/ب)، همه‌گیری کرونا، قدرت نرم و تحول در دستور کار سیاست جهانی، دوفصلنامه مطالعات قدرت نرم، ۱۰(۱): ۱۸۰-۱۴۷.
- بیگزاده، ابراهیم و دیگران (۱۳۹۹)، معضل کرونا در آینه حقوق بین‌الملل معاصر، فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۱(۲۳): ۵۷-۱۰.
- بیک‌حرفه، شیرزاد (۱۳۹۹)، دموکراسی لیبرال در جهان پس از کرونا، مجله علمی پژوهش‌های فلسفی، ۱۴(۳۱): ۳۰-۴.
- جهانگیری، سعید، فرحان‌جم، مهسا و ابراهیم متقی (۱۳۹۹)، واکاوی چگونگی افول هژمونی آمریکا در عرصه جهانی با تاکید بر ویروس کرونا، جستارهای سیاسی معاصر، ۱۱(۴): ۹۳-۷۳.
- روشندل‌اربطانی، طاهر (۱۳۸۷)، نقش مدیریت رسانه در تحول بحران از تهدید به فرصت، فصلنامه پژوهش‌های ارتباطی، ۱(۵۵): ۱۶۲-۱۴۱.
- طاهری، احسان (۱۳۹۷)، بحران‌شناسی فرهنگی روابط بین‌الملل در سال ۲۰۱۶، فصلنامه مطالعات میان فرهنگی، ۱۳(۱۳): ۱۰۴-۷۱.
- عبدالمی، محسن (۱۳۹۷)، چالش‌های اساسی در گذار از نظم نوین جهانی: فرایک‌جانبه‌گرایی و ظهور چین در نقش قدرت جدید، فصلنامه روابط خارجی، ۱۰(۳۹): ۲۰۲-۱۸۳.
- علیزاده‌موسوی، سیدمهدی (۱۳۹۳)، ارزیابی وضعیت سلفیه براساس مکعب بحران، فصلنامه علوم سیاسی، ۱(۶۸): ۱۵۰-۱۳۰.
- مسعود، علیرضا و دیگران (۱۴۰۰)، به حاشیه‌رانندگی، پیوست در فرهنگ راهبردی و شکل‌گیری بلوک تاریخی - تمدنی شرق در نظام بین‌الملل، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۲(۶): ۲۴۸-۲۲۹.
- موسوی‌شفایی، مسعود، گودرزی، سهیل و سمیه خداخواه‌آذر (۱۳۹۹)، کرونا به مثابه رخداد در روابط بین‌الملل: نقص در کارویژه دولت- ملت در مواجهه با رخدادهای نوظهور، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۹(۳۳): ۶۳-۳۹.

- میرزایی، خلیل (۱۳۹۹)، علت‌ها و پیامدهای همه‌گیری و عالم‌گیری ویروس کرونا، فصلنامه ارزیابی تأثیرات اجتماعی، ۱(۲): ۴۱-۱۳.
- نجفی‌سیار، رحمان (۱۳۹۹)، بحران کرونا و تغییر پوشش‌های راهبردی نظام بین‌الملل، فصلنامه روابط خارجی، ۱۲(۳): ۴۲۲-۴۰۱.
- وکیلی، بهنام، قربانی شیخ‌نشین، ارسلان و میرترابی، سعید (۱۴۰۱)، پاندمی کووید ۱۹ و بازاندیشی پارامترهای نظام بین‌الملل، فصلنامه مطالعات فرهنگ دیپلماسی، ۱(۱): ۳۹-۲۱.
- Ahmadi, Koorosh, Fadaee Dashti, Maryam and Mehrdad Soltani Delgosha (2020), Geographical distribution of COVID-19 in the World and Iran; Investigation of possible transmission roots, **Family Med Prim Care**, 8(9): 4473-4475.
- Bove, Vincenzo, Di Leo, Riccardo (2020), COVID-19, Security Threats and Public Opinions, **Journal Peace Economics, Peace Science and Public Policy**, 26(3): 1-11.
- Çatakli, Ahmet Onur, Kaya, Emirhan (2023), International Cooperation during the COVID-19 Pandemic Crisis: A Realist Analysis, **Gaziantep University Journal of Social Sciences**, 22(1): 283-294.
- Christensen, Thomas J. (2020), «A modern tragedy? COVID-19 and US-China relations», at: http://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2020/05/FP_202005_11_covid_us_china_christensen_v3.pdf, (Access 1 May 2024).
- Dasgupta, Soumit, Crunkhorn, Rosa (2020), A History of pandemics over the ages and the human cost, **The Physician**, 6(2): 1-9.
- Dayton, Bruce W. (2009), «Crisis Management, Moynihan Institute of Global Affairs», Oxford University Press, at: http://cdm.syr.edu/wp-content/uploads/2014/10/Crisis_Management_International_Encyclopedia_of_Peace.pdf, (Access 1 May 2024).
- Drezner, Daniel W. (2020), The Song Remains the Same: International Relations After COVID-19, **International Organization**, 74(1): 18-35.
- Furse, Tom (2020), «Covid-19: Will US World Power Continue On?», at: <http://www.blog.politics.ox.ac.uk/covid-19-will-us-world-power-continue-on/>, (Access 1 May 2024).
- Garcia Sauco, Antonio (2020), Old and new order, in: **The world before and after Covid-19**, Gian Gardini, Stockholm: European Institute of International Studies.
- Graaf, Beatrice (2020), Taming Pandemics in International Relations, **Journal of Applied History**, 1(2): 36-61.
- Gurtov, Mel (2020), «The Coronavirus and China-U.S. Relations», in: **Foreign Policy In Focus**, at: <http://www.fpif.org/the-coronavirus-and-china-u-s-relations/>, (Access 1 May 2024).
- Hermann, Charles (1969), International Crisis as a Situational Variable, in **International Politics and Foreign Policy**, Edited By James Rosenau. New York: Free Press.

- Hicks, Kathleen (2020), Could the Pandemic Reshape World Order, American Security, and National Defense?, in **COVID-19 and World Order**, Hal Brands and Francis J. Gavin, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Huang, Qingming (2021), The Pandemic and the Transformation of Liberal International Order, **Journal of Chinese Political Science**, 26(1): 1-26.
- Huremović, Damir (2019), Brief History of Pandemics (Pandemics Throughout History), in **Psychiatry of Pandemics**, Switzerland: Springer Nature.
- Jakovljevic, Miro and et al (2020), COVID-19 Pandemia and Public and Global Mental Health from the Perspective of Global Health Security, **Psychiatria Danubina**, 32(1): 6-14.
- JdeLisle, Jacques (2021), **The COVID-19 Pandemic and Geopolitics in the Indo-Pacific: A View from the United States**, Joint U.S.-Korea Academic Studies.
- Lina, Bruno (2008), History of Influenza Pandemics, in **Paleomicrobiology**, D. Raoult and M. Drancourt, New York: Springer.
- Lipsy, Phillip (2020), COVID-19 and the Politics of Crisis, **International Organization**, 74(1): 98-127.
- Ostrowskaa, Monika, Mazur, Sławomir (2015), Risk in a Crisis Situation, in **2nd Global Conference on Business, Economics, Management and Tourism, Procedia Economics and Finance**, 1(23): 1045-1059.
- Paviotti, Irene (2021), Covid-19 and the International Liberal Order: Goodbye “Global”, Hello “Regional”?, **IAI Commentaries**, 21(46): 1-3.
- Phillips, Warren, Rimkunas, Richard (1987), The Concept of Crisis in International Politics, **Journal of Peace Research**, 15(3): 259-272.
- Powell, Charles (2021), the Covid-19 Pandemic and the Liberal International Order: a view from Europe, **Comillas Journal of International Relations**, 22: 6-8.
- Raoofi, Azam and et al (2020), COVID-19 Pandemic and Comparative Health Policy Learning in Iran, **Archives of Iranian medicine**, 23(4): 220-234.
- Sapolsky, Harvey M. (2017), Managing Global Security beyond ‘Pax Americana’, in **International Relations**, Edited Stephen Mcglinchey, England: E-International Relations.
- Schindler, Seth, Jepson, Nicholas and Wenxing Cui (2020), Covid-19, China and the future of global development, **Research in Globalization**, 1(2): 1-7.
- Sheng, Li (2021), **How COVID-19 Reshapes New World Order: Political Economy Perspective**, Publisher: Springer.
- Yasin Ar, Anil (2021), Managing E-commerce During a Pandemic: Lessons from GrubHub During COVID-19, in **International Case Studies in the Management of Disasters**, Babu George, United Kingdom: Emerald Publishing Limited.

تحولات علم‌شناسی در ایران و غرب (با تأکید بر علوم اجتماعی و انسانی)^۱

محمد حسین ملابری^۲

سید مرتضی نبوی^۳

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۲/۱۱ - تاریخ تصویب ۱۴۰۳/۰۵/۲۳)

چکیده

مطالعات علم‌نگاهی ویژه به تاریخ علم دارد. به مدد تاریخ علم، فراز و نشیب‌های آن را رصد می‌کنیم و در فلسفه‌ورزی از آن بهره می‌بریم. از اوایل شکل‌گیری فلسفه تا زمان نیوتن و تا امروز، علم‌شناسان بسیاری در اطراف استقراء‌گرایی، گرد آمدند و در قرن بیستم این ابطال‌گرایان بودند که برگرمی کار خود افزودند. با این حال تاریخ علم نشان از آن دارد که توقف بر استقراء‌گرایی و ابطال‌گرایی، رافع مشکل نبوده است. در واقع پوزیتویسم که بر شانه نیوتن استوار بود، مواجه با چالش‌های جدی گردید. از سوی دیگر فلسفه‌های علم متأخر به ما می‌گویند که فرایند نظریه‌پردازی متکی به «پارادایم» (در معنای چهارگانه «هستی‌شناسی^۴»، «معرفت‌شناسی^۵»، «روش‌شناسی^۶» و «ارزش‌شناسی^۷») معطوف به موضوعی است که آن نظریه‌پردازی پیرامون آن انجام می‌گیرد. همچنین به ما می‌گویند که نمی‌توانیم رفتارهای انسانی و اجتماعی را با الگوی علم فیزیک مطالعه کنیم و به عبارت دیگر نظریه‌های علوم انسانی و اجتماعی ارزش باره هستند.

در مقاله حاضر کوشیده‌ایم معنای علم را در ایران پس از اسلام مورد توجه قرار داده و اوج و

۱ - مقاله حاضر برگرفته از پژوهشی است که برای دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی انجام گرفته است.

۲ - استادیار پژوهشی بازنشسته مرکز تحقیقات استراتژیک

۳ - استادیار دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی

4-Ontology

5 - Epistemology

6 - Methodology

7 - Axiology

حضیض آنرا نشان دهیم و متناظر با احوالات سانحه در ایران، احوالات غرب را نیز مورد توجه قرار دهیم. مطالعه حاضر نشان می‌دهد که در دوران زرین علم (قرون نخست اسلامی) علم‌شناسی فیلسوفان مسلمان ایرانی اثرات وسیعی بر اندیشه غربیان داشته، لکن برای مدت قریب به ۸۰۰ سال پس از آن، مواجهه با انحطاط گردیده است. اگرچه در این ۲۰۰ سال اخیر از آن انحطاط قدری کاسته شده، اما هنوز گفتگو و هم‌پرسیگی میان فیلسوفان علم مسلمان ایرانی و غربی (بدلیل نا هم‌زبانی و اختلاف سطح) وجود ندارد. مضافاً تأخیر فاز علم‌شناسی نسبت به اندیشه‌های غربی در ایران وجود دارد و از این منظر ضرورت تحول، احساس می‌شود. در پایان مقاله، درس‌هایی از تحولات تاریخ علم‌شناسی در ایران گرفته شده و زیر عنوان رهیافت ارائه گردیده است.

واژگان کلیدی: سنت تحلیلی، سنت قاره‌ای، پارادایم، زمینه‌گرایی، پوزیتیویسم، نظریه علمی، عینیت باوری علم، پدیدارشناسی، علم دینی.

The Evolution of Science in Iran and the West (With emphasis on social and human sciences)

Mohammad Hossein Malayeri ¹
Seyyed Morteza Nabavi ²

Abstract

Philosophy of science has a special look at science. The history of science studies the ups and downs and the philosophers of science philosophizing about it.

From the early days of philosophy until Newton and to these days, many were gathered around inductivism, and in the twentieth century falsificationism was noticed. However, the history of science shows that the pause over inductionism and falsificationism has not solved the problem. In fact, the positivism that stood on Newton's shoulder was a serious challenge. On the other hand, some philosophies of modern science tell us that the process of theorizing depends on the "paradigm" (in the four meanings of "ontology", "epistemology", "methodology" and axiology). It also tells us that we cannot study human and social sciences with the model of physical science, in other words, theories of the humanities and social sciences are value-laden.

In this paper, we try to consider the meaning of science in post-Islamic of Iran. The present study shows that the golden era (Islamic first centuries), Muslim philosophers, has had widespread effects on Western thought, but has been degenerating for nearly 800 years after wards. Although there has been some decline in degradation over the past 200 years, there is still no dialogue between the Iranian and Western scholars (due to the lack of language and level of philosophizing). In addition, there is a delay in science studies in relation to Western ideas in Iran, and therefore, change is necessary.

At the end of the article, lessons have been drawn from the developments in the history of science in Iran.

Key Words: The Tradition of Analysis, Continental Tradition, Paradigm, Context, Positivism, Scientific Theory, The Objectivity of Science, Phenomenology, Religious Science.

1 - Retired Research Assistant Professor, Center for Strategic Research

2- Assistant Professor, Azad University, Central Tehran Branch

مقدمه

۱- تحول در علوم انسانی و اجتماعی و ابتدای این نظریه‌ها بر جهان‌بینی اسلامی از اهداف انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران بوده و هست. رهبری انقلاب اسلامی در این زمینه بارها به مسئولان بویژه اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی تذکر داده‌اند: از جمله «ما علوم انسانی‌مان بر مبادی و مبانی متعارض با مبانی قرآنی و اسلامی بنا شده است. علوم انسانی غرب مبتنی بر جهان‌بینی دیگری است یا مبتنی بر فهم دیگری از عالم آفرینش و غالباً مبتنی بر نگاه مادی است.» (۸۸/۷/۲۸). معظم‌له در مورد ضرورت نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی و انسانی مبتنی بر فلسفه اسلامی تأکید کرده‌اند: «ما در زمینه علوم انسانی احتیاج داریم به نظریه‌سازی، بسیاری از حوادث دنیا حتی در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و غیره، محکوم نظرات در علوم انسانی است؛ در جامعه‌شناسی، در روانشناسی، در فلسفه؛ آنها هستند که شاخص‌ها را مشخص می‌کنند. در این زمینه‌ها ما باید نظریه‌پردازی‌های خودمان را داشته باشیم و باید کار کنیم.» (۷۲/۲/۱۴)

۲- مطالعات علم متشکل از دو بخش است: تاریخ علم و فلسفه علم: اصلی‌ترین موضوع فلسفه علم نظریه‌پردازی و فرایندهای آن است و تاریخ علم، فراز و نشیب‌های علم را به ما نشان می‌دهد. مثلاً تاریخ علم حکایت از دو دوره مشخص می‌کند: دوره استقراء‌گرایی و دوره پارادایمی یا زیست جهان. در تفکر استقراء‌گرایی، پژوهشگر با ذهنی همچون آینه به نظاره جهان مشغول است، اما در تفکر پارادایمی، نظریه به بنیان پارادایمی یا زیست جهان علمی (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی و روش‌شناسی) وابسته است که بدون آنها جهان برای پژوهشگر، تاریک و نظریه‌پردازی برای وی ناممکن است.

۳- از تاریخ علم می‌توان دو منظور را مراد کرد: تاریخ کلاسیک علم (در معنای تحولات در تجربیات و تاریخ وقایع نگارانه علم) و تاریخ علم‌شناسی (در معنای تحولات و فرازنشیب‌هایی است که در فهم جوامع نسبت به علم با مراجعه به رفتارهای اجتماعی پدید آمده است). مورخانی که در پژوهش‌های دسته اول شرکت می‌کنند در حقیقت می‌خواهند تاریخ به معنای معمولی آن، «تاریخ - رمان» دانشمندان، وقایع مربوط به آنها و تاریخی که التقاطی از افراد و وقایع باشد را دنبال

نمایند (راشد رشدی، ۱۳۹۷: ۸۱). مثلاً در حالیکه تاریخ کلاسیک علم در جستجوی آن است که بداند چگونه مثلاً پارادایم فیزیک ارسطویی جای خود را به پارادایم فیزیک نیوتنی می‌دهد، تاریخ علم‌شناسی در جستجوی آن است که با ارجاع به نهادها دریابد جوامع و جماعات^۱ چه فهم و نقشی را برای علوم تجربی - طبیعی قایل بوده و چه انتظاراتی از آن داشته‌اند. روشن است درس‌هایی که از تحولات علم‌شناسی می‌گیریم ارزشمندتر از درس‌هایی است که از تحولات تاریخ کلاسیک علم بدست می‌آوریم مخصوصاً بدان جهت که به تاریخ علم جنبه اجتماعی می‌دهد (رشدی، ۱۳۹۷: ۸۱)

۴- نظام‌های بومی تفکر که نوعاً در قالب مذهب در تاریخ جای گرفته‌اند، نه تنها ایجاد کننده تصاویر ذهنی از ظرفیت انسان بلکه تصاویر ذهنی عقلانیت طبیعت نیز هستند (در طبیعتی که بوالهوسانه می‌چرخد و انسانی که در جبر کامل به سر می‌برد، عقلانیت طبیعت زیر سؤال قرار دارد). روشن است که آن نظامات در فراز و فرود علم، نقش تعیین کننده دارند، به عبارت دیگر موفقیت علم تجربی - طبیعی در یک جا و شکست آن در جای دیگر را باید از طریق مطالعه حوزه‌های غیر علمی فرهنگ یعنی: دین، یزدان‌شناسی، فلسفه و همانند آنها توضیح داد.

تشکیل علم در جوامع، متأثر از مفروضات تلویحی و تفسیقات نهادی آنهاست. مرتون^۳ به یک نمونه از جامعه‌شناسی تاریخی و تطبیقی اشاره کرده و نشان داده است که منافع، انگیزه‌ها و «رفتارهای الگو شده اجتماعی موجود در یک حوزه نهادی مثلاً دین» دارای تأثیر بر حوزه‌های دیگر نهادی مانند علم هستند (هاف، ۱۳۸۴: ۳۴). بسط دیدگاه مرتون و همنشینی با دیدگاه کوهن^۴ و با توجه به تعبیری که کوهن از پارادایم (بعنوان هسته هرنوتیکی مقبول در جامعه

1- commuities

۲ - علم‌شناسی چنانچه ذیل فلسفه‌ورزی و لحاظ آرای فیلسوفان به بحث گذاشته شود، علم‌شناسی فلسفی یا همان فلسفه علم است.

3-Robert Merton

4- Thomds Kohn

علمی که در سخنرانی و درس‌ها و... نمایان هستند) دارد، می‌بینیم که رفتارهای الگو شده اجتماعی در حوزه دین، بر پارادایم‌های علمی نیز اثر می‌گذارند. در هم آمیختگی متافیزیک و یزدان‌شناسی، شاید تفکیک اینکه این تعهدات چه منشاء باوری دارند را برای دانشمندان در گذشته دشوار می‌ساخته است. مثلاً در قرن ۱۷ اکثر دانشمندان علوم فیزیک تصور می‌کردند که جهان متشکل از سلولهای میکروسکوپی است. این مفروض متافیزیکی، دانشمندان را متعهد می‌کرد که توضیحات علمی باید هر پدیده طبیعی را تا حد عمل سلول توضیح دهد. روشن است که نباید به آن دانشمندان خرده بگیریم زیرا علم بدون تعهدات و ارزش‌های متافیزیکی بیرون از خود نمی‌تواند بیندیشد. در عین حال این نکته اساسی مطرح می‌شود که اگر این تعهدات نسبت به حقیقت، فاصله اندکی داشته باشند (مانند مفروض فوق یا فرض فلاژیستون در جهان) با رفت و برگشت‌های تجربی اصلاح می‌شوند و برای حرکت علم مددکار هم محسوب می‌گردند؛ اما اگر این تعهدات ضد حقیقت باشند (مانند خرافات و جهل) در آن صورت به شکست علم منتهی شده و جامعه را به فققرای ظلمت می‌برند.

۵- باید اذعان کرد که غرب تحولات بزرگی را در علم و علم‌شناسی پشت سر گذاشته، لکن جهان اسلام تحت تأثیر نهاد دین (که از دین‌شناسی دوران معاویه و الهیات دوران متوکل الگوهای رفتاری خاصی در آن تعبیه شد) دوران پرافتخار علم و اندیشه را و انهد و در ظلمت فرو رفت. به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی و حیات دوباره اسلام، احیای علوم بویژه علوم اجتماعی و انسانی و بحث و مناظره پیرامون فلسفه و فلسفه علم رونق گرفت (جمهوری اسلامی تنها حکومت دینی در تاریخ ایران است که در آن مباحث عقلی و فلسفی نه تنها ممنوع نیست بلکه بسیار دامن‌گستر است و تلاش‌های اخباریان و تفکیکیان تاکنون توانسته چندان از فروغ آن بکاهد).

در مقاله حاضر تحولات علم‌شناسی در ایران (از قرون نخستین اسلامی تا امروز) مورد بررسی واقع و مضافاً در یک تناظر و تقارن، تحولات در غرب مورد توجه قرار گرفته است. همانطور که ملاحظه می‌شود چنانچه (قطع نظر از سنت‌ها) غرب

را دارای ۷ نقطه عطف در فلسفه علم شناسیم (نیوتن، کانت، پوزیتیویسم، جریان‌های پسا کانتی، مارکسیسم و زمینه‌گرایی) باید اعتراف کنیم در وقوف فلسفی و نقد در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها (به استثنای مورد مارکسیسم) اکثراً ضعیف بوده‌ایم.

۶- مطالعه تحولات علم‌شناختی در غرب و ایران بویژه از آنرو حائز اهمیت است که کارآمدی جمهوری اسلامی و اداره عالمانه جهان اسلام و احیای تمدن اسلامی بدون داشتن نظریه‌های علمی و کارآمد در حوزه‌های مختلف علوم بویژه علوم اجتماعی و انسانی میسر نیست. لذا در این مقاله کوشیده‌ایم در حد مقدور از تحولات فلسفه علم در غرب و ایران درس‌ها و رهیافت‌های لازم را برای تحول در علوم اجتماعی و انسانی بگیریم.

۱- علم‌شناسی در قرون اولیه اسلامی

۱- آیات قرآنی و احادیث دینی، تأکید فراوانی بر کسب علم دارند و همین‌ها نقش حیاتی در پیدایش عصر طلایی تمدن اسلامی^۱ داشته و در فعال نمودن مسلمین برای جستجوی دانش بسیار تأثیرگذار بود (گرو، ۲۰۱۲ و نسیم رفیع آبادی، ۲۰۰۷). اسناد علمی بسیاری مربوط به حوزه‌های علم (یا فلسفه طبیعی) با سقوط امپراطوری رم، به زبان لاتین در دایره‌المعارف‌ها گردآوری گردید و در امپراطوری بیزانس نیز بسیاری از مدارک علوم یونانی اوایل به زبان سیریاک^۲ برگردان شد. تمامی این مدارک در دوران طلایی تمدن اسلامی، به زبان عربی برگردانده شد (گران، ۲۰۰۷). در واقع باید بگوییم دوره ساسانی دوره تبادلات علمی میان یونان، پارس و هندوستان بود و با ظهور اسلام این جریان تبادل و نهضت ترجمه مدارک علمی، گسترش به مراتب بیشتری پیدا کرد. فی‌المثل اکنون معلوم شده که جبر خوارزمی از طریق منابع هندی بدست او رسیده است (بارون، ۱۹۶۹: ۶۵). همچنین متون درمانی و دارویی فراوانی از طریق ترجمه مدارک بودایی‌های بلخ، به دنیای اسلامی دوران هارون الرشید، وارد گردید (آواری، ۲۰۰۷: ۲۱۹). همچنین ابن دان ابن هندی بیمارستان «برمک» را در زمان هارون الرشید بر مبنای ترجمه آثار دارویی- درمانی هندی تاسیس نمود. (پریورشی،

۱- عصر طلایی دوره‌ای فیما بین قرن ۸ تا ۱۳ میلادی را در بر می‌گیرد.

۱۹۹۶: ۱۲۱). مدارک پزشکی هیپوکراتس نیز از یونانی ترجمه گردید (ترنر، ۱۹۹۷).

ترجمه آثار از منابع پارسی، هندی و یونانی در واقع موتور محرکه دانشمندان و فیلسوفان جهان اسلام شد (روبینسون، ۱۹۹۶). قدرت جهان اسلام تاثیر متقابلی با تحولات علم در سرزمین‌های مفتوحه (از پرتغال در غرب تا آسیای میانه در شرق) داشت. در نهضت ترجمه، سرمایه‌گذاری سنگینی از سوی خلافت اسلامی بر روی برگردان متون، انجام می‌شد یک مطالعه نشان می‌دهد که مبلغ مصروفه برای ترجمه یک اثر، معادل بودجه سالانه امروز یک مرکز پژوهشی پزشکی مهم در بریتانیا، بوده است. کار ابن هیشم (الحازن) در خصوص «روش علمی» بسیار مورد توجه غربیان قرار گرفته است، چنانچه او را براستی نخستین دانشمند جهانی^۱ خوانده‌اند. (حق، ۲۰۰۹ و الخلیلی ۲۰۰۹). به این ترتیب میتوان گفت در دوران مذکور معنای تجربی - طبیعی (Science) فهمیدن از علم بخوبی شکل گرفته بوده است. از جنبه نوآوری هم مسلمانان در دوران طلایی، سرآمد بودند. به عنوان نمونه تکنولوژی ابتدایی کاغذ را از چینی‌ها گرفتند و آن را به اندازه‌ای جلو بردند که برای نخستین بار در تاریخ بشر «امکان روان نویسی بر کاغذ و درست کردن و فروش کتاب» را آسان نمودند (الخلیلی، بی. بی. سی، ۲۰۰۹).

۲- مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که به طور کلی جهان اسلام برغم برخورداری از یک دوره طلایی، در دو دوره متوالی، مواجه با افت شدید تمدنی گردید و به انحطاط کشانده شد. نخستین علایم و انحطاط را از پنجم و ششم هجری (۱۲ میلادی) شاهد هستیم و دومین انحطاط را (که به عصر تاریکی معروف است) از ابتدای قرن ۱۸ میلادی شاهد می‌باشیم. «در مدتی بیش از یک قرن که حکومت و سیاست و سیادت در دست عرب (جاهلی) بود، نه تنها توجه و اقبالی اساسی به علم صورت نگرفت بلکه عرب، اشتغال به علم را محنه موالی و شغل بندگان می‌دانست و از آن کار، ننگ داشت و به همین سبب تا آن روز که جاهلان عرب حکومت می‌کردند اثری از روشنی علم در عالم اسلامی مشهود نبود و پس از آنکه با برانداختن حکومت اموی و تشکیل دولت عباسی، نفوذ ملل غیرعرب در دستگاه خلفا شروع شد توجه به علوم نیز آغاز گشت. ابن خلدون می‌گوید که از امور غریب این است که

حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند خواه در علوم شرعی و خواه در علم عقلی» (صفا، جلد اول، ۱۳۷۴: ۳۴)

از ابتدای دوران انحطاط، نوعی زوال علمی در جهان اسلامی آن روزگار پدید آمد. در حالی که در نیمه دوم قرن اول هجری قمری، فرقه‌ای به نام معتزله ظهور کرده بود که پیروان آن به علت اعتقاد به اختیار در برابر جبر و خلق قرآن، برای عقل جایگاه بلندی در نظر می‌گرفتند و حتی اولین خلفای عباسی از جریان معتزله حمایت می‌کردند، اما با شروع خلافت متوکل، متعصبان حدیث قدرت یافتند و با ظهور فرقه اشعری و تحریم بدعت (تحت عنوان جلوگیری از تحریف دین) توسط آنان، بی‌خردی مستولی شد. «با ظهور این دسته در میان مسلمین، مخالفت با علم و علما و عناد با تأمل و تدبر در امور علمی و تحقیق در حقایق و انتقاد آراء علمای سلف، آغاز شد زیرا طبیعت محدثین ... محدود کردن دایره عقل ... و منحصر ساختن بحثها در حدود الفاظ است. این امور سبب عمده ضعف تفکر و ... و تقلید بدون اجتهاد و تمسک به نصوص بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و کراهت نسبت به فلسفه و اجزاء آن و درآوردن متفکرین در شمار ملحدین و زنادقه گردید. اینها نتایج بود که بعد از اختناق، بر عقلهای مسلمین چیره گردید و آنچه در کتب بود بر آنچه در عقل محترم است برتری یافت و به همین سبب عالمی که از نصوص دینیه و لغویه مطلب بسیار در حفظ داشت بر عالمی که قلیل الحفظ و کثیر التفکر بود رجحان یافت و عالم مقلد از عالم مجتهد برتر شمرده شد و اکرام محدث و فقیه بر بزرگداشت فیلسوف و متفکر فزونی یافت و در نتیجه فلسفه و سایر علوم عقلی روز به روز از رونق و رواج افتاد تا جایی که نظایر محمد بن زکریا، ابونصر، ابوریحان و ابوعلی حکم سیمرغ و کیمیا یافتند.» (صفا، ۱۳۷۴: ۱۳۵)

۳- مخالفت متعصبان در مقابل تفکر علمی دوران طلایی، بسیار نیرومند بود به طوری که به قول **عبدالسلام** در کتاب آرمانها و واقعیتها، **ابوریحان بیرونی** به خاطر استفاده از تقویم شمسی بیزانسی برای ابزاری که به منظور تعیین اوقات نماز اختراع کرده بود از سوی بعضی از علمای دینی هم عصر خود به بدعت و فساد عقیده متهم شد. او در رد کسی که از به کار بردن این وسیله ابا داشت در رساله **المقال فی امر الظلال** می‌نویسد: «پس جهل او وی را بر آن داشت که چیزی را که مبتنی بر ماههای رومی است نپذیرد و اجازه دخول آن را به مسجد ندهد زیرا آنان مسلمان نیستند. پس به وی گفتم: مردم روم نیز غذا می‌خورند و در بازارها

راه می‌روند. پس در این دو امر نیز از آنها تبعیت مکن.^۱ این داستان در حالی اتفاق افتاد که در عصر زرین تمدن اسلامی **ابن الشاطر** (۱۳۷۵-۱۳۰۴)، مناره‌ای در مسجد امیه دمشق ساخته و به مطالعه رفتار خورشید می‌پرداخت. **موید الدین ابن بریک** (۱۲۷۹-۱۲۰۰) با **خواجه نصیرالدین طوسی** در مراغه، مشارکت می‌نمود. شواهد نشان می‌دهد که این سه تن مدلی را بسیار شبیه به مدل خورشید مرکزی کوپرنیکی ارائه کرده‌اند (رابین شیلا، ۲۰۰۴). مطالعات همچنین نشان می‌دهد که تئوری‌های خورشید مرکزی توسط دانشمندانی همچون **جعفر بن محمد ابوشعربلخی**، **ابوسعید سجزی**، **قطب‌الدین شیرازی** و **نجم‌الدین قزوینی** مورد مباحثه قرار داشته است (بیکر، ۲۰۰۲).

قائلان به تفکر انحطاطی، به شرح کارهای گذشته و تفسیر آنها، تلخیص این شرحها، تعدیل مختصرها و حاشیه‌نویسی بر اینها دل خوش داشتند، بدون اینکه مطلب تازه‌ای آورده شود و تحقیق و جستاری صورت دهند. به علاوه تکیه بر ترجمه کتب و رساله‌های یونانی، هندی و... و پرورش روحیه تقلید و پیروی کورکورانه به همراه مقهور شهرت بیگانگان (خصوصاً یونانیان) شدن موجب گردید روحیه نقادی، کنکاش و خلاقیت از جامعه اسلامی رخت بربندد. وظیفه دانشمند کلاً تنزل پیدا کرد تا آنجا که **هلموت ریترا**ین وضعیت را در قالب یک پرسش و پاسخ چنین شرح می‌دهد؛ می‌پرسد: «وظیفه یک دانشمند مسلمان چیست؟» و پاسخ آن: «عبارت است از نقل آنچه استادش به او آموخته به نسل آینده به کامل‌ترین صورت از درستی و امانتداری»^۲

۴- گفتیم خلیفه نهم عباسی (متوکل)، بزرگترین حامی متعصبان حدیث و فقه بود. «او مناظره در آراء را ممنوع ساخت و هر که را بدین کار دست زد مجازات نمود و امر به تقلید داد و روایت و حدیث را آشکار کرد» (صفا، ۱۳۷۴: ۱۳۴) بر اهل ذمه (یهودی، مسیحی و زرتشتی) سخت‌گیری نمود و درس خواندن فرزندان آنان را در مدارس مسلمانان ممنوع ساخت. این اعمال متعصبانه باعث شد که فقها و محدثان، دشمنان خود (یعنی فلاسفه و متکلمین معتزله

۱- به نقل از: گلشنی، مهدی، از علم سکولار تا علم دینی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ۱۰۰.

۲- بنگرید به: سزگین، فواد، گفتارهایی پیرامون تاریخ علوم عربی و اسلامی، ترجمه محمدرضا اعطایی، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، بی‌تا.

را که به الحاد و زندقه متهم شده بودند) از میدان بیرون کنند و نیز دانشمندان اهل ذمه دست به مهاجرت بزنند یا لااقل از فعالیت علمی آنان کاسته شود. البته اهل حدیث نخستین تحجرگرایان تاریخ اسلام نبودند. پیش از آنان، خوارج پایه‌های جمود را ساخته و آنقدر بالا آورده بودند که اهل حدیث (سلفیه) بتوانند بر آن گام نهاده بالا بروند. استاد شهید مطهری سه جریان: خوارج نهروان، سلفی‌ها و اخباریون را نمونه‌های تحجر در تاریخ اسلام می‌داند که از حرکت در مسیر اهداف عالی اسلام، ممانعت بعمل آورده‌اند (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۱۴).

۵- همانطور که مختصراً اشاره شد، عامل دیگری که زمینه عینی انحطاط را فراهم آورد، ظهور یک مکتب الهیاتی تنگ‌نظرانه بنام اشعری‌گری^۱ بود. استاد مطهری می‌گوید: «پیروزی مکتب اشعری برای جهان اسلام، گران تمام شد. این پیروزی جمود و تقشّر بر حریت فکر بوده است.» (مطهری، ۱۳۶۸: ۶۰) ایشان دلیل شکست تفکر اعتزالی را چنین تبیین می‌کنند: عامه مردم که اهل تعقل و تفکر و تجزیه و تحلیل نیستند، همواره تدین را مساوی با تعبد و تسلیم فکری به ظاهر آیات و احادیث و مخصوصاً احادیث می‌دانند و هر تفکر و اجتهادی را نوعی طغیان و عصیان علیه دین تلقی می‌نمایند. خصوصاً اگر سیاست وقت بنا به مصالح خویش از آن حمایت کند و به ویژه اگر برخی از علمای دین و مذهب این طرز را تبلیغ نمایند و خود واقعاً به ظاهرگرایی خویش مؤمن و معتقد باشند و عملاً تعصب و تصلب بورزند.» (مطهری، ۱۳۶۸: ۶۰).

۱ - ریشه شکل‌گیری اندیشه اشعری به ابتکارات سیاسی معاویه باز می‌گردد (در واقع اشاعره، تفکرات سیاسی بنی‌امیه را از جنبه الهیاتی‌تئوریزه کردند) و آن زمانی بود که معاویه (در جنگ صفین) بنا به پیشنهاد عمروبن عاص به طرفداران خود دستور داد قرآن‌ها را بر نیزه کنند و خواستار حکم کتاب خدا شوند. این واقعه آغازگر روند تحقیر آگاهی بود که از آن پس نظام اموی به خاطر فقدان مشروعیت (همان مشروعیتی که پایه هر نظام سیاسی است) آن را نصب‌العین قرار داد. این شیوه‌ی امویان بعدها به صورت یک اصل استوار در آمد و در گفتمان دینی حامی نظام‌های نامشروع در تاریخ جوامع اسلامی، تثبیت شد. نظام اموی نیاز به آن داشت که مشروعیت خود را بر پایه دین و متناسب با مبنای حاکمیتی که خود ابداع کرده بود بنا نهاد، از این‌رو نظریه جبر را پیش کشید، بر مبنای این نظریه، آنچه در جهان روی می‌دهد، از جمله‌کردار انسان، ناشی از قدرت خداوندی و مشیت نافذ اوست. از آن پس این اصل در بستر فکر اشعری، همراه تحول اندیشه و واقعیت‌های اجتماعی، توسعه یافت و در نهایت به نفی قانون علیت منتهی شد. در همین مسیر فکر اشعری در مورد افعال آدمی (و این که فعل آدمی منسوب به خداست یا انسان یا هر دو) و نوع رابطه بین فعل و فاعل، نظریه‌ای پدید آمد که با عنوان نظریه کسب مشهور شد (ابوزید، ۱۳۸۳: ۹۰).

ظهور علم کلام در تاریخ اسلام مترادف با ظهور مکتب اعتزال است. یک قرن و اندی پس از ظهور اسلام، معتزله در صحنه اندیشه دینی ظاهر شدند، اما بیش از دو قرن نپاییدند و صحنه را ظاهراً برای همیشه تسلیم رقیبان خشک‌مغزی به نام اشاعره نمودند. استاد مطهری، راست می‌گوید وقتی از سلطه‌ی اشعریت در عالم اسلامی به عنوان پیروزی قاطع قشریت، یاد می‌کند.

از ویژگی‌های تفکر معتزله، گزینش میانه و معتدل آنها نسبت به طیف نظریات است. آنها به حکم عقل سعی می‌کردند از افراط و تفریط دوری کرده و انتخاب میانه‌ای داشته باشند. نظریه «منزله بین‌المنزلتین» ایشان خود‌گویای این مطلب است. اشاعره در تقابل با معتزله، قائل شدند به اینکه خداوند خالق افعال ماست و ما کاسب آنها هستیم. به عبارت دیگر، فعل بندگان، کسب است و فعل خدا خلق است. به تعبیر شهرستانی، از دیدگاه اشاعره، وقتی بنده، اراده‌ی فعلی را بنماید، این فعل از ناحیه خداوند خلق می‌شود. اشاعره همچنین در بحث از ترتب صفات خدا، به تقدم «قدرت» و ترتب دیگر صفات بر آن قائلند (برخی این منظر اشعری را در کنار دیدگاه دکارتی قرار داده‌اند که وسعت اراده انسان را بیش از فاهمه می‌دانست و صدور حکم در انسان را قبل از آنکه مرهون فهم بداند، مدیون اراده می‌خواند از منظر این گروه، با توجه به اینکه این دیدگاه در سراسر فلسفه جدید به چشم می‌خورد، از آن تعبیر به «اشعریت دوران مدرن» نموده‌اند که البته سخنی پر بیراه هم نیست؛ اما تفصیل آن، خود مجال دیگری می‌طلبد). به هر حال باید پذیرفت که عوامل سیاسی در فرو خفتن چراغ اعتزال، بسیار ایفای نقش کرده‌اند. قدرتهای مسلط، گفتمان اشعریت را ابزار مناسب‌تری برای تحکیم سلطه می‌یافتند. تحجر اشعریت، در روند تاریخ به «ابن تیمیه» می‌رسد و از آنجا «ابن جوزیه» و «محمد عبدالوهاب» را ارتزاق می‌کند و سرانجام به نو وهابیت منجر می‌گردد. بی‌تردید بنیادگرایی اسلامی امروز نسب به اشعریت قرن سوم می‌رساند^۱. نکته مهمی که از

۱ - شیعه، از همان ابتدا با جریان اشعریت، سر ناسازگاری داشت. آغاز عصر اشعری درست مصادف است با دوره غیبت صغری امام دوازدهم، حضرت حجت ابن الحسن العسگری (قائم آل محمد علیهم السلام)، که از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هجری طول کشید. شیعه، کلام «امامیه» را با مرزبندی مشخص با کلام اشعری بنیاد نهاد و به عقلانیت اعتزالی، اقبال نمود. خدمات «ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی» (۲۳۷-۳۱۱)، متکلم معروف امامیه و معروف به شیخ‌المتکلمین، مُناظر ابو علی جبائی و

جنبه علم‌شناختی حائز اهمیت است آنکه سوگیری معتزله (و یا امامیه) می‌توانسته تقویت‌کننده گرایش بیشتر به علم در معنای تجربی (Science) باشد که با هدم اصحاب اعتزال، علم این معنای نوین خود را کاملاً از دست داد و از آن خالی شد.

متأسفانه اکنون در پس ۱۲ قرن حاکمیت اشعریت، میوه تلخ بنیادگرایی در معرض چیدن قرار گرفته است. نگرانی از بنیادگرایی اسلامی آن‌گاه رو به تزیاید می‌گذارد که شاهدیم در جهان اسلام، در نتیجه پیروزی انقلاب اسلامی ایران، خون تازه‌ای از احیاء دینی، به جریان افتاده، اما بنیادگرایی، در یک زندگی انگلی، از آن می‌مکد و فربه می‌شود. با این حال و در کنار آن نگرانیها، امیدهایی نیز پدیدار شده است. اکنون دیری نیست که پاره‌ای از اندیشمندان جهان تسنن در راستای گرایش به کلامی نوین - که از حسنات اعتزال به ویژه: عقل‌گرایی، تفسیر عقلانی آموزه‌ها و متون دینی، تفسیر عقلانی قرآن و تأویل آن، اعتقاد به حسن و قبح عقلی و تکیه بر آزادی و اختیار انسان به عنوان اصول و مبانی برخوردار باشد - گام‌هایی برداشته‌اند. برخی از مهم‌ترین اندیشمندان مسلمان در میان اعراب عبارتند از امین‌النخولی، محمد احمد خلف‌الله، حسن حنفی، طهطاوی، محمد عابدالجابری و عبدالرحمن بدوی^۱ (ملایری، ایپترا،

ثابت بن قره (متوفی ۲۸۸) که در همین عصر زندگی می‌کرد، غیرقابل انکار است. او به مطالعات کلامی همت گماشت و به شیخ‌المتکلمین مشهور شد و با مخالفان امامیه، به ویژه در مسئله امامت، به مناظره و احتجاج پرداخت و کوشید تا مسئله امامت را در جزء ارکان دین وارد کند. اکثر نوشته‌های وی نیز مربوط به همین مسئله است، مسئله‌ای که اشعریان جداً با آن مخالفت می‌کردند. علاوه بر شیخ‌المتکلمین، دیگرانی هم بودند (همچون ابن ابی خلف اشعری قمی (متوفی ۳۰۰ یا ۳۰۱) و ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، متوفی بین ۳۰۰ و ۳۰۱ که اقلیت کوچک ولی با نشاط و پر تلاش امامیه‌ی معاصر اشعری را شکل داده و با عقاید و آراء آنها مخالفت می‌کردند) (ملایری، ایپترا، ۱۳۸۳)

۱ - نگاهی به تحولات کلامی یکصد و پنجاه سال اخیر غرب در اینجا، خالی از لطف نیست. از کلام سستی مسیحی، سه جریان: بنیادگرا، لیبرال و کلام جدید پدید آمده است. کلام بنیادگرا (که اکنون در کمپ نومحافظه کاران آمریکا ریشه کاملاً دواینده)، فتوکپی اشعریت جهان اسلام است که هرگونه عقلانیت را در فهم متون دینی محکوم می‌کند، با مدرنیته سر ناسازگاری دارد (اگرچه استفاده ابزاری از مدرنیته را برای تبلیغ مسیحیت بنیادگرا، مجاز، بل لازم می‌داند)، و قائل به بازگشت قشری‌گرایانه به مسیحیت اولیه است. کلام لیبرال، با فهم مدرن از مسیحیت موافقت دارد و کلام جدید مسیحی را نیز سواد آن است که مسیحیت را برای عصر مدرن، قابل فهم سازد (که البته تقابل آشکار این دو نخله اخیر، باید کاملاً واضح باشد). به هر حال کمتر کسی تردید دارد که کلام بنیادگرای مسیحی و اسلامی، تهدیدی بزرگ برای صلح بشریت هستند. (ملایری، ایپترا، ۱۳۸۳)

۱۳۸۳).

۶- **غزنویان** و سپس **سلجوقیان** که روی کار آمدند، به علت خوی بیابانگردی و سادگی ذهن، پیرو اهل حدیث گردیدند. از قرن پنجم هجری قمری؛ تحجر شکل رسمی و حکومتی گرفت به طوری که هرگونه بحث راجع به علوم طبیعی ممنوع شد. **خواجه نظام‌الملک** با تأسیس مدارس نظامیه در بغداد، ری، بصره، نیشابور و...، سنت‌گرایی و جزم‌اندیشی را به شدت گسترش داد. در این مدارس فقط به فقه و اصول توجه می‌شد و فقط شرح و تحشیه آثار گذشتگان رونق داشت ولی جایی برای فلسفه و علوم عقلی نبود: «با ظهور تعصب مذهبی و رواج سیاست دینی در جانب ایران از قرن پنجم هجری به بعد، آن آزادی عقاید که تا اواخر قرن چهارم وجود داشت از میان رفت و جای خود را به خشکی و سبک مغزی داد و از اینجاست که می‌بینیم از این پس یا صاحبان آراء فلسفی به سختی مورد تعقیب واقع شدند و یا ناچار گردیدند که عقاید خویش را به شدت و بیشتر از سابق به آراء اهل مذاهب پیامیزند و فلسفه را در همان طریق به کار برند که علم کلام را به کار می‌بردند. در مدارس که از قرن پنجم هجری به بعد در خراسان و سپس در عراق و سایر نواحی ممالک اسلامی ایجاد شد، تعلیم و تعلم علوم عقلی ممنوع بود و تنها ادبیات و علوم دینی تدریس می‌شد و این امر طبعاً از رونق و رواج علوم عقلی و توجه طلاب به آنها می‌کاست.» (صفا، ۱۳۷۴: ۱۳۶-۱۳۷). **محمد غزالی** (یکی از مدرسین بزرگ نظامیه) با فلسفه به سختی مبارزه نمود و با علوم طبیعی از سر پیامدهای آن مخالف بود. «وی در رد اندیشه‌های فلسفی تا جایی پیش رفت که **فارابی** و **ابن‌سینا** را «المتفلسفه الاسلامیه»، یعنی فیلسوف نمایان اسلامی، نامید و برخی از سخنان آنان را «الکفر الصریح» خواند و موضوع «تکفیر» آن فیلسوفان اسلامی را در آثار خود یادآوری کرد.» (حائری عبدالهادی، ۱۳۷۲: ۱۳۱)

۷- استاد شهید **مرتضی مطهری** ریشه‌های تحجر و انحطاط مسلمین را این میدانند که اقشار دینی رشته‌های مورد علاقه خود را علم خواندند! اومی می‌نویسد: «هر دسته و طبقه و صنفی از علمای اسلام چسبیده‌اند که مقصود رسول اکرم (ص) از آن علمی که فرموده فریضه است همان علمی است که ما داریم... غزالی می‌گوید: علماء اسلام در تفسیر حدیث «طلب العلم...» تقریباً بیست فرقه شده‌اند و هر فرقه‌ای اهل هر علم و فنی بوده‌اند، گفته‌اند مقصود این حدیث همان علم و فن ما است. متکلمین گفته‌اند مقصود پیغمبر از این جمله، علم کلام

است زیرا علم کلام، علم اصول دین است. علماء اخلاق گفته‌اند که مقصود، علم اخلاق است که آدمی بداند منجیات چیست و مهلکات کدام است؟ فقها گفته‌اند که مقصود، علم احکام است که لازم است هر کسی یا مجتهد باشد و یا از مجتهدی تقلید کند. مفسرین گفته‌اند که مقصود، علم تفسیر است زیرا تفسیر علم به کتاب الله و همین طور...» (مطهری، همان)

۲- قهقرای اخباری در دوران صفوی

۱- صفویه در شرایطی در تاریخ ایران ظاهر می‌شود که ایرانی از یک طرف علایق خود را به اهل بیت (علیهم السلام) تعین می‌بخشد و از طرفی دیگر، اتحاد گذشته را باز می‌یابد و مرزهای باستانی ایران را احیا می‌کند. تشیع، زمینه‌ساز قدرت صفویه گردید و بنحو شگفت‌انگیزی قدرت دینی و سیاسی، هماهنگ شد و دوران شکوفایی را رقم زد. با این حال سقوط صفویه با سقوط سنت اندیشگی فهم علم و دین مقارن گردید. این وضعیت، انعزال از جهان را هم به دنبال داشت. شاید اگر دوران صفویه با برخورداری از خرد و علم دینی می‌توانست در چالش‌های عقلی آن زمان غرب، شرکت جوید، نه غرب امروز این سرانجام را داشت و نه ایران چنین عاقبتی. حکومت صفویه اگرچه فرصت تاریخی بزرگی برای تشیع بود معذالک عمدتاً در حوزه‌هایی همچون حدیث و فقه، بسط پدید آورد و در خرد و علم (بجز شراره‌هایی)، همچنان متوقف و تاریک بود.^۱

در دوران صفویه شاهد شکل‌گیری **سومین جریان تحجرگرایی** هستیم. این جریان، درون تفکر شیعه شکل‌گرفت و آثار زیانبار تاریخی برجای گذاشت. استاد مطهری می‌گویند: «در میان ما شیعیان، در حدود چهار قرن پیش جریانی به وجود آمد، به نام اخباری‌گری. امروز اخباری‌گری خیلی کم وجود دارد. افرادی که اکنون اخباری مسلک هستند، خیلی کم اند، ولی این جریان تقریباً دو سه قرن بر افکار مردم حکومت کرد و چه جنگ‌هایی، آدم‌کشی‌هایی ایجاد نکرد...! نقطه‌ی مقابل اخباری‌گری، اجتهاد است... اخباری‌گری نقطه‌ای را که بمباران می‌کرد، اجتهاد و تقلید بود. می‌گفتند اجتهاد و تقلید بدعت است... می‌گفتند

۱- کمتر موقوفه‌ی حوزوی را در عهد صفویه- و پس از آن- می‌شناسیم که واقف، هرگونه تعلیم و تعلم فلسفه را در موقوفه خویش حرام نکرده و عالم و متعلم آنرا ملعون نخوانده باشد.

مستقیماً به اخباری که داریم باید مراجعه کرد و دستور دین را از آنها گرفت (مطهری، b، ۱۳۷۳، ۱۴۳). ایشان می‌افزاید: «اخباریین مظهر کامل جمودند. ای کاش به این جمود قناعت می‌کردند. این‌ها یک تعصب احمقانه‌ای راجع به اخبار و روایت‌ها دارند. آمدند خدشه کردند در سه زمینه‌ی دیگر، یعنی قرآن و عقل و اجماع» (مطهری، b، ۱۳۷۳: ۱۴۶). اخباریون بالاخره عقل و اجماع را از کار انداختند و راه فهم قرآن را هم صرفاً روایات دانستند و روایات هم طبقه‌بندی - به آن صورت که اصولیان می‌گویند - ندارند. آنها «می‌گفتند اساساً عقل حق ندارد در موضوعات دینی دخالت بکند... مثلاً اگر در یک جا می‌گفتند یک دریا آب در یک فنجان جای گرفت، این با عقل جور در نمی‌آید، ولی می‌گفتند عقل حق ندارد فضولی کند. از این حرف این‌ها، مردم حقه باز زیرک هم استفاده کردند. هر دروغی را که می‌خواستند جعل بکنند جعل کردند، در اختیار آنها قرار دادند. آن وقت یک چیزهایی این یهودی‌ها و مغرضین جعل کردند و به این‌ها دادند و این خوش‌باورها هیچ نگفتند» (مطهری، b، ۱۳۷۳، ۱۴۷).

چالش اخباری‌گری و اصول‌گرایی در دوره صفویه و با فعالیت‌های «محمد امین استرآبادی» در گسترش اخباری‌گری و انتقاد از فقهای اصول‌گرای شیعه، وارد مرحله مهم‌تری از تاریخ حیات فقه شیعه گردید، به گونه‌ای که این دو جریان اخباری و اصولی که تا پیش از صفویه بیشتر در موضوعات فقهی و مباحث علمی تکاپو داشتند، از این دوره ابعاد سیاسی و صنفی نیز بر آن افزون گشت تا آن‌جا که یکدیگر را مورد تحریم و تکفیر و تهمت قرار دادند. در هر دو جریان، عالمان برجسته‌ای پا به عرصه گذاشتند که اهتمام می‌ورزیدند با ادله خویش آن دیگری را از میدان به در کنند و مکتب خویش را چیره گردانند. البته در نهایت مخالفت با عقل در استنباط احکام، به نوعی جمود، قشری‌نگری و جزمی‌اندیشی در اندیشه اسلامی منجر گردید. پایبند نبودن به نهاد مرجعیت و اجتهاد منجر به تشمت و سرگستگی مردم در دریافت حوائج دینی و مسائل شرعی و نیز رهبری دینی جامعه اسلامی گشت. همچنین تقابلی جدی با نوآوری‌ها و مظاهر تمدنی رخ می‌داد که در عرصه سیاسی و اجتماعی و علمی می‌توانست مشکل‌ساز باشد. زیرا بنیاد اساسی پویایی مذهب شیعه و ساماندهی حیات

اجتماعی شیعیان بر عنصر اجتهاد استوار است^۱ (ثواقب، ایکن، ۱۳۹۴)

۲- در نگاه نخست چنین بنظر می‌رسد که گرایش‌های اخباری و اصولی از جنبه علم‌شناسی، لااقتضاء هستند؛ اما اینگونه نیست. در واقع هستی‌شناسی مترتب بر تفکر اخباری که قابل به تعطیل خرد است، جایی برای علم باقی نمی‌گذارد. این تفکر مسموم یکی از عوامل تهیدستی علمی در تاریخ ایران است.

۳- در همان دوران، غرب با گونه‌ای جدید از علم مواجهه یافت که چون سیلی، زیربنای فهم انسان‌ها را درهم ریخت. در قرن شانزدهم گالیله با تمایز بین ویژگی‌های اولیه و ثانویه، امر قابل اندازه‌گیری را در جایگاه متمایز قرار داد و «واقعی» عبارت شد از امر قابل اندازه‌گیری و «معنا»، «ارزش»، «ذهن» یا روح به دامنه‌ی غیر واقعی فرو کاسته شد. از سوی دیگر مدعی شد که کثرت فضا- زمانی هستی به نحو ریاضی قابل توصیف است و به این ترتیب مدعی شد «امر واقعی از مثال (ایده‌آل) بهره‌مند است» او جهان مثالی را جایگزین جهان واقعی می‌کند. به این ترتیب اغراق در علم پایه‌ریزی می‌شود و عینی‌گرایی (بعنوان تلاش برای تعریف واقعیت برحسب آنچه مستقل از انسان و تاثیرپذیری‌های اجتماعی- تاریخی او می‌باشد) شکل می‌گیرد و سکویی را پی می‌ریزد که علم پوزیتیو را مبنا می‌گیرد و بعدها هسته‌ی فلسفی پوزیتیویسم را می‌سازد. در واقع علم گالیله‌ای بر زمینه کلی متافیزیک تاریخ فلسفه غربی می‌روید و پس از تاسیس توسط گالیله، با دکارت و وضوح فلسفی می‌یابد و در آثار نیوتن، لایب‌نیتس و کانت مورد تمرکز واقع می‌شود. این چرخش در معنای علم، نه توسط جهان اسلام فهم شد و نه پیامدهای آن درک گردید. از زمانی که خرد دینی از جهان اسلام زایل گردید، آنچه وجود داشت، همه تهافت خرد و فلسفه بود و سلطه تاریک اندیشی. به هر حال، چرخش معنای علم و خصلت پوزیتیویستی یافتن آن دوره جدیدی را شکل می‌دهد که

۱- اجتهاد در طول تاریخ، همواره شیعه را از درافتادن به خطر جمود و واپس‌گرایی حفظ کرده و توانایی لازم را برای همسازی معرفت دینی با دستاوردهای دانش بشری در حوزه‌های گوناگون سیاست، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و علوم ایجاد کرده است. نفوذ اخباری‌گری و ضدیت شدید این مسلک با اصول‌گرایی و عنصر اجتهاد، خطر بزرگی برای معارف بالنده و تحول‌گرای مکتب شیعه پدید می‌آورد. این باور اخباریان که قرآن به سبب داشتن آیات محکم و متشابه نمی‌تواند دلالت بر معنایی قطعی داشته باشد، و تنها آن مقدار از آیات قرآن حجت است که درباره آن آیات، تفسیری از معصوم رسیده باشد، نیز به انکار حجتی ظاهر قرآن دامن زد و موجب کم‌توجهی به قرآن در جامعه و در میان سازمان روحانیت شد.

علم در آن جایگاه ممتازی می‌یابد ولی در عین حال نیازهای حیاتی بشر و معنایابی برای کل وجود را نادیده می‌گیرد و پرسش‌های قطعی بشر را انکار می‌کند. موفقیت‌های نظری علوم طبیعی پس از گالیه، خود الگوی داوری مطلوبی شد و انسان نیز به مثابه اوپژه‌ی مشاهده همانند اوپژه‌های طبیعت توصیف گردید و الگوی علوم انسانی - اجتماعی نیز همان الگوی علم گالیله‌ای گردید.

۳- عصر قاجار و مشروطه

۱- دوران قاجار، دوران حساس و مهمی است و بسیاری رویدادهای تاریخ‌ساز را در این دوران شاهد هستیم. یکی از این رویدادهای تاریخ‌ساز، ظهور چهرگان فقهی بزرگی است که سعی کردند تحولات را فهم نموده و دیانت را در جنب این تحولات، زنده و پویا نگه دارند. در اوایل عصر قاجاریه که مجدداً وحدت ملی و سیاسی ایران محقق گردید، عوامل متعددی باعث شد تا دخالت در سیاست جدی‌تر و قابل تأمل‌تر از گذشته مطرح شود. اگر همکاری و مساعدت و دخالت در امور مملکت در عهد صفویان در چهارچوب داعیه حکومت شیعی در مقابل حکومت غیرشیعی به‌عنوان یک آرمان تاریخی کاملاً توجیه‌پذیر بود، در دوران جدید نیز با انگیزه‌های دیگری توأم شد. جنگ ایران و روس و بحث تقابل کفر و اسلام، ورود تدریجی اندیشه‌های غربی و سپس حضور غربیان و انشعابهای درون مذهبی در جامعه دینی ایران، همگی احساس خطر و نگرانی جدی بر هویت دینی و تشیع را به دنبال داشت و بالطبع علمای دینی خود را موظف می‌دانستند که در مقابل چنین شرایطی موضع‌گیری کنند. نزدیکی به حکومت و تقویت حاکمیت سیاسی به‌ویژه در زمان فتح‌علی‌شاه قاجار در جهت توضیح این مقوله بود؛ چرا که دفاع از یک دولت شیعی در مقابل کفار روس بر هر چیز دیگری مقدم بود و به دنبال آن صیانت فکری مردم از اغوجاجات و انشعاب‌های درون مذهبی این دوره از سویی، و مقابله با اندیشه‌های دین ستیز، که از جهان غرب به ایران وارد می‌شد، از سوی دیگر از وظایف علمای دینی به‌شمار می‌آمد، لذا تلاش می‌کردند که وظیفه خود را در چهارچوب حفظ دین مردم محدود کنند و این نوع نگرش کمتر از زوایای ظریف تفکر اسلام سیاسی به معنی اخص آن مورد توجه علما بود. بر همین اساس در بخش مهمی از عهد قاجاریه تفکیک کارویژه‌های دینی و سیاسی به‌عنوان یک عرف درآمد هرچند باید اضافه کرد که قاجاریه در موضعی نبودند که بتوانند با علما همان رابطه‌ای را بیابند که

صفویه در آغاز اقتدار خود با ایشان برقرار کرد.

۲- در اواخر دوره قاجاریه بتدریج روحانیت، سیاسی گردید که به نظر می‌رسد توسعه و رشد نفوذ بیگانگان و گسترش اندیشه‌های غربی (که تهدیدی برای دین محسوب می‌شد) دلیل این امر بود. در واقع اواخر دوران قاجاریه جولانگاه فکری بسیار مناسبی برای طرح سیاست در فقه شیعه به‌شمار می‌رود، دوره‌ای که در تاریخ فقه سیاسی، برجستگی ویژه‌ای دارد و از دوران قبلی خود متفاوت است و اندیشه جدیدی در چهارچوب اندیشه سیاسی شیعه و در پاسخ به پرسشهای عصر نو، که توأم با شاخصه‌های بخصوصی است، شکل می‌گیرد. باید گفت که اگر پیروزی قطعی اصول‌گرایان در اوان ظهور سلسله قاجاریه بر اخباریون نبود، شاید دستگاه اجتهادی شیعه و مقوله مرجعیت به نحو امروزی و کارکردهای تاریخی آنها در دو قرن اخیر ظهور نمی‌یافت. در مورد پیامد سیاسی این نگرش باید اضافه کرد که «تعالیم اصولی با قول به حجیت عقل و حق اجتهاد لامحاله ذهن شیعی را پذیرای تحولات اجتماعی می‌نماید و نسبت به توانایی انسان در تنظیم امور اجتماعی ایجاد اطمینان می‌کند. تصریح به منزلت مجتهدان و به‌ویژه تأکید بر ضرورت پیروی از مجتهد زنده بی‌شک می‌تواند در زدودن فلج فکری، حقوقی مؤثر باشد و لاقفل تا حدودی قیود و جزم را از دست و پای فکر و عقل باز کند. علاوه بر آن اصولی نظیر حجیت ظن و جواز اعمالی که بالصراحه ممنوع شمرده نشده، باعث تلقی با انعطافتری از کاربرد فقه در مسائل مستحدث اجتماعی و سیاسی می‌گردد.» (عنایت ۱۳۸۹: ۱۸۸)

۳- ملا احمد نراقی اولین فقیهی است که نظریه ولایت فقها را به صورت یک مسأله فقهی تحت عنوان «**تحدید ولایه الحاکم**» آورده است. نراقی در مقدمه این کتاب هدفش را از ارائه این رساله، راهنمایی مردم و بازداشتن آنها از انحراف دانسته است. آراء وی را در این رساله باید سرآغازی بر بیان وظایف گسترده فقها دانست که کار ویژه مشخص‌تری را برای فقها فراتر از مرجعیت فتوایی مطرح می‌سازد. شیخ جعفر کاشف الغطاء نیز می‌کوشد، رابطه بین علمای مذهبی و قدرت سیاسی را مانند عصر صفویه احیا کند. او از موضع یک فقیه، که نیابت از معصوم دارد، اجازه جهاد و اخذ مالیات برای تدارک جنگ با روس را به فتحعلی

شاه قاجار داد و عملاً تحت تأثیر الزامات سیاسی روز در مسائل مملکتی دخالت کرد.^۱ کاشف الغطاء در فتوای خود بر همه مردم واجب می‌کند، که پادشاه را یاری دهند و جالب‌تر آنکه مخالفت با شاه را مخالفت با علما و مخالفت با علما را مخالفت با ائمه و مخالفت با ائمه را مخالفت با پیامبر و مخالفت با خداوند اعلام می‌دارد.

۴- در عصر قاجاریان علمای شیعه، در مقابل دو مشکل بزرگ و جدید قرار گرفتند: یکی برداشتهای دینی جدید و شیوع بایبگیری و شیخیه و غیره که حملات سنگینی نیز علیه علمای شیعه انجام دادند و کوشیدند تا موقعیت آنان را هر چه بیشتر تضعیف کنند. مشکل دوم، ورود تدریجی غربی‌ها و اندیشه‌های جدید بود که احساس خطر شدیدی را در میان علمای شیعه به وجود آورد. از اینرو فراتر از بحثهای نظری در خصوص مقوله حاکمیت که به صورت سنتی در حوزه فقه مورد بررسی علما واقع می‌شد، ایجاد یک حس مشترک در میان علما برای مقابله با این دو مشکل، به صورت جدی مطرح شد.

بی‌شک علمای دینی در این مبارزه در دستیابی به هدفهای سیاسی خود موفق بودند؛ ولی به نظر می‌رسد برای مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی نتوانستند پاسخی واقعی در چهارچوب دیدگاههای سنتی شیعه پیداکنند و کمتر مقوله اجتهاد از عرصه محدود شرعی سنتی آن خارج گردید. بدین لحاظ باید گفت که دوره قاجار دوره‌ای است که به‌طور مشخص، علمای مذهبی اقتدار مرجعیت مذهبی را مجدداً از آن خود کردند؛ ولی هیچگاه علی‌رغم وجود تئوری حکومتی در برخی از نوشتارهای فقهی، تمایلی به تجدیدنظر اساسی و تحول در زندگی سیاسی جامعه از خود نشان ندادند یا نتوانستند نشان دهند.^۲

۵- به روایت تاریخ، ایران شیعی، تا جنگ‌های ایران و روس. جزیره‌ای پرت و دور از تحولات اندیشگی و فناوری غرب ماند در ابتدای قرن ۱۹ تاریخ نشان می‌دهد که اولین کسی که پرده از جلوی چشمش کنار رفت و چهره غربی را از غرب دید، عباس میرزا نایب

۱- با این همه شاهد مواردی از عدم انعطاف برخی مراجع در خصوص اقتضائات حرب (از قبیل استفاده از شیبور جنگ و یا لباس فرم) که منجر به تضعیف قشون خودی گردیده، هستیم.

۲. ر. ک: جلال درخشه، *گفت‌وگوهای سیاسی شیعه در ایران معاصر*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۳.

السلطنه در تبریز بود. عباس میرزا تا زنده بود سعی کرد رمز و راز این اتفاق را بفهمد و ظاهراً از دنیا رفت و عاقبت آن را فهم نکرد. عباس میرزا نایب السلطنه از جهت اینکه نخستین کسی است که پدیده‌ای را می‌بیند و از آن پرسش می‌کند، جایگاه مهمی در تاریخ ایران دارد. ژوبر فرستاده‌ای فرانسوی از قول عباس میرزا می‌نویسد: «بگو ای مرد خارجی؛ ما برای اعتلای ایران چکار باید بکنیم؟». نفوذ و گستردگی همین پرسش سترگ (ولی ساده)، زمینه شکل‌گیری علم‌شناسی ویژه‌ای در تاریخ ایران گردید که هنوز با آن مواجه هستیم. این وضعیت پرابهام، فقط به عباس میرزا اختصاص نداشت. اشخاصی چون **جمال‌الدین اسدآبادی**^۱ نیز با این سردرگمی مواجه بودند و حتی بعدها که علمای اسلام، آشنایی‌هایی با غرب پیدا کردند هیچگاه رمز و راز این غول شونددگی و فرایند آن را دریافتند.^۲

۶- مشروطه ظهور بی‌قید و شرط دوره‌ای در ایران است که برآیند تحول‌خواهی پس از تحقیرات جنگ‌های ایران- روس از یکطرف و امید به یافتن راه‌هایی با خوانش خرد غربی از طرف دیگر بود. حالا دو نگرش در ایران چنگ در چنگ هم انداخته بودند: از یک سو فلسفه، حقوق و علم‌شناسی غرب مدرن که پس از کنار زدن فلسفه و علم‌شناسی ایستای مسیحی کاتولیکی، رشد کرده بود و مرزها را درنوردیده بود و در سوی دیگر، خرد دینی که

۱ - حتی جمال‌الدین اسدآبادی که خود بسیار در غرب زیسته بود (و حتی در جماعت فراماسون هم وارد شد) و با جهان اسلام (بویژه سنن مصر) حشر و نشر داشت، نه قضیه را دریافته بود و نه راه حلی در آستین داشت.

۲ - ایرانی، افزون بر ۲ قرن است که در تب و تاب است. اگرچه نمی‌توان راه خروج از این بی‌قراری را به آسانی نشان داد، اما به آسانی می‌توان نقطه آغاز آن را مشخص نمود. به دنبال شکست‌های ایران از روس و از دست رفتن بخشی از پاره تن میهن و به دنبال آن، از دست رفتن پاره‌های دیگری همچون افغانستان، کردستان و بلوچستان و ... یکباره جامعه دچار بهت گردید. از یک طرف به حسب پاره‌ای از احادیث جعلی، سلاطین به حکومت حضرت صاحب‌الآمر (عج) متبهی می‌شدند و قوای آسمانی، حافظ سرزمین حضرت اسدالله‌الغالب (ع) بودند اما از طرف دیگر ملت ایران متناوباً ضعف خود را به چشم خویش می‌دید و تحلیل می‌رفت. چندی علما حکم جهاد دادند که آنهم به دلیل ناآگاهی نسبت به امکانات دشمن و تحولات جهان، شکست خورد. آشوب‌های ذهنی در هر جامعه‌ای، بی‌قراری به دنبال می‌آورد و جامعه‌ی بی‌قرار، خطرناک می‌شود. در این شرایط تلخ است که بای‌گری ظهور می‌کند و بعلت وجود آن آشوب ذهنی، جایی در حوادث کشور برای خود دست و پا می‌نماید. جنگ‌های داخلی مرتبط به بایبگری و بهایی‌گری، ظرفیت‌های زیادی - بویژه نخبگان روحانی و غیر روحانی - را در تیررس انحراف و ائتلاف قرار می‌دهد.

سده‌ها سرکوب و ضعیف شده و نتوانسته بود همپا با گسترش سرزمینی اسلام در جهان، رشد پیدا کند. البته ظرفیت فقهی توانست در مقطعی، فقدان خرد دینی را جبران نماید و این آنجا بود که روحانیت به این نتیجه رسید که حمایت از حکومت، دیگر به مصلحت نیست و لذا تسلیمات او را نسبت به باج‌خواهی‌های غرب برناتفتند و چنین شد که حکومت در مواجهه با مشروطه‌خواهان، دچار فتور و سستی گردید و نهایتاً به عدالت‌خانه (که بزعم متجددان و متدینان، اساس سامان کشور است) رضا داد. (در اینجا استطراداً به وضعیت علم و تربیت در ایران اشاره می‌کنیم و گزارش سرجان مالکوم در موقعیتی که طوفان جنگ‌های ایران و روس بر سر ملت در حال وزیدن است را می‌خوانیم. او که سفیر انگلیس در دربار فتحعلی‌شاه قاجار بین سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۰ میلادی بود چنین می‌نویسد: «... اهالی حالیه ایران، مثل مردم قدیم این ملک‌اند. از ریاضی کم سررشته دارند و نجوم را هم بیشتر به جهت تعیین اوقات و احکام (دینی) رایجه تحصیل می‌کنند و این علم است که جمیع ملت از پادشاه تا گدا، به آن اعتقاد دارند. قواعد بطلمیوس در باب صور و حرکات اجرام سماویه و هیئت و سطح زمین، مورد اعتقاد ایشان است ... از جغرافیا من حیث هو علم خبری ندارند ... از مساحی و پیمایش نیز تنها آن قدری باخبرند که همین قطعه از کره (زمین) که در تصرف ایشان است، نمی‌توانند به هیچ‌طور، درست تحدید و تحییط کنند ... دریای دانش در ایران علی‌الاقبال در جزر و مد بوده و مادامی که مردم ایران ملک تحت حکومت بی‌ثبات و بالغ‌بند، بر همین نهج خواهد بود»^۱.

۷- فرمان تاسیس دارالفنون در سال ۱۲۲۸ شمسی بود؛ ولی همان روزی که چند استاد خارجی برای تدریس پا به تهران گذاشتند، امیرکبیر را دستگیر کرده به کاشان می‌بردند. ۴۳ سال پس از تاسیس دارالفنون، نخستین دبستان را شخصی بنام **میرزا حسن رشدی** به دستور دولت ابتداء در تبریز (۱۳۱۲ق) و سپس در تهران (۱۳۱۵ ق) افتتاح نمود.^۲

۱- بنگرید به: جان مالکوم، در بیان علوم و صنایع اهل ایران، بی‌تا، ۶۰۰-۵۹۸.

۲- ناظم الاسلام کرمانی می‌نویسد: میرزا حسن رشدی (پایه‌گذار مدرسه رشدیة تبریز) وقتی به تهران آمد تا در تهران هم مدرسه بسازد، فریاد مقدسین بلند شد که آخرالزمان نزدیک شده است که جماعتی بانی و لامذهب می‌خواهند الف و با را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آنها یاد بدهند (ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، جلد اول، تهران، رودکی، ۱۳۶۱: ۴۳۱). ناظم الاسلام همچنین یاد می‌کند از شیخ فضل‌الله که به او گفته بود: «ترا به

۸- اکنون قریب به ۱۱۰ سال است که حکمرانی در ایران معنایی دیگر یافته است. با این حال بر گرفتن گوشه‌ای از کوه اندیشه مدرن غربی در زیست بومی که از علم‌ورزی و خردورزی خالی است و ناگزیر است علم و فلسفه مدرن را بگیرد، منجر به تسلط گفتمان تضاد سنت- مدرنیته شده است. بموجب این گفتمان، باید کوشید هرچه زودتر دوران گذار را از سر گذراند. متجددان از فردای مشروطه، غالبیت مدرنیته را (که آنموقع فهمی سطحی و متضمن ظواهر مدرنیته بود) خواستار شدند. جدا از دخالت اجانب- که تا زمینه‌های داخلی فراهم نباشد، وجود نخواهد داشت- برخورداری متجددان از نقشه راه از یکطرف و اجتماعشان در پس زدن متدینان و جستجو برای یافتن یک مستبد تجددطلب از طرف دیگر، ۲۱ سال حکومت مدرنیزاسیون را توسط رضاشاه رقم زد^۱ و این گونه است که مشروطه شکست می‌خورد.

با تاسیس دارالفنون، نظام علمی به ظاهر کاربردی شکل می‌گیرد که پیشاپیش خصلتی ایدئولوژیک دارد. نظام علمی بعد از دارالفنون در تعاقب پرسش عباس میرزا، تاسیس دولتی مقتدر است که شرایط توسعه را مهیا کند؛ لذا می‌بینیم بنحوی طرح مسئله انجام می‌شود که بعداً در تئوری مدرنیزاسیون، تبلور پیدا می‌کند. از این خاستگاه، وضع حال به عنوان وضع گذرا تلقی می‌شود و امر اجتماعی به تقابل سنت- مدرنیته فروکاسته می‌شود. (توفیق، ۱۳۸۷) و این، همان چیزی است که از آن روز در فهم چیستی علم به عنوان گفتمان مسلط دو سده اخیر جهت‌گیری علم امروز ما را رقم زده است.

۴- ظهور ایده علم مدرن در غرب

در سال ۱۲۹۹ که مشروطه شکست می‌خورد، تاریخ علم‌شناسی در ایران دو پاره است: دوره

حقیقت اسلام قسم می‌دهم، آیا مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ ... آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک، عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی‌کند (ناظم الاسلام، ۱۳۶۱: ۳۲۲). مخالفت روحانیت با مدارس جدید از سویی می‌توانسته احتمالاً متأثر از فشارهای صنفی بوده که توسط قشری از روحانیون مناطق و شهرها (که نوعاً تحصیلات اندکی هم داشته‌اند) و نگران تعطیل مکتب خانه‌های خود بوده‌اند، شکل گرفته و علمای بزرگی همچون شیخ فضل الله برغم تمایل قلبی، بلحاظ ضرورت حمایت از یکپارچگی روحانیت، از آن حمایت می‌کرده‌اند.

۱- حوادث نشان می‌دهد که علما و متدینان هم نه تصور درستی از مدرنیته داشتند و نه خرد دینی‌شان (به دلیل غیبت تاریخی) یارای پاسخگویی و واکنش مناسب داشت.

پیش از آن که طبیعیات ارسطویی- بطلمیوسی را شامل است و دوره پس از آن که علم‌شناسی فلسفی آگوست‌کتی (که بسیار تحت تاثیر فیزیک کلاسیک نیوتنی است) را در بر می‌گیرد. در واقع غرب از قرن شانزدهم، وارد مرحله جدیدی از تفکر گردید و ۳ تن (گالیله، دکارت و نیوتن) تحولات ژرفی را در خصوص ماهیت علم (به مثابه تاثیرگذارترین نظرات فلسفی که به گفتمان روشنگری و پوزیتیویسم نامور شدند) پی‌ریختند:

۴-۱- آرای دکارت

از نظر دکارت نقطه عزیمت معرفت‌شناختی، «من می‌اندیشم پس من هستم» است و از آنجا به تمام نتایج محکم و شک‌ناشدنی می‌شود رسید. او مدل مکانیکی برای جهان ارائه کرد و علت غایی را کنار گذاشت (او اندیشه مکانیکی‌اش را برای فیزیک که عبارت بود از وضوح و تمایز از هندسه استخراج نموده بود). دکارت بجای مشاهده از چند اصل محدود (مقبول) آغاز می‌کرد و انتظار داشت که تجربه هم آن نتایج را تأیید کند (خردگرایی بدنال ایقان است). از نظر او ایده‌های فطری یا تصورات کلی (اصول و قواعد خرد) در ذهن انسان وجود دارند: وجود خود، وجود جهان، از عدم، عدم می‌آید، وجود خداوند، و شماری دیگر گزاره‌های منطقی. کاربرد ایده‌های فطری با واقعیات بلاتردید است.^۱ با روش تجزیه یافته‌ها به بسیط‌ترین مؤلفه‌های سازنده و ترکیب آن در یک ساختمان به یک کل راستین - به زعم دکارت - دست پیدا می‌کنیم.

۴-۲- آرای نیوتن

آرای نیوتن بسیار تأثیرگذارتر از آرای دکارت در شکل‌گیری روشنگری و مدرنیته است. قواعد استدلال دکارتی، مبنای روانه و قیاسی است، قواعد استدلال نیوتن، از پدیدار می‌آغازد، مشاهده می‌کند، و موضوع علم را یافتن اصول و قوانین می‌داند. نزد نیوتن خرد، دیگر حاصل جمع «تصورات فطری» نیست که پیشینی و قبل از تجربه انسان داده شده باشد (خرد دکارتی) بلکه خرد نیوتنی عبارت است از نیرویی برای کشف حقیقت. روش نیوتن به کمک قواعد خود در واقع راهی را گشود که هر علمی کوشید آن را در قلمرو خود بکار برد؛ اما آیا

۱. فطری بودن در اینجا به معنای این نیست که کودک هم می‌تواند بواسطه آن‌ها، بیندیشد! مفاهیم فطری دکارتی به معنای آن است که ذهن، از آن ظرفیت برخوردار است و بواسطه تجربه قابل تبیین نیست.

براستی یافتن و استقرار امور واقع در قلمروهایی مانند روان‌شناسی و تاریخ به آسانی قلمرو فیزیک است؟

کاسیر عقیده دارد که **علم فیزیک، عاملی اصلی سکولارشدن اندیشه** در همه قلمروهاست؛ در واقع او مخالف کسانی است که نقطه آغاز جنبش روشنگری را موضوع مدارا بویژه در قلمرو مسایل دینی و عقیدتی می‌دانند. (کاسیر، ۱۳۷۰: ۲۸). کاسیر توضیح میدهد که قرن هجدهم را قرن فلسفه یا خرد نام نهاده‌اند. اما خرد چیست که دوره روشنگری را «عصر خرد» می‌نامند؟ در نظر ابتدایی آرای نیوتنی، روی دیگر آرای دکارت است؛ اما اینطور نیست. در واقع خرد به مثابه صندوقچه‌ای از تصورات فطری که بسان سکه‌ها حقیقت در آنها ذخیره شده باشد نیست، بلکه خرد، نیروی اصیلی است که ما را در کشف و تعیین حقیقت، راهنمایی می‌کند. همین تعیین حقیقت، هسته و فرض لازم برای هرگونه یقین واقعی را فراهم می‌آورد. سده ۱۸ خرد را به این معنی درک می‌کند و آنرا نیرو یا انرژی می‌داند. در اینجا تفاوت مبنای دکارتی را با تجربه‌گرایی نیوتنی^۱ کاملاً آشکار می‌بینیم. در واقع نطفه علم سکولار با دکارت نبود که بسته شد، بلکه با قواعد ۴ گانه نیوتن بود که پدیدار گردید؛ اگرچه خرد روشنگری از تجزیه و ترکیب دکارتی خود را محروم ساخت (کاسیر، ۱۳۷۰) کاسیر هشدار می‌دهد که قرن ۱۸ برغم فوران تاریخ سازش، وقتی به جستجوی مفهومی دیگر برای حقیقت و فلسفه می‌پردازد (مفهومی که مرزهای حقیقت و فلسفه را گسترش داده و این دو را منعطف‌تر و ملموس‌تر و زنده‌تر نماید) دچار گرفتاری در تله نیوتنیسم می‌شود؛ یعنی روشنگری، تحول را از نظام‌های فلسفی گذشته نمی‌گیرد، بلکه ایده‌آل خود را بر الگوی علم فیزیک زمان خود می‌آفریند (کاسیر، ۱۳۷۰: ۶۱).

۴-۳-۱ اگوست کنت

در همان سالها که ایران و روس سرگرم خونین‌ترین جنگ‌ها بودند، در فرانسه (در تعاقب اندیشه روشنگری) تفکر جدیدی در حال زاده شدن بود که هنوز که هنوز است، تاریخ علم و

۱. برای تشریح بیشتر تفاوت‌های مذکور که از آن تحت عنوان سنت‌های «بیکنی» و «ریاضی» یاد می‌شود بنگرید به:

توبی. ای. هاف، **خاستگاه نخست علم جدید**، برگردان، حمید تقوی‌پور، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۴

اندیشه (پس از دو سده) از تاثیر آن خلاصی نیافته است. **اگوست کنت**^۱، فرزند خرد روشنگری است و نخستین سنگ بنای پوزیتیویسم را بنا نهاد. او پراکنده‌گویی‌های تجربه‌گرایان انگلیسی را به سامان آورد. او سه دوره را برای بشر قایل شد: **دوره الهیات**، **دوره متافیزیک و دوره تحصلی**^۲. از نظر او در دوره سوم (که اکنون بشر وارد آن شده)، انسانها بواسطه استدلال و تجربه، قوانین واقعی پدیده‌ها را کشف می‌نمایند. در این دوره، انسان‌ها در می‌یابند که قوانین، وجود دارند، جهان می‌تواند بواسطه علم و اندیشه خردمندانه، قوانین و مشاهده، بنحو عقلانی توضیح داده شود. کنت به عنوان یک پوزیتیویست به ماوراء الطبیعه باور نداشت و سال ۱۸۰۰ میلادی را ورود به دوران مذهب تحصلی اعلام کرد. از نظر او علمی که در آن اندازه‌گیری بکار می‌رود کاملترین علم است. **اگوست کنت**، با طرح کاشفیت علم و صدق آوری آن، راه را برای مسلکی گشود که بعداً **دین را هم در مرتبه پایین‌تر قرار داد**؛ زیرا بزعم او صدق و کاشفیتی که در علم سراغ داریم، در تکاملی‌ترین وضعیت تاریخ، نصیب بشر شده و نتیجه طرد دیانت و ما بعدالطبیعه بوده است. **اگوست کنت**، استخراج‌کننده فلسفه‌ی علمی‌ای است که از تجربه‌گرایان انگلیسی، دکارت، گالیله و نیوتن و نهایتاً اصحاب دایره‌العمارف و تفکر روشنگری (یا همان ایده علم مدرن) به دست آمده است.

۴-۴- مشخصه‌های علم مدرن

ایده علم مدرن یا علم اروپایی که هسته فلسفی تفکر پوزیتیویستی کنتی بود در آن زمان چشم‌ها را خیره کرد، اما تنها (یک سده بعد) بود که ۵ مشخصه آن روشن گردید:

الف- عینیت باوری (Objectivism)

* سبک فکری و جایگاه تاریخی- اجتماعی فاعل شناسا در معرفت او دخیل نیست.

1 - Auguste Comte

۲- ادوار سه‌گانه کنت، بسیار بر مارکس تاثیر گذاشت و در شرح ماتریالیسم تاریخی، از آن بهره برد. البته مارکس تاریخ روشنگری را چیزی جز تاریخ پیدایش و رشد و سپس نبرد «طبقه بورژوا» با «طبقه فنودال» و سرانجام پیروزی «بورژوازی» نمی‌دانست.

ب- سیانتیسم (Scientism)

* الگوی گالیله‌ای در مورد علوم طبیعی در مورد علوم انسانی - اجتماعی نیز صادق است.

پ- تکنیسیسم (Technicism)

* علم چیزی بیش از «تخنه» نیست. چیزی کارآمد برای دستکاری و بهره‌مندی از طبیعت.

* علم هیچ فهمی برای هستی‌شناسی زندگی ادراکی و معنای آن ندارد.

ت- چارچوب زدایی (الگوی ذهن خنثی)

* برای علم‌ورزی، هیچ نیازی به سبک تفکر، جهان‌بینی علمی، هسته هرمنوتیکی، پارادایم، حیث التفاتی، افق معنایی «اندیکس رشته‌ای»، در-جهان-بودگی و ... نیست. هرگونه باور قبلی باید برای علم‌ورزی، ازاله و حذف گردد.

ث- ارزش زدایی (نفی نسبی‌گرایی)

* دخالت ارزش‌ها در علم‌ورزی به معنایی کثرت علم بوده و متضمن نسبی‌گرایی است.^۱

این ۵ ویژگی با دکارت‌گرایی^۲ (مبناگرایی) مشارکت دارند. (بابیج، ۲۰۰۷: ۴۸).

۵- علم‌شناسی مارکسیسم ایرانی

۱- در حالی که غرب در دهه‌های پایانی قرن ۱۹ داشت درد زایمانی را تجربه می‌کرد که زمینه‌ساز تردیدهایی نسبت به علم مدرن بود، یک بازیگر شگفت‌انگیز وارد صحنه ایران گردید: مارکسیسم روسی. و این اولین آشنایی ایرانی با مارکسیسم بود. پیش زمینه افکار لنین را می‌توان در میراث استبداد تزار روسیه جستجو کرد که باز تولید الگوی سیاسی تزاری را مدنظر داشت. لنین برخلاف سوسیالیست‌ها که مذهب را امر خصوصی می‌دانستند، مذهب را عامل جهل می‌دانست. لنین با نظریه انقلاب با تاکید بر اراده‌گرایی (ولونتاریسم) و القای آگاهی طبقاتی بر توده‌ها در پی انقلاب روسیه بود، رحجان عین بر ذهن به عنوان اساس ماتریالیسم روسی، واقعیات اجتماعی را با ذهن منفعل انسان که صرفاً جایگاه بازتاب واقعیات بود، مورد بحث قرار می‌داد و برخلاف مارکس، نظم را زاییده ذهن خلاق که محصول رابطه

۱- نسبی‌گرایی نخستین بار از سوی پوزیتیویست‌ها ابداع شد و مرادشان کسانی بود که قایل به جایگاه ارزش در علم ورزی بودند.

غلبه‌ای عین بر ذهن است می‌دانست.

۲- لنینیسم نوآوری خاصی نیست بلکه اهمیت آن بیشتر از جهت تجدیدنظر و سازگار کردن مارکسیسم انقلابی با وضعیت روسیه و به عبارت دیگر پایه‌گذاری نخستین توجیه نظری براساس مارکسیسم و تجدیدنظر در آن برای فعالیت و کسب قدرت در یک کشور توسعه نیافته و به پیروزی رساندن انقلاب در پهناورترین کشور جهان است. توفیق انقلاب مارکسیستی را در سرزمین تزاری، مرهون دو عامل باید دانست: نخست: مدل حکمرانی تزاری و دوم پربهادادن به آگاهی طبقاتی والیتسیم. برآیند این دو عنصر، استبداد بود. وقتی لنین میان بر تاریخی را برای رسیدن به سوسیالیسم بر می‌گزیند، لاجرم فشار قهر و خشونت طبقه‌ی حاکم، جایگزین آگاهی طبیعی برآمده از سلطه مناسبات بورژوازی می‌گردد. به این ترتیب در صدر همه مانیفست‌ها و قطعنامه‌ها، خشونت انقلابی - اگرچه نانوشته - خودنمایی می‌کند. و همین فهم محورین از معنای انقلابی بودن، شاکله تمام فهم‌ها از انقلابی‌گری را در سده آینده جامعه ایران، پی‌ریخت. جمعیت اجتماعیون عامیون که توسط مارکسیست‌های روسی تاسیس می‌شود، در مرامنامه خود صریحاً به اعدام به عنوان جواب بی‌انضباطی حزبی، اشاره می‌کند. این جمعیت به تقلید از انقلابیون خلقی روسی، ترور سیاسی را برای از میان بردن مرتجعین و دشمنان خود واجب و ضروری دانست. همچنین این جمعیت یک گروه فدایی داشت که احکام صادره از سوی ریاست جمعیت برای آنها لازم الاجرا بود! جریان مارکسیسم لنینی ایرانی، دوران اول حیات خود را تا سال ۱۳۱۵ (که مقان با برچیده شدن جریان موسوم به گروه ۵۳ نفر بود)، تداوم بخشید.

۳- معمولاً چنین گفته می‌شود که رهبر گروه (تقی ارانی) به دلیل اینکه مارکسیسم را در اروپا خوانده و با تفاسیر اروپایی از مارکسیسم آشنایی داشت، فهم متفاوتی را از این تفکر در ایران پیش کشیده است. البته می‌توان قبول کرد که با ارانی، مارکسیسم به مثابه یک فلسفه علمی (که مارکس آن را ادعا می‌کرد) مطرح گردید. او در شاخه‌های مختلف علوم، (بویژه علوم دقیقه) نظریات مارکسیستی را مطرح و در قالب جزوات آموزشی تالیفی درسی، منتشر می‌نمود و بیشتر در کسوت یک دانشمند (و نه یک مبلغ کمونیسم) ظاهر می‌شد.

جایگاه تبلیغی - تئوریک ارانی در ایران بسیار بلند است؛ او در شرایطی به بحث‌های نظری دامن زد که عناصر چپ و هواداران آنها گرفتار فقر سواد و اندیشه در فلسفه ماتریالیستی

بودند. وزانت جایگاه نظری او تا حدی بود که *استاد مطهری* در مقدمه «اصول فلسفه و روش رئالیسم» متذکر می‌گردد که در پاورقی‌ها آنجا که آرا و عقاید مادیین مطرح می‌شده، بیشتر به نوشته‌های دکتر ارانی استناد نموده است. مطهری می‌افزاید: «با آنکه ۱۵ سال از مرگ ارانی می‌گذرد، هنوز طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک در ایران نتوانسته‌اند بهتر از او بنویسند». از دیدگاه مطهری «ارانی ماتریالیسم دیالکتیک را سرو صورتی بهتر از آنچه مارکس و انگلس ولنین و غیره داده بودند، داده است و از آن جهت کتاب‌های فلسفی وی بر کتاب‌های فلسفی پیشینیانش برتری دارد». (مقدمه اصول فلسفه و روش رئالیسم)، ارانی، جریان‌های سیاسی کمونیستی رو به موت ایران را با دامن زدن به بنیان‌های فلسفی، تجدید حیات نمود؛ اما متأسفانه در همان دوران، مجامع دینی و علمایی ایران، منفعلانه و بهت زده به این اقدامات می‌نگریستند.

از منظر علم‌شناسی، مارکسیسم روسی اگرچه در تعاقب مارکسیسم ژنریک، چیزی غیر از پوزیتیویسم شناخته نمی‌شد (اگرچه بعدها ظرفیت غیر پوزیتیویستی آن توسط مکاتب انتقادی قدیم و انتقادی جدید مورد توجه و یا بحث قرار گرفت)؛ معذالک جهالت‌هایی در علم‌شناسی مارکسیسم لنینی می‌بینیم؛ به عنوان نمونه کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه، تئوری نسبت انیشتین را به دلیل عرضه «مطلق‌های طبیعت» ارتجاعی نامید و آن را از دسیسه‌های بورژوازی منحن خواند.

۴- برغم پایان فعالیت رسمی حزب توده در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تفکر مارکسیستی به لحاظ همان گفتمان‌سازی قوی و مسلط، در حوزه آکادمیک راه خود را ادامه داد. علم‌شناسی مارکسیستی پس از ۲۸ مرداد بر عهده افرادی همچون *امیرحسین آریانپور*^۱ گذارده شد که در آثار خود، این علم‌شناسی را تبلیغ و رفع شبهات هواداران می‌نمود (نفوذ مارکسیسم روسی در ایران تا آن اندازه قوی بود که هنوز هم پس از چند دهه از پیروزی انقلاب رگه‌های آن را در ادبیات انقلاب اسلامی، مشاهده می‌کنیم).

۱- اصطلاح «گرایی» در برابر ism از اوست.

۲- مثلاً در جریان شکاف بین جناح آقای هاشمی رفسنجانی و جناح مهندس بازرگان در سالهای نخست انقلاب، آیت الله هاشمی نخستین کسی بود که با لیبرال خواندن جناح مهندس بازرگان، استفاده از واژگان حزب توده در جناح خود را کلید

۵- سرکوب‌های رژیم پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد، جوانه تفکر مبارزه مسلحانه را در برخی محافل سیاسی که در دهه ۴۰ تشکیل شده بودند، پدیدار ساخت. یکی از این حلقه‌ها را احمدزاده تشکیل داده بود که قایل به مارکسیسم-لنینیسم بود و در آن آثار و افکار کسانی چون چه گوارا، رژی دبره و نظریه‌های جنگ چریکی شهری که توسط کارلوس ماریگلا انقلابی برزیلی، ابداع شده بود را مطالعه می‌کردند (مجموعه مقالات او تحت عنوان مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک، یکی از مهم‌ترین آثار تئوریک جنبش چریکی مارکسیستی را رقم زد).

احمدزاده سپس با بیژن جزنی همکاری کرد و آن‌ها با تحلیل شرایط اجتماعی و سیاسی ایران آن روز به این نتیجه رسیدند که با توجه به وضعیت متفاوت طبقه کارگر و ساختار رژیم پهلوی و فشار و سرکوب و مقایسه آن با وضعیت رهبران و کارگران روسیه در سال‌های نخست قرن بیستم، باید به چاره‌جویی در خروج از بن‌بست پیش آمده ناشی از رخوت و سستی حاکم بر جریان چپ برآیند. این دو معتقد بودند که خشونت دولت پلیسی ایران، کارگران را حتی از به دست آوردن آگاهی سندیکایی محروم کرده است، چه برسد به دسترسی به آگاهی سیاسی لازم برای مبارزه انقلابی.

نکته قابل توجه **عمل‌گرایی** مفرط و کم‌اهمیت دادن به مباحث تئوری در رسالت ایندو برای ساخت یک جنبش انقلابی بود. احمدزاده می‌گوید: تنها از طریق حضور و مشارکت در انقلاب و تجربه بی‌واسطه آن است که دانش و روش انقلابی به دست می‌آید. وی معتقد است که هدف همه جنبش‌های انقلابی - مسلحانه، قیام علیه دشمنان مردم است نه افزایش آگاهی سیاسی در یکایک افراد ملت - و این دیدگاه جزنی کاملاً بر ایده احمدزاده مبتنی بر «**تقدم انکارناپذیر پراکسیس بر تئوری**» سازگار بود.^۱ احمدزاده این عقیده را از رژی دبره

زد.

۱- تقدم پراکسیس بر تئوری اگرچه در مکتوبات مجاهدین خلق مستقیماً مورد اشاره قرار نگرفته ولی کانونی‌ترین آموزه تشکیلات مجاهدین خلق بوده است. مجاهدین با بحث ضرورت تقدم عینیت بر ذهنیت آغازیدند و سپس خواستگاه طبقاتی را عامل تیرگی عینیت دانسته و لذا برای شفاف‌ساختن آن، عضو را به کردیدور اقدامات عملی می‌رانند. این کردیدور از کار در کوره‌پزخانه‌ها و دباغی‌ها شروع می‌شد تا شکنجه رفقا برای محک‌زدن تحمل عضو پیش‌می‌رفت. در دوران

می‌گیرد و مدعی می‌شود که در ایران، مثل آمریکای لاتین، انقلابی بودن فقط به این نیست که کسی عضویت صوری در یک حزب داشته باشد، بلکه به عمل است.^۱ (خود احمدزاده در سال ۱۳۵۰ دستگیر و چند ماه پس از آن تیرباران شد).

این جریان، همه شکست‌ها و تلخ‌کامی‌های چندین دهه جریان چپ در جامعه ایران را ثمره بی‌عملی آن ارزیابی می‌کرد. تجارب جدید در آمریکای لاتین و چین، که جنبش‌های چپ را قادر ساخته بود با تکیه بر مبارزات مسلحانه به پیروزی‌هایی دست یابند، بدون آنکه درگیر مباحث پیچیده تئوریک شوند، مایه دل‌خوشی شده بود. از این‌رو عمل‌گرایی در نظر گاه این طیف جدید جریان چپ، چیزی جز مبارزات مسلحانه و عمل‌نظامی-چریکی در برابر امپریالیسم و ایادی داخلی آنها نبود. احمدزاده از جنبش کمونیسم می‌خواست که «نقد اسلحه» را جایگزین «اسلحه نقد» کند. (احمدزاده، بی‌تا: ۸۱)

فروکاستن مبارزه به عمل چریکی و مبارزه مسلحانه، گرایش و رویکرد جدیدی در جریان چپ بود که توانست جوانان مایوس از مبارزات سیاسی و مبارزات گروه‌های محافظه‌کار چپ و راست و سخت‌آزرده از اقدامات خشن رژیم پهلوی و خسته از مباحث پیچیده تئوریک را مجذوب خود کند. بیشترین تأثیر عمل‌گرایی، ارضاء اعضا و هواداران به اینکه با یک رشته اقدامات عملی (که بخشی زیادی از آنها فایده‌چندانی هم نداشت) می‌توانند رسالت‌های بزرگی را انجام دهند، بود؛ این جنبش عمل‌گرایی در دهه دوم ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، تعداد زیادی اعضا و هواداران کم‌دانش ولی پر تعصب (با رگ‌های گردن آخته) تحویل جامعه داد.

۶- گسترش مارکسیسم انقلابی در جهان، زمینه فهم‌های عمیق‌تر و صحیح‌تری از دوران پسا استعمار فراهم آورد: از جمله تقویت رهیافت جهان‌سوم‌گرایی در جریان چپ بود.^۲

مذهبی بودن سازمان، از این کریدور تحت عنوان «خودسازی» نام برده میشد. کریدور خودسازی (که ادعا می‌شد در هر گام، فرد به عینیت‌های غیرطبقاتی بالاتری دست می‌یابد) برگرفته از بینش فیثاغورثی بوده و برای افرادی که مسئله‌دارخوانده می‌شدند، با قاطعیت تجویز می‌شد.

۱. بنگرید به: مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک، بی‌تا، ۴۹.

۲. جهان‌سوم‌گرایی به دیدگاهی تحلیلی اشاره دارد که در اواخر دهه ۱۳۳۰ ظهور کرد و در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به‌عنوان

۶- علم‌شناسی بازرگان

۱- مهندس مهدی بازرگان تحت تاثیر کانتی‌ایسم که در غرب آموخته بود ظاهراً عقل نظری پوزیتیویستی را در کنار عقل عملی اسلامی قرار می‌داد و از همین زاویه توجیه علمی آیات و روایات در صدر کوشش‌های علمی-دینی او قرار گرفت. میدانیم که از دیدگاه کانت: اعتبار علم محصول جنبه تجربی آن است. دلیل این اعتبار، مطابقت (Adequatio) مقولات فاهمه با تجربیات عینی است (فلسفه نقدی، ماهیتاً فاقد عینیت است، ولی آن را به کار می‌برد). قضایای علمی، قضایای تالیفی ما تقدم هستند یعنی کلی و ضروری. این دو، ویژگی قضایای علمی را می‌سازند. پس کانت دو قلمرو برای علم می‌شناسد ریاضیات و فیزیک، سرمشق کانت، فیزیک نیوتن بود. زیرا در فیزیک نیوتن ثابت می‌شود که طبیعت تابع اصول و قوانین ثابت است و همین اصول و قوانین ثابت است که در فاهمه و ذهن ما به صورت مقولات فاهمه، ظهور یافته‌اند. استعلای کانت فرا تاریخی و طبق روایت علمی نیوتن است (یعنی زمان و مکان مطلقیت دارد)؛ پژوهش علمی از نظر کانت یعنی: جستجو برای عینیت یابی از منظری فرا تاریخی. مفروض کانت این است که اندازه‌گیری یعنی حضور واقعی شیء

دلایلی برای مارکسیسم ارتدوکس رواج یافت. این رهیافت در ابتدا جهش به جنبش‌های آزادی‌بخشی بود که در آن زمان در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا (در الجزایر، کوبا، گینه بیسائو) در حال شکل‌گیری بودند و توالی تدریجی‌گرایی قدیمی را مبتنی بر سه مرحله پیاپی: صنعتی شدن، شکل‌گیری طبقه کارگر و انقلاب پرولتاریایی را رد کرد. از جمله نویسندگان و فعالانی که با دیدگاه جهان سوم‌گرایی همراه بودند، رژی دبره دوبره، ارنستو چه گوارا، سمیرامین، گوندرفرانک، پل سونیزی، لئوهرمن و هری مگداف بودند که تمامی آنها نه تنها بر متفکران و فعالان جهان سوم، بلکه بر جنبش‌های موجود در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز تأثیر زیادی بر جای گذاردند. نوشته‌ها و آرای مائوته‌دونگ، رهبر انقلاب کمونیستی چین نیز بر این گرایش بسیار تأثیرگذار بوده است. این نویسندگان مدعی‌اند که مشکلات جهان سوم معلول نفوذ امپریالیسم است و روی دیگر سکه توسعه جهان اول، توسعه نیافتگی جهان سوم است. آن‌ها هم‌چنین مدعی هستند که «سرمایه‌داری وابسته» شکلی «انحراف یافته» از توسعه و معلول استثمار نو است. این نظر گاه بر آن است که در درون یک بستر سرمایه‌داری، چشم‌اندازی برای توسعه جهان سوم وجود ندارد. بعدها این نظریه به «نظریه اقتاع» معروف شد. بنابراین راه‌حل نهایی توسعه‌نیافتگی و استثمار جهان سوم توسط امپریالیسم، «گسستن» از نظام امپریالیستی از طریق جنبش‌های آزادی‌بخش و انقلاب‌های مردمی است. برخی از اندیشمندان، این فرایند نظری را به‌عنوان جایگزینی «دگم جدید جهان سوم‌گرایی» به جای «دگم مارکسیسم شوروی» در دهه ۱۳۴۰ توصیف کردند. در نظریه جهان سوم‌گرایی این اعتقاد وجود داشت که می‌توان یک مدل انقلابی را به دیگر کشورها صادر کرد. (حاجیکلایی، ۱۳۸۹: ۲۹۰).

اندازه‌گیری شده^۱ و لذاست که کانت معتقد بود که عقل نظری را از تمامی ابعاد متافیزیکی، پالوده ساخته، تا جا برای ایمان باز شود و همین تفکر، بازرگان را مجذوب نمود تا آن را در تمامی آثار خود منعکس نماید.^۲

۳- بازرگان شیفته ترمودینامیک بود. در واقع تئوری ترمودینامیک، به خصوص نظریه تعادل Equilibrium (که زیربنای این علم طبیعی محسوب می‌شود) منبع الهام برای افکار اجتماعی و سیاسی او شد. ترمودینامیک علم رابطه میان کار، حرارت، گرما و انرژی و همچنین رفتار سیستمهای طبیعی در شرایط تعادل است. یکی از اصول ترمودینامیک اشاره به این مفهوم دارد که هر نوع سیستم مادی، چه آنها که ماده و انرژی را با محیط خود رد و بدل می‌کنند و چه آنها که نمی‌کنند، به خودی خود به سوی حالت تعادل تمایل دارند. اگر شرایط خارجی تغییر کند (مثلاً سیستم بزرگ‌تر شود) مشخصات ذکر شده نیز عملاً تغییر خواهند کرد. علم ترمودینامیک شرایط تعادل را از نظر حرارت، فشار و ترکیب شیمیایی تعریف می‌کند. تغییرات را به زبان ریاضی می‌گوید و ایجاد شرایط ثابت و تعادل سیستم را پیش‌بینی می‌کند.^۳ (برزین، ۱۳۷۴: ۳۰۱)

اولین اصل ایدئولوژی اسلامی بازرگان اصل قانون طبیعی است که بر اساس آن طبیعت را نظم مشخصی است. نظم و قانون توسط «ناظم» حاکم شده و قبول آن معنای دقیق دین اسلام یعنی «تسلیم» به قوانین است. (بازرگان همانند علامه طباطبایی کلمه «اسلام در آیه إِنَّ الدِّینَ

۱- البته میدانیم که مکانیک کوانتومی این مفروض را رد کرد، زیرا این مشاهده‌کننده است که بین مکان و مومنتوم، تصمیم می‌گیرد. ضمناً در QM اندازه، به منزله عینیت نیست و چیز زیادی در مورد اویژه به ما نمی‌گوید.

۲- مشی علم گرایانه مهندس بازرگان بر مذاق علی شریعتی، خوش می‌آمد. در دیداری که در تابستان سال ۱۳۴۶ نگارنده در منزل دکتر شریعتی با وی داشت، وجد فراوان او را از وصول و مطالعه متن اولیه «باد و باران در قرآن» مهندس بازرگان کاملاً بخاطر دارد. شریعتی تبیین‌های علمی قرآن را در فهم بهتر آن، تعیین کننده می‌دانست.

۳- علم ترمودینامیک در قرن نوزدهم میلادی، هم‌زمان با پیشرفت روزافزون موتورهای حرارتی به وجود آمد. می‌دانیم که موتور حرارتی حرارت را به کار تبدیل می‌کند اما مقداری از انرژی قابل استفاده را از دست می‌دهد. از دست رفتن حرارت غیرقابل اجتناب است چرا که امکان تبدیل صددرصد حرارت به کار وجود ندارد. اصل اول ترمودینامیک قانون تبدیل انرژی است که تأکید دارد علی‌رغم تغییر شکل، کمیت انرژی تغییر نمی‌کند. در اصل دوم آمده است که انرژی در سیستم بسته کهولت یا اتروپی ندارد. اصل سوم به این نکته اشاره دارد که هر چه به حداقل حرارت نزدیک شویم بهره‌برداری از انرژی مشکل‌تر می‌شود.

عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَام... را به معنای تسلیم میدانند). هدف سیاسی بازرگان از طرح این اصل ظاهراً دو چیز بوده: اول آنکه ادعای رهبر مملکت را به حق حکومت مطلق مورد تردید قرار دهد، دوم آنکه در برابر جریانهای فکری تجدد طلب و چپ جبهه بگیرد (بازرگان پس از کودتای ۱۳۳۲ مسائل «تکامل اجتماعی» و «حاکمیت قانون در جامعه» را مطرح کرده بود). مسئله اول این معنا را القاء می‌کرد که مذهب به وسیله وحی پیامبران خدا به تدریج تکامل پیدا کرده است انسان باید همان راه تکامل را طی کند ولی برای وفق با قوانین مذهب و اجتماع، متکی به عقل باشد. مسئله دوم این معنا را القاء می‌کرد که اجتماع یک پدیده طبیعی است و قوانین مشخصی ماهیت کلی و جزئی آن را تعیین می‌کنند. این قوانین (که در طبیعت پدیده‌ها وجود دارند) باید به شکل قوانین اجتماعی جاری و رعایت شوند. (برزین، ۱۳۷۴: ۳۰۱)

بازرگان از منظر علم شناختی میان قوانین فیزیکی و اخلاقی تفاوتی قائل نمی‌شود و میان جنبه‌های خبری - تعریفی و تجویزی تمیز نمی‌گذارد. با این زمینه قبلی است که بازرگان موضوع قانون طبیعی را در کتاب «تاریخ نظریات سیاسی» ساباین خوانده و سپس آن را سنگ اول زیربنای ساختار ایدئولوژیکی خود قرار داده و در کتاب بعثت و ایدئولوژی آورده است. بازرگان در تعریف آنچه که خود قانون طبیعی و یا واقعیت می‌خواند می‌نویسد «این همان فرضیه اولیه است که در قرن ۱۷ به وسیله اروپاییها مورد نظر قرار گرفت و کلیه ایدئولوژیها به نحوی از انحاء بر محور آن می‌گردند و متکی هستند. به عبارت دیگر همه متفکرین مدعی هستند که مکتبشان مبتنی بر قوانین طبیعی حاکم بر جهان و بر انسان است.» (برزین، ۱۳۷۴: ۳۰۱) به نظر بازرگان قانون طبیعی به این معناست که جهان را نظمی و نظامی است و خلاف نظر طبیعیون، آفریننده و آقایی دارد. می‌نویسد: «در طبیعت یک نمونه واحد یا یک قانون تکامل وجود دارد که مراحل لازم تکامل اخلاقی و اجتماعی را نشان می‌دهد اما ما برای طبیعت حاکمیت قائل نیستیم بلکه خالق اداره کننده طبیعت را حاکم می‌شماریم.» او استدلال می‌کند که اگر بپذیریم که قانون‌گذار اولی وجود دارد باید ضرورت رعایت قوانین وحی الهی را بپذیریم، چرا که رعایت قوانین الهی به معنای همراهی با طبیعت و استفاده از منابع آن است. به عبارتی دیگر بر پایه این فرض که خدا طبیعت را نظم داده است قوانین مذهبی عین قوانین طبیعی هستند و اینجاست که معنی دقیق اسلام (به مفهوم تسلیم) روشن می‌شود. تسلیم اسلام همان تسلیم به قانون طبیعت است و پذیرش قانون

طبیعی عین پرستش خداست و قبول قانون الهی عین واقعیت‌گرایی است. (برزین، ۱۳۷۴ : ۳۰۱)

بازرگان می‌گوید اگر واقعیت قانون طبیعی را بپذیریم و اگر خدا را قانون‌گذار اول بدانیم «دیگر، از نظر دینی هرگونه سلطنت و فاعل مایشائی و صاحب اختیاری و مالک‌الرقابی بر مردم به منزله مشارکت در شئون خاصه ربوبیت و داعیه الوهیت است و قبول و اطاعت از چنین حاکمی، که در زبان قرآن و ائمه‌اطهار طاغوت نامیده می‌شوند، شرک به خدا است.» (میتوان ادعا کرد که چنین بحثی تقریباً از بحث نائینی اقتباس شده است). (برزین، ۱۳۷۴ : ۳۰۱)

۷- علم‌شناسی مجاهدین خلق

علم‌شناسی مجاهدین خلق از چند پیشینه تاریخی اثر پذیرفته بود:

الف) رازوری فیثاغوری - اسماعیلی؛ این رویکرد از جنبه علمی، آموزش‌های درون سازمان را مقدس وانمود می‌کرد تا باورپذیری را سهل نماید و مضافاً انتقادات را جهل وانمود می‌کرد؛ رهبری و کادرهای بالای سازمان، در هاله‌ای از تقدس قرار می‌گیرند که از جنبه روانشناختی، حالتی اسطوره پذیرانه را به عضو القاء نمایند.

رهبران سازمان همواره بیشترین بهره را در القاء منویات سطحی و تحلیل‌های عوامانه به بهانه فضای پلیسی و ضرورت اختفاء و پنهان‌کاری^۱، می‌بردند. درنگی در آرای ایشان که هر از گاهی تحت عنوان بیانیه، کارنامه یا تحلیل منتشر می‌شد نشان می‌دهد که چگونه مطالب سطحی، با ادبیات محکم و سرکوبانه‌ای به رشته تحریر در می‌آمد و تحویل اعضا می‌شد.^۲

ب) خشونت نهادینه شده در مارکسیسم ایرانی و معادل دانستن «انقلاب» با «اعدام» و

۱- به عبارت دیگر ما صرفاً با پنهان‌کاری و پنهان‌پژوهی در سازمان مواجه نبودیم بلکه رازوری متهمی به تصویر فرا بشری از اعضای کمیته مرکزی سازمان و اطاعت محض را شکل می‌داد.

۲- با بهره‌گیری از ایده عمل مدرن در دین، هر مخالفی را مجبور به کار در کوره‌پزخانه‌ها و مشاغل بسیار سخت می‌کردند و همین القاء که کاریدی چاره ایدئالیسم شما است، در بسیاری موارد این تمشیت، اثر لازم را می‌کرد و عضو به اطاعت کامل در می‌آمد! بایکوت هم نقش تعیین کننده در تسلیم ابقاء می‌نمود. (در مورد عمل‌گرایی مدرن و تأثیر آن بر دین، آرای پازوکی بسیار قابل توجه است. بنگرید به: شهرام پازوکی، عمل‌گرایی مدرن در دین، موسسه پژوهشی حکمت و

فلسفه، ۱۳۹۱)

«خشونت» از بدو ورود این مسلک در قالب اجتماعيون- عاميون، به ایران، آیات مربوط به قتال در قرآن قبل از مارکسیست- لنینست شدن سازمان، بنحو گسترده مورد توجه بود و حضرت علی (ع) بیشتر نماد خشونت انقلابی بود تا پایه‌گذار اندیشه شیعی یا کامل‌کننده فلسفه الهی اسلام. خشونت، فقط یک تاکتیک نبود، بلکه بعد نظری هم داشت؛ بدین معنی که تنها پراکسیس همراه خشونت می‌تواند واجد افاده معرفت‌شناختی باشد. خشونت و تلخ کلامی به عادت ثانویه هر مجاهد تبدیل شده بود و اساساً هیچ رویکرد سیاسی‌ای که عنصر قتل و انفجار در آن، محوریت نداشته باشد، توسط این سازمان پذیرفته نمی‌شد. اگرچه یکی از آموزه‌های بنیادین مارکسیسم- لنینسیم، سانترالیسم دموکراتیک بود، با این حال راز وранگی و اختفاء، چنان مرکزیت و کادرهای سازمان را غرق دیکتاتوری نموده بود که هیچگاه در سازمان، دموکراسی گفتگویی حتی در ابتدایی‌ترین شکل آن مجال بروز نیافت.

پ) **تعصب کور سازمانی:** در تاریخ معاصر ایران هیچ تشکیلاتی را نمی‌شناسیم که به اندازه این سازمان، مستغرق در تعصب کور بوده باشد (در این مورد خاص هم تعصب ورزی اعضای سازمان در مقایسه با دیگر سازمان‌های مارکسیستی ایران، به مراتب غلیظ‌تر بوده است).

معمولاً در مباحثات درون تشکیلاتی، این تعصبات حمل بر مقاومت گردیده و شاهدی بر صحت آرای سازمان تلقی می‌شد.

ت) **تخفیف و تحقیر روحانیت:** مجاهدین خلق روحانیت را متهم می‌کردند که اولاً ایشان قشری راحت طلب‌اند و آنهایی هم که مبارزند، مبارزه برایشان تقدم و اولویت نداشته و جنبه دست‌چندم دارد. اولویت ایشان پول و شهرت است که تازه شهرت‌شان را هم از قبل مجاهدین بدست می‌آورند و ثانیاً هیچکدام در زندان، شکنجه نکشیده و حاضر به تحمل شرایط سخت زندانها نبوده‌اند. آنها ادعا می‌کردند که در تاریخ اختناق، تنها یک مورد شکنجه نسبت به روحانیان انجام شد و آنهم مربوط به آیت‌الله غفاری بود که آنهم کذب بوده! ثالثاً روحانیت، تقابل جدی با رژیم ندارد و با آن در حال داد و ستد بوده و هست (آنها به‌عنوان نمونه اخذ گذرنامه هاشمی رفسنجانی از شاه با درخواست امام موسی صدر^(ره) را ذکر

می‌کردند و به کاسبی‌های گسترده شخصی او اشاره می‌نمودند.^۱ می‌توان گفت از نظر علم‌شناسی، مجاهدین خلق متمایل به علم‌شناسی پوزیتیویستی (متأثر از مارکسیسم و سیانتیسم) بوده و در عین حال، مارکسیسم را نه به عنوان یک فلسفه، بلکه به عنوان «یک علم که راه مبارزه را نشان میدهد» پذیرفته بودند. مارکسیسم در تحلیل‌های مجاهدین خلق، هسته مرکزی را تشکیل میداد و آیات و روایات دینی (مخصوصاً موارد تأییدگر) نقش افزودنی‌های جانبی را ایفاء میکردند و لذا از نظر دین‌شناختی، گزینش‌گر بودند.

۸- بحران پوزیتیویسم در غرب

۱- در اوج تسلط علم‌شناسی پوزیتیویستی در ایران، پوزیتیویسم در خود غرب در بوته‌ی نقد افتاده بود و پرسش‌های نوینی در علم‌شناسی مطرح شد که زمینه‌های تردید را فراهم آورد. این پرسش‌ها چنین بود:

(الف) نسبت سوژه- اوبژه چگونه است؟ آیا سوژه در علم‌ورزی، بازیگر است؟

(ب) نقش زمینه‌ها در علم چگونه است؟ آیا زمینه‌های اجتماعی- تاریخی در علم تأثیرگذار است؟

(پ) ماهیت علم چیست؟ آیا علم ماهیت تفسیری دارد؟

(ت) آیا از رئالیسم علمی، علم بر می‌آید؟

(ث) آیا عینیت، محصول علم‌ورزی است و دست‌یافتنی؟ (علم عینی است؟)

اما چرا چنین حملاتی در غرب متوجه پوزیتیویسم گردید؟ و چرا ما آن بحران‌ها را تشخیص ندادیم؟

۱ - مجاهدین ادعا می‌کردند که روحانیون در مبارزات خود علیه رژیم (مخصوصاً بعد از سال ۴۸) بسیار به مجاهدین خلق از جنبه نظری و عملی وابسته بودند (آنطور که در گفتگوی آیت الله هاشمی رفسنجانی با یکی از سران سازمان در لبنان در سال ۵۴ ادعا شده هاشمی رفسنجانی خیلی علاقمند بوده نشان بدهد که مشابه کمونیست‌ها، از یک جریان انقلابی مسلح (که بطور حرفه‌ای و تمام وقت در خدمت انقلاب بوده و پذیرنده مرگ باشند) در خدمت خود دارد. و بنابر این سعی اش بر این بود که پرده مارکسیست شدن سازمان کنار زرده نشود!).

کتیبه (۱) - دیدگاه پوزیتویسم منطقی

- ۱) ذهن پژوهشگر: خنثی است و در پرداخت نظریه، بازیگر نیست (مشاهده ناب و خنثی).
 - ۲) علم: تابع روش‌هایی است که از ارزش‌ها آزادند و طبق عقل و عقلانیت عمل می‌کنند.
 - ۳) معرفت: از راه مشاهده و تعمیم‌های مبتنی بر آن به دست می‌آید.
 - ۴) رشد علم: مرحله‌ای و تکاملی (انباشتی) است - مخالفت با نسبی‌گرایی.
 - ۵) کارپوزیتویست: بازسازی عقلانی تاریخ علم (و نشان دادن این‌که جایی برای عناصر غیرعقلانی نیست بلکه فقط تجربه‌ها و نظریه‌ها دخیلند)
 - ۶) هدف علم: دستیابی به واقعیت با نظریه‌های نو
 - ۷) فلسفه: در بهترین شکل خود، تأملی است که به نتایج علمی، وضوح و روشنی می‌بخشد.
 - ۸) تفکیک علم از غیر علم: تحقیق‌پذیری (معنای یک گزاره، روش به تحقیق رساندن آن است)
 - ۹) معناداری: یعنی قابل اثبات تجربی یا منطقی
 - ۱۰) جهت علم: دستیابی به قوانین جهان‌روا (تعمیمی)
 - ۱۱) طردیات: ارزش‌ها و متافیزیک
 - ۱۲) وحدت علوم: علوم طبیعی و اجتماعی و انسانی، وحدت دارند.
 - ۱۳) روش تحقیق: تجربی یا منطقی
 - ۱۴) گونه‌های قضایا: تحلیلی یا تألیفی
 - ۱۵) تقلیل‌گرایی: رویکردی است که برای ساختن توصیفات سیستم‌ها از زیرسیستم‌های مشکله آن و روابط بین آنها چشم‌پوشی می‌کند. پوزیتویست، تقلیل‌گراست.
- مثال:
- الف) فرایندهای اجتماعی = روابط و واکنش‌های افراد
 ب) ارگانیسم‌های زنده = سیستم‌های فیزیکی
 پ) تمامی فرایندها = (نهایتاً) رویدادهای فیزیولوژیک، فیزیکی، شیمیایی
 ت) فاعل شناسا = ناظر بی‌طرف (ذهن خنثای سوژه) __ علم، فارغ از ارزش‌هاست
 ث) واقعیت = تعدادی گونه‌های موجودات (که از ذرات بنیادی تشکیل شده و منظم رفتار می‌کنند)
 ج) نظریه = تجربه‌ها

۲- در پایان سده نوزدهم و دهه‌های نخستین قرن ۲۰، بحران‌هایی پدید آمد که سکوی علم گالیله‌ای- نیوتونی را با امواج سنگین مورد حمله قرار داد:

الف) فیزیک نسبیت و مکانیک کوانتومی، بنیان‌های فیزیک گالیله‌ای- نیوتنی را سست کردند. کانت تمام مجسمه سنگین فلسفی خود را بر پایه‌های فیزیک نیوتنی، تراشیده بود و اصحاب دایره المعارف (منادیان روشنگری) می‌گفتند که با فیزیک نیوتن، علم به اوج خود رسیده و ما باید تنها دایره المعارف بنویسیم! نسبیت اینشتین، مطلق‌گرایی (یکسانی $F=ma$ در سرتاسر عالم) و همسانی و هم شکلی فضا در علم نیوتنی را رد کرد. فیزیک جدید، اندازه، مکان و زمان، را نسبی دانست لذا دیگر جایی برای مطلق‌گرایی نیوتن باقی نماند. از سوی دیگر نیرو که در فیزیک قدیم، اصل الاصول است، در فیزیک جدید جایش را به انحای فضا داد و جرم هم متغیر شد که گاهی موج است و گاهی ذره! به این ترتیب مفهوم ماده (چیزی که تا بحال ادعا می‌کردند که ساده‌ترین چیز و امر ثابت است)، مفهوم متغیری گردید. مشکل دیگری که مکانیک کوانتومی ایجاد کرد این بود که شما نمی‌توانید بگویید الکترون در کدام منطقه‌ی هسته اتم وجود دارد. می‌دانیم که مکانیک نیوتنی، حرکت الکترون حول هسته‌ی اتم را دقیقاً محاسبه می‌کرد، ولی مکانیک کوانتومی اثبات می‌کند که چنین چیزی محال است و شما نمی‌توانید بگویید الکترون در کدام منطقه هسته اتم وجود دارد. بموجب اصل عدم قطعیت هایزنبرگ، در اندازه‌گیری ما، همواره خطا وجود دارد و این عدم قطعیت مربوط به طبیعت است و نه مربوط به جهل انسان. عدم قطعیت اصل علیت را هم زیر سؤال برد. (ب) فرگه اعلام کرد منطق ارسطو، منطق نیست. منطق دو ارزشی ارسطویی (صدق و کذب) جای خود را به منطق ریاضی و چند ارزشی داد. (پ) **ریمان** و **گاوس** نشان دادند که هندسه اقلیدسی، تنها هندسه موجود در جهان نیست. ضمناً دو سیستم نا اقلیدسی هم به همان اندازه سازگار و هماهنگ‌اند.

۳- با شکست آلمان، بدبینی و نفرت گسترده نسبت به علم و تکنولوژی حادث شد و این پرسش مطرح شد که این علم که قرار بود آرمان‌های روشنگری را تحقق بخشد، چرا دهها میلیون کشته روی دست بشر گذاشته است؟ برخی فیلسوفان با امعان نظر به آن بحران‌ها در علم و این بحران در زندگی، بصیرت تازه‌ای یافتند، تا ایده علم مدرن را از نو واکاوی نمایند. این سرخوردگی مخصوصاً میان فیزیکدان‌ها بیشتر از دیگران دیده می‌شد. اندک اندک این

نگاه جدید توسط فیلسوف - دانشمندان اروپای قاره‌ای شکل می‌گیرد، خواهان آنکه: علم را نمی‌شود جدا از زندگی و فرهنگ در نظر بگیریم.^۱

بحران‌های مطروحه در ایران انعکاس چندانی ندارند. پس از انقلاب که بحث فیزیک جدید دامن‌گستر می‌شود، خبری از حاشیه‌های فلسفی موضوع نیست و این در حالیکه در غرب، فیزیک جدید فقط در لابراتوارها خلق نشد بلکه دانشمندان آن، شان فلسفی داشتند و اگر زمینه‌های فلسفی نبود، دستاوردها تا این اندازه قابل اعتناء نمی‌شد.

۹- علم‌شناسی نو مجاهدین

۱- یک جریان منشعب از مجاهدین در سال ۱۳۵۵، ریشه مارکسیست شدن مجاهدین خلق را تشبث به فلسفه - بویژه فلسفه مارکسیستی و مخصوصاً دیالکتیک - دانست و پوزیتیویسم

۱- تحلیل‌ها و نقدهای ایشان از بحران همانطور که خواهیم دید به قرار زیر است:

(الف) فاعل شناسا (سوژه) به عنوان شرط استعلایی امکان جهان‌داری و علم‌یابی از کانون توجه علم، حذف شده است. (ب) بحران، نتیجه مواجهه‌ی انسان مدرن با مفهوم علم دوران مدرن است (ساخت روحی خاص در دوران مدرن با علم مدرن - به صورت فرهنگی - شکل گرفت که شاخصه فلسفی داشت و از بقیه متمایز بود و یک «جریان تاریخی» پدید آمد).

(پ) بشر مدرن اعتقاد خود را به فلسفه از دست داد و دوره شکاکیت رقم خورد.

(ت) ظهور طبیعت‌گرایی (یعنی حقیقت را تنها به عنوان حقیقت عینی - طبیعی یا ریاضی - دیدن)

(ث) فراموش شوندگی اثر نقش انسان در تاسیس علم در علوم طبیعی و انسانی (این برآمده از سنت علم گالیله‌ای است).

(ج) عقلانیت به معنای اراسیونالیسم فلسفی (یعنی طبیعت، ریاضی شده و فلسفه هم باید به شیوه عقلانی واحد و به شیوه هندسی باشد) دانسته شد، لذا تمام علوم دچار نوعی خامی یا ساده لوحی شدند و در نتیجه عینیت‌گرایی و ناتورالیسم غلبه یافت. دیگر هیچ چیز به غیر از طبیعت و بیش از همه طبیعت فیزیکی - در نظر گرفته نشد و امر روانی هم وابسته‌ی محض به امر فیزیکی تلقی گردید. (در دوران مدرن تصور شد که علوم طبیعی قادر به کشف اصرار روح هستند زیرا روح واقعیت عینی است و بر بنیاد جسم زنده قرار دارد).

(چ) گالیله با طرح الگوی عالی عقلانیت و سپس دکارت و دیگران، قایل به نوعی وجود نفس بودند که کاملاً شبیه طبیعت بود. این تفکر، استخدام روش کمی را برای تبیین همه مفاهیم (حتی نفس) کافی دانست.

(ح) غلبه طبیعت گالیله‌ای نه تنها بر فلسفه بلکه بر الهیات و حیات سیاسی و فرهنگی (به همین دلیل بود که علم جای مذهب را گرفت و اروپا پس از آن متعهد شد بقیه دنیا را که پیشتر کلیسا بر آنها ادعا داشت، به سمت و سوی فرهنگ روشنگری ببرد (ماموریتی که شاید ماموریت ادیان الهی و نازل شده از سوی خداوند بود) و سوق دادن جوامع به سوی فرهنگ روشنگری (اصول روشنگری: «حقیقت و قطعیت، امری است جاودانی و ازلی، فراسوی تاریخ و فرهنگ. علوم انسانی با بکارگیری تجربه‌گرایی و عقلانیت، به شناخت ماهیت جهان شمول انسان دست می‌یابد. انسان ماهیت جهان شمول دارد و عینیت برای او کسب شدنی است»).

را بنیان علم‌شناختی و تفاسیر متون دینی قرار داد (در حالی که پوزیتیویسم خود یک سنت فلسفی در فلسفه علم می‌باشد).^۱ این تفکر با تأکید بر مطلق‌های طبیعت به مقابله با دیالکتیک مارکسیستی می‌رفت، و بر استفاده از دستاوردهای علمی نوین در فهم متون دینی تأکید داشت. موضع ضد متافیزیکی پوزیتیویسم، ایشان را چنان خوش آمده بود که در یک اثر خود، بطور مفصل به آیتی اشاره نمودند که مفهوم علمی ۷ آسمان را در خود دارد و (مشابه آثار بازرگان) نشان دادند که دستاوردهای علمی وجود ۷ آسمان (۷ لایه جو) را تأیید می‌نماید. همچنین تعبیر کرسی در قرآن را (به دلیل ۴ پایه داشتن) معادل ۴ نیروی اصلی مکشوفه فیزیکدانان تفسیر نمود.

۲- از نظر نو مجاهدین، مطلق‌های طبیعت که از علم بر می‌آیند مقدس‌اند (درست همانطور که آیات قرآن مقدس‌اند). نومجاهدین نقد یکسان بر دیالکتیک مارکس و حرکت جوهری ملاصدرا نوشتند: «بنیانگذار فلسفه علمی قاطعانه می‌گوید: از نظر دیالکتیک هیچ چیز ثابت و مطلق و مقدس نیست، تنها چیزی که ابدی است تغییر و تحول است، تنها چیزی که ابدیت دارد شدن است. این نظر مارکس مقبول نیست. حال اگر برداشت پیروان کنونی ملاصدرا از مفهوم حرکت جوهری، شدن، و اینکه ذرات جهان لحظه به لحظه زائل و حادث می‌شوند، و نیز در هر لحظه جهان نیست می‌شود و جهان نوی به جای آن می‌نشیند و هر ذره طبیعت در هر لحظه هویت تازه‌ای کسب می‌کند تا بدانجا که هرگز دو ذره در دو زمان یکسان نیستند، به همان معنی باشد که پیش از این از قول مارکس سخن رفت، در این صورت آنچه در مورد ماتریالیسم دیالکتیک گفته شد، درباره آن نیز صادق است» (رستگار، بی‌تا: ۱۷). به این ترتیب به نظر میرسد که ایشان نهایتاً به تفکر پارمنیدس یونانی رسیده بودند.

۳- نومجاهدین بر رئالیسم خام تأکید داشتند و از آنجا به سیانتیسم رسیدند. آنان در حالی ثابت‌های طبیعت را مقدس می‌خواندند که این ثابت‌ها بیان ریاضی - تاریخی معرفت‌های طبیعی ما هستند و همواره در خطر افتادن در باد پای ابطالند: «هدف علم دستیابی به مطلق‌های طبیعت است. هدف ماتریالیسم دیالکتیک رد این مطلق‌هاست. برای یک دانشمند، طبیعت دارای مطلق‌هایی تغییرناپذیر بوده و از این رو مقدس است. شور و شوق وصال بدین

۱ - ادعای مشابه را قائلان مکتب تفکیک دارند و معتقدند نیاز به فلسفه نیست!

مقدسات است که او را معتکف معبد علم (آزمایشگاه، دانشکده و ...) می‌کند»^۱.

۱۰- علم‌شناسی پوپری (آقای دکتر سروش)

۱- دکتر عبدالکریم سروش سال‌ها در لندن زیسته بود و بدلائیل متعدد به کارل پوپر علاقمند شده بود. وی به مطالعه وسیع آثار پوپر همت گماشت و در فرصت‌های مختلف به نشر آرای وی پرداخت. پوپر جزو استثناءها بود، از این نظر که فیلسوف علمی بود که فلسفه علم خود را به حوزه سیاست گسترش داده و دیدگاه خاصی را پیش کشید که به عنوان بزرگترین فیلسوف لیبرالیسم شناخته می‌شد. برآستی غرب سرمایه‌داری از جنبه تئوریک بدلیل تهاجم تئوریک مارکسیسم در تمامی محیط‌های نخبگی در سرتاسر جهان، به حال انفعال افتاده بود و اهمیت تئوری علمی- سیاسی پوپر چنان تحولی محسوب گردید که لقب «سر» را دریافت کرد.

۱- ر.ک: کریم رستگار، تصویر نظم در فیزیک جدید و جهان بینی دیالکتیکی، تهران، امت واحد، بی تا

کتابه (۲) - علم‌شناسی پوپر به روايت دکتر علی پایا

الف: اوتولوژی

- ۱- واقعیتی مستقل از ذهن، زبان و قراردادهای میان آدمیان وجود دارد. جهان یک* = جهان اشیاء مادی، جهان دو** = حالات ذهنی، جهان سه*** = موجوداتی که در دو جهان قبلی نیستند.
- ۲- علم = مجموعه‌ای از حدس‌های تقویت شده
- ۳- نظام‌های باور سنت‌های تاریخی و ... در مقام زمینه‌سازی برای برساختن نظریه، مراتبی یکسان دارند.

ب: اپیستمولوژی

- ۱- شناخت، امری عینی است (عینیت = نقدپذیری)
- ۲- طرد متافیزیک نه ممکن است و نه مطلوب
- (هرچه متافیزیک بیشتر بوده و حامی علمی باشد، دستاوردهای شناختی بیشتری دارد).
- (متافیزیک فیزیکالیستی پوزیتیویستی، برای علم مضر بوده است)
- ۳- برای کشف امر واقع، مستمسکی جز حدس‌ها نداریم
- ۴- شناخت واقعیت (در صورت توفیق) عام، کلی و مستقل از همه پیش زمینه‌ها.
- ۵- بین مقام کشف و داوری تفاوت هست. محصول نهایی هرچه که هست باید با توسل به واقعیت ارزیابی و نقادی شود.
- ۶- سربلند آمدن از نقادی، دلیل بر صدق آن حدس نیست.

ج: روش‌شناسی

- ۱- بر تنوع حدس‌ها افزوده شود (کثرت‌گرایی) (هرچه بر تنوع حدس‌ها افزوده گردد، شانس رسیدن به حدس‌های کارگشا را بیشتر می‌کند)
- ۲- آزمون باید براساس معیارهای عینی (یعنی محک تجربه و تحلیل نظری) باشد.
- ۳- در ادامه فعالیت علمی باید تلاش شود که تاثیر منفی صبغه‌ها از بین برود.

* اعضای جهان یک مستقل از انسان‌ها هستند.

** اشیاء جهان دو وابسته به ذهن تجربه گراست.

*** مانند کلمات، جملات، نظریه‌ها، مساله‌ها، استدلال‌ها، اعداد و اشکال.

۲- عبدالکریم سروش از معبر آراء پوپر، وارد حوزه فلسفه علم گردید و دیدگاه او را (که آقای سعید زیبا کلام آن را «نگاتیویستی» در برابر «پوزیتیویستی» می خوانند) جذب نمود و پس از انقلاب که مسئولیت‌های رسمی متعددی یافته بود، بینش او را بنحو مبسوط مورد بحث قرار داد. با این حال مشکلی در پیش‌رو بود؛ نخست اینکه تفکر پوپر (برخلاف کسانی همچون کوهن که طرفدار انقلاب علمی بودند)، باهرگونه انقلاب، مخالفت می‌ورزید و دوم آنکه تفکر او (برغم برخورداری از نوآوری‌هایی که داشت) با پوزیتیویسم تفاوت خیلی زیادی نشان نمی‌داد. مثلاً با سبک تفکر یا حیث التفاتی (یا چیزی که توسط کوهن، پارادایم خوانده شد) سرسازگاری نداشت و تنها معیار ابطال و قبول، آزمون دانسته می‌شد. برخی که از زمینه‌های فلسفی جامع‌تری برخوردار بودند، همان وقت نسبت به چشم‌انداز کارنامه سروش، نگرانی‌هایی ابراز کردند. به هر حال با سروش و امکانات رسمی که در شورای عالی انقلاب فرهنگی داشت، تحولی در سنت علم‌شناسی فلسفی پدید آمد و ما شاهد آن هستیم که بسط جدیدی (با درس‌ها و آثار ایشان) از این نظر در کشور آغاز گردید.

۳- تفکر پوپری بعداً در غرب با مساهمت برخی متفکران، **عقلانیت نقاد**^۱ نام گرفت و چهره‌هایی همچون استاد بهاء‌الدین خرمشاهی و استاد علی پایا در کشور زحمت زیادی کشیده و در محافل دانشگاهی آن را به عنوان **گفتمان مسلط**، تثبیت نمودند.^۲

تفکر پوپری در سال‌های نخست انقلاب دستمایه خوبی برای نقد مارکسیسم برای آقای دکتر سروش پدید آورد. اساساً در آن سال‌ها هنوز فلسفه علم مارکسیستی به ایران نرسیده بود و مارکسیست‌های ایرانی آمادگی کافی نداشتند که نقدهای پوپری را جواب بدهند. نه آقای طبری چیزی از مباحث فلسفه علم می‌دانست و نه بقیه مارکسیست‌ها. اساساً مارکسیست‌های قدیم از منظر علم‌شناختی عمدتاً پوزیتیویست خام بودند. آقای سروش با استفاده از آرای پوپر در مناظرات با متفکران **حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت**، نقدهای محکمی متوجه

1 - Critical Rationalism

۲- یک وجه ارزنده عقلانیت نقاد ظنی بودن علوم تجربی است. از این منظر، نظریه‌های علم هیچ‌گاه در بوته قبول قرار نمی‌گیرند، بلکه در ایستگاه حدس باقی می‌مانند تا آزمون بعدی از راه برسد (البته پوپر در مناظره بور- انیشتین جانب انیشتین را گرفت و حتی آزمونی را به نفع او پیشنهاد کرد که از طرف انیشتین رد شد) و بنابراین قول به رئالیسم ایشان را باید با این وجه، مورد توجه قرار داد.

آنان نمود و برنده آن مناظره‌ها درآمد.

فلسفه علم مارکسیستی در اصل تحت تاثیر آدورنو، هورکهایمر و دیگران به عنوان مکتب انتقادی در اروپا رشد پیدا کرد و به کمک افرادی چون گوبا و لینکلن، در نهایت صاحب پارادایم پژوهشی هم شد. بعدها باسکار رویکردی را تحت عنوان **رنالیسم استعلایی** برای خود انتخاب کرد و در علوم اجتماعی انسانی عنوان «ناتورالیسم انتقادی» را برگزید که ملهم از مارکسیسم، هرمنوتیک، فمینیسم و هگل‌گرایی است. دکتر پایا معتقد است، که با وجود نقدهای فراوانی که باسکار به پوپر وارد کرده، در موارد متعددی طابق النعل بالنعل از نظرات «عقلانیت نقاد» استفاده کرده است.^۱

۱۱- رنالیسم انتقادی باسکار

۱- این تفکر مربوط به ۱۵ - ۱۰ سال اخیر است که در ایران مطرح گردیده و چندان دامن گستر نیست. ادعا شده است که آراء مارکس با این‌گونه رنالیسم، انطباق دارد. مارکس به دنبال تحلیل انباشت سرمایه و فرآیند تغییر بود. او معتقد بود که وجوه مشاهده‌پذیر جامعه سرمایه‌داری (مانند نوسانات اقتصادی، رشد سرمایه و نابرابری انبوه) تنها برحسب چیزی به نام «شیوه تولید» قابل تبیین است. یعنی مناسبات بین این‌که کالاها چگونه تولید می‌شوند و

۱- هم‌زمان با مطرح شدن آرای پوپر در ایران، سنتی که پوپر به آن تعلق داشت یعنی فلسفه تحلیلی نیز مورد توجه بیشتر قرار گرفت. میدانیم که فلسفه‌ی علم در غرب در دو سنت قرار گرفته است؛ یکی فلسفه زمینه‌گرا یا کانتیتال و دیگری تحلیلی یا آنکلوآمریکن. تفکرات مذکور هر دو منشعب از کانت هستند و همانطور که خواهیم دید اگرچه خاستگاه هر دو در آلمان بوده. تحلیلی‌ها این شانس را داشتند که به آمریکا و انگلیس بروند و بیشتر بر سر زبان‌ها افتادند؛ در حالیکه زمینه‌گرایان در آلمان ماندند و اینک به فلسفه علم قاره‌ای، اتصاف دارند.

فلسفه تحلیلی چیست؟ آنطور که هیلان مشخص نموده، تفکر تحلیلی از «داده‌ها» می‌آغازد، بدین معنی که از بدیهیات اگر باشد، مبنای دکرته است و اگر از داده‌های تجربی باشد، تجربه‌گرایی است. در واقع اندیشه تحلیلی، تحلیلی از مبنای پوزیتیویسم است. سنت تحلیلی از پوپر به بعد با گسست مواجه می‌شود و با آرای کسانی همچون ویتگنشتاین متأخر، بسیار به آرای سنت قاره‌ای تقارب پیدا می‌کند. فیلسوفان سنت تحلیلی از پوپر به بعد (پوپر، ویتگنشتاین متأخر، لاکاتوش، فایرابند، کواهن، ویچ، ون فراس) پسا پوزیتیویسم خوانده می‌شوند. با این حال باید توجه نمود که اشتراکات زیادی بین آنان نیست. در دهه‌ی ۶۰ توجه به فلسفه‌های تحلیلی در ایران رو به گسترش گذاشت و از اواسط دهه ۷۰ این علاقه تبدیل به موجی در قم و حوزه‌ها هم گردید.

چگونه تولید، سازمان‌دهی می‌شود. این شیوه‌ی تولید، چیزی نیست که به‌نحو مستقیم مشاهده‌پذیر باشد. بنابراین از نظر مارکس، اگر شما به‌دنبال این باشید که سرمایه‌داری چگونه کار می‌کند، باید به زیرسطح بنگرید.

رنالیست انتقادی بین تئوری (ایده‌ها) و مشاهدات (واقعیات) که در پوزیتیویسم مطرح است، تمایز آشکاری قایل نیست. در پژوهش پوزیتیویستی تئوری‌ها در برابر مشاهده‌ها، آزمون می‌شوند و آن‌گاه معلوم می‌شود که «صادق» «کاذب» یا جایی بین این دو هستند. در واقع قایل‌اند به این‌که «واقعیات» داور تئوری‌ها هستند، اما رنالیست‌های انتقادی یک چنین جدایی قاطعی را قایل نیستند، زیرا اعتقاد ندارند که «مشاهدات» می‌توانند جدا از «تئوری‌ها» باشند. از نظر ایشان، تمام داده‌ها، تئوری-وابسته^۱ هستند (گاس لینک و همکاران، ۲۰۱۰، ۶۴).

۲-رنالیسم انتقادی، علوم اجتماعی را در زمره علوم می‌داند که با نظام‌های باز سروکار دارند، در حالی‌که علوم طبیعی با نظام‌های بسته، مرتبطاند (ملاک بازبودن، تفسیرپذیری دانسته شده است. هر چه تفسیرپذیری بیشتر باشد، درجه باز بودن آن علم بیشتر است). از منظر رنالیست انتقادی، پیش‌بینی در نظام‌های بسته، میسر است در حالی‌که در مورد نظام‌های باز، چنین نیست.^۱ رنالیسم انتقادی با دیدگاه پارادایمی، سر ناسازگاری دارد و کفایت علمی را برای «صدق»، کافی می‌داند (سایر، ۱۳۸۸: ۸۶). با این حال به‌نظر می‌رسد ذیل

۱ - میدانیم که پژوهش پوزیتیویستی، محدود به روابط بین پدیده‌های مشاهده‌پذیر است. طبق این رویکرد، علم و علم اجتماعی (خوب)، دانش عینی یعنی دانش عاری از هرگونه ارزش را به دست می‌دهد. آنچه صدق علمی را فراهم می‌آورد دلیل تجربی است و نه ارزش‌های ذهنی یا ادله پژوهشگر؛ آزمون یک تئوری، «کار کردن» آن است. شعار رویکرد پوزیتیویستی این است: «واقعیات، خود سخن می‌گویند». اگر چه ما در این دفتر قصد نقد مکاتب را نداریم. با این‌حال، اشکال رنالیسم انتقادی به پوزیتیویسم از جهت این‌که آنها به مکانیسم‌های علی پنهان که مسبب و بانی نظم مشاهده‌پذیرها هستند توجه دارند، اشکال قابل اعتنایی به‌نظر نمی‌رسد. پوزیتیویست‌ها هم که از نسبت میان مشاهده‌پذیرها می‌آغازند دنبال این هستند که به مکانیسم‌های علی در پشت مشاهده‌پذیرها برسند و بنابراین، فرقی از این جهت بین پوزیتیویست‌ها و رنالیست‌ها یا انتقادی وجود ندارد. به‌رغم پوزیتیویست‌ها اگر راهی به روابط درونی و ساختارها (که مورد علاقه رنالیست‌های انتقادی است) باشد، از نسبت میان مشاهده‌پذیرها حاصل می‌آید و از همین معبر است که هویت نظری پیش کشیده می‌شوند.

۱. بنگرید به: آندروسایر، روش در علوم اجتماعی: رویکرد رنالیستی، ترجمه عماد افروغ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸: ۱۵۳-۱۴۳.

عنوان دیگری به پارادایم تن درمی‌دهد: **استدلال‌های ترا تجربی!**^۱ رئالیسم انتقادی در ایران از سال ۱۳۸۰ توسط آقای دکتر عماد افروغ مطرح گردیده و به موجب تفاسیری که ایشان ارائه می‌دهند، این تفکر ابزار مناسبی را برای کار علمی و هم‌چنین فهم و تفسیر متون اسلامی بدست می‌دهد.

۱۲- علم‌شناسی جاودان خرد (دکتر نصر)

۱- با بالا گرفتن عقلانیت نفاذ، و برداشته‌های پوزیتیویستی از آن، تفکر سنت‌گرایی که در پیش از انقلاب اسلامی، توسط دکتر سید حسین نصر از جایگاه انجمن حکمت و فلسفه و انتشار مجله جاودان خرد و فعالیت در دانشگاه صنعتی آریامهر وقت (شریف فعلی) بیشتر با هدف تضعیف مارکسیسم و ارائه جایگزین، مطرح شده بود،^۲ پس از انقلاب با ترجمه آثار جدیدی از نصر^۳ در ایران، دوباره مطرح شد و جایگاهی یافت. مطرح شدن سنت‌گرایی پس از انقلاب، بدون زمینه نبود و مجله **جاودان خرد** نقش بزرگی در این امر داشت. این مجله که در سال ۱۳۵۴ کار خود را آغاز کرده بود در سطح بین‌المللی و به پنج زبان فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی در تمام زمینه‌های مربوط به اندیشه و تفکر اسلامی و ایران باستان و تمدنهای بزرگ سنتی شرق و غرب و یا برخورد و مقایسه‌ی اندیشه‌های شرقی و غربی و یا قدیم و جدید و زمینه‌های مربوط به آن، مانند تصوف و عرفان و تفکر دینی و کلامی و علوم قدیمی و ... مقاله می‌پذیرفت.^۱ چنان که از نام مجله که از کتاب معروف **ابن مسکویه**، فیلسوف و مورخ نامی ایران در قرن چهارم، به همین نام، گرفته شده است (و خود او البته

۱. بنگرید به: تد بتون و یان کرایب، **فلسفه علوم اجتماعی**، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، نشر آگه، ۱۳۸۹: ۲۲۹-۲۳۰.

۲- با اصرار سید حسین نصر بود که نام ملاصدرا، سهروردی و میرداماد بر چند خیابان تهران گذارده شد.

۳- دکتر نصر- و به طور کلی سنت‌گرایان- توجه خاصی به کانت داشتند و به نظر می‌رسد این علاقه به تشابه خرد ناب و خرد عملی کانت با عقل جزئی و عقل کلی مورد نظر سنت‌گرایان باز می‌گردد. این علاقه باعث شد که دکتر نصر به عنوان استاد راهنما از دکتر غلامعلی حداد عادل بخواهد که جزوه **Prologomena** اثر کانت را که وی به زبان عامه برای فهم نظراتش نوشته بود، به زبان فارسی ترجمه نماید. این اثر را دکتر حداد تحت عنوان «**تمهیدات**» ترجمه نمود که برخی این واژه را معادل درستی نخواندند.

۱- نصر با دعوت شخصیت‌های معروفی همچون ایزوتسو و پانوسی، در جلب توجه محافل علمی جهانی موفق محسوب می‌شود.

این نام را از هندوان گرفته بود) برمی آید، هدف اصلی مجله، آن حکمت *خالده‌ای* که همواره اصل الاصول و رکن نخستین تمام تمدنهای بزرگ جهان بوده و فراموشی آن، باعث حیرت و گمراهی و سرگشتگی بشرِ معاصر شده است، مرتبط است.

۲- سنت‌گرایان به خود علم جدید یعنی مثلاً به خود فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، روان‌شناسی، و جامعه‌شناسی جدید، اعتراضی ندارند. اعتراض بزرگ آنان به سیانتیسم^۱ است، و منظور این است که از علم، جهان‌بینی بطلبیم یا به تعبیری دیگر، علم را جهان‌بینی کنیم، یعنی اینکه بخواهیم به مدد علم تصویری کلی و جامع از جهان هستی بسازیم.

۱۳- تحولات پساکانتی در غرب و انعکاس آن در ایران

۱۳-۱- چالش‌های ماربورگ و هایدلبرگ

۱- گفتیم کانت در ایران فیلسوف خوش‌شناسی بوده است زیرا هم در زمان پهلوی، مورد توجه محافل دانشگاهی بود و هم پس از انقلاب (برخی با قطع نظر از جایگاه فلسفی کانت، با توجه به پیشتازی مارکسیسم در محافل علمی و سیاسی ایران، از فلسفه کانت به عنوان «فلسفه بهداشتی» نام می‌بردند!). با این همه، تحولات پساکانتی بویژه در بخش «اروپایی» به شکلی شفاف در ایران مطرح نشد و یا اگر مطرح شد، غیر عمیق و ترجمه‌ای بود. آنچه در واقع در ایران مطرح نشد آن وقایعی بود که از سه دهه پیش از جنگ جهانی اول، در بازخوانی آرای کانت، مورد توجه قرار گرفته بود. فلسفه نقدی کانت (در تفاسیر گوناگون) نکته‌ای مهم را پیش می‌کشید: دوگانگی بین یک جهان فی نفسه که در اخلاق، آزادی، زیبایی‌شناسی و وحدت خود مفروض بوده و یک جهان ادراک پذیر و دانستنی که فنومنی است.

این تمایز گاهی به صورت تفاوت موضوع دو رشته (علوم طبیعی و علوم انسانی) خود را عیان ساخته و گاهی نیز برحسب تفاوت گرایش ما به دو دامنه مشخص، خود را آشکار می‌نموده است. وفق دیدگاه اخیر، در علوم طبیعی ما به اوبژه‌های تجربی می‌پردازیم که مقتضای قوانین کلی هستند،^۱ در حالی که در سپهر فرهنگی، گرایش ما به گزاره‌های معنادار

1 - Scientism

۱- به عبارت دیگر کانت معتقد بود که ما جهان را از معبر مقولات بی‌زمان و کلی، تفسیر نمی‌کنیم. از این دیدگاه فهم انسان در هر حال تفسیری است و این تفسیر را در ضمن پارادایم‌های گوناگون به انجام می‌رساند.

مشخصی که مرتبط به ارزش‌ها هستند، می‌باشد. علاوه بر این، ویژگی متمایز اوبژه‌های فرهنگی (به عنوان معانی پیچیده)، اقتضاء دارد که صورت متفاوتی از فهم - که قابل تقلیل به ادراک حسی متداول در روش علوم تجربی نیست - مطرح گردد.

علاوه بر موضوع چالشی فوق، چالش دیگری در کار بود که به روش فلسفی کانت برمی‌گشت. برخی (هم چون دیلتای که اگرچه در زمره نوکانتی‌ها نبود اما به مراتب بیشتر از آن‌ها بدان اشتغال داشت)، به این اندیشه فرو رفتند که *علوم انسانی و تاریخی را مستقل از علوم طبیعی، تأسیس نمایند*؛ این در حالی است که با دفاع فلسفی محکمی که کانت از علوم طبیعی کرده بود، مشخص نبود تا چه اندازه این تأسیس را می‌شد با آرای کانت سازگار نشان داد.

۲- نوکانتی‌های نخستین در تعاقب کانت نظرشان این بود که «علم خوب»^۱ به معنای «تئوری خوب» است. و تئوری خوب چیزی است که خالی از هر گونه مداخله‌ی اعمال آگاهی انسان باشد. به این ترتیب، تئوری خوب چیزی است که به‌نحو مشاهدتی، کامیاب باشد و در توضیح آن می‌گفتند: «این کامیابی در مشاهده، باز نمود صدق عینی است»؛ یعنی در آن از ارزش، روانشناسی، تاریخ و فرهنگ خبری نیست و صرفاً صدق عینی است. (البته تئوری کوانتومی و مباحث «درهم‌تنیدگی»^۲، «عدم قطعیت» و «مکملیت» با این دیدگاه نوکانتی‌ها به جدال درآمد و لذا نوکانتی‌ها (به ویژه به دلیل چرخش‌هایی که نسبت به قواعد نیوتونی پدید آمده بود)، مجبور شده بودند نقش شهود (زمان و مکان) را به نفع مفاهیم، کم اهمیت‌تر بگیرند).

۳- این چنین بود که نوکانتی‌ها به دو جریان ماربورگ^۱ و هایدلبرگ (یا مکتب جنوب غربی یا *بادن*)^۲ تقسیم گردیدند. *هرمان کوهن*^۳، *پاول ناتورپ*^۴ و *ارنست کاسیرر*^۱ در زمره چهره‌های

1 . Good Science

2 . Entanglement

1 . Marburg

2 . Baden

3 . Hermann Cohen

4 . Paul Natrop

سرشناس مکتب ماربورگ بودند که تمرکزشان روی علوم طبیعی بود و این علوم را به‌مثابه دانش کلی می‌دیدند. ^۲ **ویندل‌باند** و ^۳ **وریکرت** جزو سران هایدلبرگ شناخته می‌شدند و تمرکزشان روی علوم اجتماعی و انسانی بود. مکاتب نوکانتی، تأثیرات مستدامی بر تفکر فلسفی بعد از خود داشتند. در واقع نخستین ژرف کاوی در معانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، مرهون تلاش‌های نوکانتی‌هاست. ناتورپ، تأثیر خوبی بر پدیدارشناسی از طریق مباحثه با هوسرل گذارد. مباحثات معروف کاسیرر با هایدگر در داووس، هنوز یکی از متون مهم فلسفی غرب دانسته می‌شود. در ضمن این بحث (که به تفسیر کانت اختصاص داشت) بود که هایدگر براهین خود را مبتنی بر پیش قدمی کانت در پدیدارشناسی و تحلیل اگزیستانسیال - اونتولوژیکال از انسان، ارائه نمود.

الهیات مکتب ماربورگ بر روی معرفت‌شناسی و منطق، با این فلسفه سیاسی که آینده جامعه انسانی را وابسته به یک فرهنگ کلی مبتنی بر علوم طبیعی می‌دانست، تأکید فراوانی کرد، در حالی که مکتب هایدلبرگ (یا جنوب غربی) بر فرهنگ و ارزش تمرکز می‌نمود. مضافاً دغدغه‌های مکتب اخیر در مورد محدودیت‌های ادراک، شدیداً بر جنبش ضد پوزیتیویستی - به‌ویژه در آثار گئورگ زیمل^۴ - تأثیر گذارد. **نوکانتی‌های ماربورگ در اصل نیای فلسفی سنت تحلیلی - تجربی فلسفه‌ی علم** محسوب می‌گردند که از دهه ۱۹۳۰ با خروج از آلمان پایه‌گذاری شد و گرایش اصلی‌شان علوم طبیعی بود. مکتب نوکانتی جنوب غربی، در آلمان ماندند و آثار آنها در آمریکا تحت عنوان «**فلسفه‌ی اروپایی**» یا «**فلسفه علم قاره‌ای**» خوانده شد و سبب بسط پدیدارشناسی، فلسفه‌های اگزیستانس و هرمنوتیک شد و ابزارهایی مفید برای مطالعه علوم انسانی فراهم گردید.

با مهاجرت دسته اول (ماربورگی‌ها) به دانشگاه‌های آمریکا و بریتانیا، در این دانشگاه‌ها احساس عقلانیت، سیاست و فناوری علوم طبیعی (به‌مثابه الگوی گونه‌ای از دانش بشری که

-
- 1 . Ernest Cassirer
 - 2 . Wilhelm Windelband
 - 3 . Heinrich Rickert
 - 4 . Georg Simmel

توانمندی خود را در پیروزی نظامی و توفیقات پیامدهای جنگ سرد، نشان داد) تعمیق پیدا کرد. بنابراین نباید از این امر تعجب کرد که چرا پس از جنگ دوم جهانی، تفکر مکتب هایدلبرگ، خیلی دیر به سواحل بریتانیا و آمریکا رسید. این داستان، دلیل این را که چرا یک خلیج عمیق بین متفکران پدیدارشناسی (که قایل به فرهنگ‌های محلی هستند) و پیروان مکتب ماربورگ (که قایل به یک فرهنگ جهانی مبتنی بر فلسفه‌ی تحلیلی - تجربی می‌باشند) وجود دارد را، توضیح می‌دهد. از نقطه نظر فلسفی، این دو، وظیفه‌ی فلسفه را نیز متفاوت می‌بینند. در واقع این دو، نه فقط کار خود را در سکوه‌های کاملاً متفاوت (از نظر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی)، به انجام می‌رسانند بلکه از نظر فرهنگی و زبانی، در جهان‌های متفاوت زندگی می‌کنند.^۱

۱۳-۲- ویژگی‌های دو مکتب ماربورگ و هایدلبرگ

ویژگی‌های مکتب ماربورگ (هرمان کوهن، پل ناتورپ و ارنست کاسیرر) به عنوان پایه‌گذاران سنت تحلیلی از این قرار است:

الف) منطق‌گرا و در مسیر علوم طبیعی (دقیقه) هستند.

ب) قویاً بر عقل نظری متکی‌اند و همه چیز را به قوانین منطقی خرد ناب باز می‌گردانند = ایدئالیسم منطقی (Panlogism)

ت) مقولات، قواعد و دیدگاه‌هایی پیشینی هستند (مستقل از تجربه) که ارزش حقیقت احکام را تعیین می‌کنند. حکم حقیقی و عینی آن است که با مقولات، سازگار باشد و کاذب است

۷۰. تفاوت این دو نحله را در حوزه سیاست می‌توان مقایسه کرد. فیلسوفان تحلیلی، کار را از مفهوم شناسی آغاز کرده و سعی می‌کنند فلسفه خود را بر تفسیر خاصی از انسان، مبتنی کنند. مبنای کار لیبرال‌ها می‌باشد. به طور مثال، راولز اصول عدالت خود را در مقابل سودگرایی و شهودگرایی قرار می‌دهد و با مطرح کردن «پرده جهل»، اصول عدالت عامی را استخراج می‌کند. این رویکرد، نقطه مقابل **تیلور** است که زمینه‌گراست. تیلور معتقد است که انسان موجودی دیالوژیکال است و محدود به زمان و مکان خاص است. والتزر (Michael Walzer) هم معتقد است که وقتی از محدوده‌های عدالت و آزادی می‌پرسیم، باید از «زمینه» خاص زمانی و مکانی سخن بگوییم؛ پس **فلسفه سیاسی عام برای تمام بشر نداریم**. والتزر در کتاب **سپهرهای عدالت** می‌گوید: «ما عدالت را حالا و این جا - آمریکا - (Here and Now) می‌خواهیم و راجع به ملاک‌های آن بحث می‌کنیم» (بنگرید به علیرضا حسینی بهشتی، روش شناسی در حوزه اندیشه سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۹، ۱۳۷۷).

هنگامی که در تناقض با مقولات باشد. مقولات، شرط شناخت‌اند و بدون آن شناخت نیست، اگرچه تفکر هست.

ویژگی‌های مکتب هایدلبرگ (ویندلبانند، ریکرت، گئورک زیمل و لاسک) بعنوان پایه‌گذاران سنت اروپایی (قاره‌ای) از این قرار است:

(الف) در مسیر علوم طبیعی حرکت نمی‌کردند (کوشش در مبارزه با پوزیتیویسم)، بلکه از فرهنگ انسانی شروع می‌کردند.

(ب) برایشان نقد عقل عملی بیشتر محل توجه و مراجعه بوده است.

(پ) دنبال تفاوت پیشینی‌های علوم تجربی و علوم انسانی بوده‌اند.

(ت) تفاوت میان این دو دسته علوم طبیعی و اجتماعی را در روش می‌دانستند نه در موضوع (دیلتای معتقد بود این دو به لحاظ موضوع باهم متفاوتند. در علوم اجتماعی، واقعیت‌های اجتماعی توسط انسان ساخته می‌شوند).

(ث) علوم طبیعی اگر قانون‌گذار و جهان‌روایند، علوم انسانی اندیشه‌نگارند و فرد ساز (هایدلبرگی‌ها دنبال قوانین تعمیمی نیستند).

(ج) با انحلال هستی در منطق مخالفند بدین معنی که قوانین منطقی، بنیاد هستی عینی را تشکیل نمی‌دهد، بلکه ارزش‌ها چنین می‌کنند. آنها از آنجا به پلورالیسم معرفت‌شناختی می‌رسند.

گفتنی است ریکرت، مکتب ماربورگ را متهم می‌کرد که گزینشی برخورد می‌کند و بسیاری از داده‌های عناصر را کنار می‌گذارد و آنهایی را بر می‌گزیند که با مقولاتی جفت‌و جورند که برای حل وظیفه‌تئوریک ما مناسبند (ریکرت دنبال اتحاد نظریه دانش بود که ضمن قبول تفاوت بین روح و طبیعت، بر این شکاف غلبه کند).^۱

۱۳-۳- ارزش‌شناسی ریکرت و ویندلبانند

۱- از دیدگاه ریکرت (شاگرد ویندلبانند)، پیشرفت بنیادین در علوم فرهنگی- با توجه به عینیت آنها، کلیت آنها و انتظام آنها در یک ساختواره منسجم- وابسته به پیشرفت در بسط

۱- برای آشنایی بیشتر با چگونگی شکل‌گیری دو جریان مهم پساکانتی بنگرید به: محمد حسین ملاپری، فلسفه علم

یک مفهوم عینی و مفصل‌بندی شده‌ی منظم از فرهنگ است؛ به عبارت دیگر وابسته است به رویکرد به یک دانش از ارزش مبتنی بر ساختواره‌ای از ارزش‌های معتبر. ریکرت از پیوند دو قلمرو واقعیت و ارزش سخن می‌گفت که توسط قلمرو عنصر سوم انجام می‌پذیرد که از هر دو متفاوت است و تابع شکل‌بندی‌های معناست و فرهنگ به این قلمرو تعلق دارد.

۲- ویندلبانند از مهمترین فلاسفه و از روسای مکتب هایدلبرگ و از نوادر نوکاتی‌های آن دوران است که شاگردان مهمی مثل ریکرت و ادموند هوسرل تربیت کرده و در مباحث فلسفه ارزش از صاحب‌نظران مهم آن دوران بوده است. **اهمیت ویندلبانند در صدر پیدایش مباحث ارزش‌شناسی عمومی در دو چیز است:**

اول) در جمع‌بندی علل پیدایش این بحث و ارزیابی جریان‌های آغازین این بحث در زمانه خود؛

دوم) تحلیل و موضع‌گیری خود او در بحث ارزش‌ها به نحو عام و در حوزه ارزش‌های خاص (مثل ارزش‌های اخلاقی، زیبایی‌شناسی، و دین).

۳- ویندلبانند بحث ارزش را در قرن نوزدهم یک ضرورت تاریخی دانسته و معتقد است که بروز اندیشه‌هایی نظیر ولنتاریسم، و اندیشه‌های تکاملی در دو شکل تاریخی و طبیعی، و وضعیت تغییر شکل سریع اوضاع و احوال زندگی در جامعه غربی باعث شد تا نهضتی در بین متفکران اعم از تومیست‌ها و فلاسفه برای بررسی و تجدید نظر در ارزش‌ها رخ دهد. ویندلبانند این نهضت را نهضت «ارزشیابی مجدد همه ارزش‌ها» نامیده است.

ویندلبانند در بخش پایانی بحث خود می‌گوید که انسان همانطور که در شناخت و عقل‌نظری دچار تعارضات و موقعیت‌های جدلی‌الطرفین است، اگر ملاک عالم واقعیت خارجی یعنی ساحت تجربه واقعی باشد، بدون تردید در مقام حیات و زندگی ارزشی نیز همچنین دچار تعارض است. از این حیث اگر بخواهیم ارزش‌ها را در مقام واقعیت لحاظ کنیم و ببینیم که آیا واقعیت دارند یا نه و آیا آرمان‌ها و اغراض ارزشی ما در واقعیت تحقق می‌یابند یا نه، باید گفت که کل حیات و زندگی ارزشی ما مملو است از ارزش‌های تحقق نیافته و حتی غیر قابل تحقق، نه فقط در مورد آرمان‌های ارزشی واقعی بلکه در مورد ارزش‌های مربوط به خود واقعیت؛ نه فقط در مورد انسان‌ها بلکه در مورد همه امور و اشیاء واقعی. لذا حتی در هر ارزشیابی‌ای، همواره حضور این تعارضات را می‌بینیم، بخصوص که اعمال معیارهایی که

به ما امکان نسبت دادن ارزش‌ها را به امور و اشیاء می‌دهند، در مقام اجرا تعارض آلود است. ویندل‌باند از اینجا به موضع کانتی باز می‌گردد که چون اینها در مقام واقعیت تجربی تعارض آلود می‌شوند پس باید به تفکیک نرم‌ها از واقعیات قائل شد، یعنی بین باید و هست تمییز داد؛ و در نتیجه ویندل‌باند به تفکیک ساحت ارزش از ساحت واقعیت قائل می‌شود، اما نه چنان که مشهور قائلین به تفکیک می‌گویند، یعنی به خاطر آن که منطقاً بین آن دو ارتباط نیست، بلکه به خاطر آن که نرم‌های ارزشی را از تعارض آلوده بودن در آوریم.^۱

۱۴- هوسرل و بحران علم اروپایی

هوسرل در زمانه‌ای می‌زیست که بیش از هر زمان دیگر، فیلسوفان را متوجه چرایی فجایع جنگ‌های جهانی اول و دوم نمود. هوسرل در شرایطی دست به تحریر کتاب «بحران علوم اروپایی» زد که شکست آلمان، بدبینی و حتی نفرت نسبت به علم و تکنولوژی پدید آورده بود، در میان فیزیکدان‌ها، سرخوردگی پدید آمده بود، ادبیات بحران، همه جا را گرفته بود و بحران اخلاقی و علمی، اخلاقی و فرهنگی آشکارا احساس می‌شد. هوسرل در کتاب «بحران علوم اروپایی» به دو سؤال محورین می‌پردازد:

الف) آیا با توجه به موفقیت‌های روز افزون علوم جدید، می‌شود از بحران علم سخن گفت؟

ب) معنای علوم برای وجود بشر و پرسش از معنای زندگی بشر چیست؟

چرا علم اروپایی در بحران است؟ هوسرل این بحران را به دلایل زیر می‌داند:

الف) حاصل فروکاستن ایده علم به امر واقع (پوزیتیویسم)

ب) اگر علم هرآنچه به طور عینی تاسیس می‌شود، حقیقت بدانند، پس هم خودش و هم خود جهان می‌تواند بی‌معنا شود (زیرا علم عینی و عینیت یعنی انتزاع هرآنچه سوژکتیو است).

پ) علوم صرفاً مشغول به امر واقع و مردمانی صرفاً مشغول به امر واقع می‌سازد.

ت) علوم پوزیتیو درباره نیازهای حیاتی بشر و مسئله معنایابی و معنای کل، وجود او را نادیده می‌گیرند.

ث) علم جدید، پرسش‌های قطعی بشر را انکار می‌کند. پرسش‌هایی که باید در کانون علم

۱- برای آشنایی بیشتر در آرای ارزش ویندل‌باند و ریکرت بنگرید به: محمود خاتمی، مدخل فلسفه ارزش، تهران، نشر

باشد و حذف آنها باعث بحران می‌شود. علم حقیقی از دیدگاه هوسرل علمی است که قادر به صدور احکام حقیقی درباره بشر و آزادی‌اش در جهان پیرامونی او باشد.

ج) پرسش‌های خاص انسان همیشه از ورود قلمرو علم، منع نشده بود. نسبت ذاتی‌شان با حتی علوم طبیعی (که انسان موضوع آن نیست) نادیده نبود. مادام که این وضع ادامه داشت، علم هنوز می‌توانست ادعا کند که نقش عمده‌ای در شکل جدید دادن به بشر اروپایی که با رنسانس آغاز شده بود، دارد.

چ) موفقیت‌های نظری علوم طبیعی، خود الگوی داوری علم شد و سوژه به مثابه اوبژه‌ای مشابه اوبژه‌های طبیعت توصیف شد.

ح) این بحران عامل اصلی غفلت از ارزش‌های انسانی زیست‌جهان بوده و آشکار کننده آسیب‌پذیری اروپا در قبال فاشیسم، نژادپرستی و ... نیز هست^۱ (بایچ، ۲۰۰۷: ۵۴۹)

از دیدگاه هوسرل، **لايه‌های بحران علم اروپایی** چنین است:

الف) بحران درون معنای علم: از دست رفتن معنای علم برای دانشمندان دغدغه نیست.

ب) بحران بیرونی معنای علم: فاصله گرفتن رو به تزايد علم از پرسش‌های اساسی زندگی بشر (معنای علم برای زندگی بشر، بدیهی و آشکار نیست) عینی‌گرایی منتهی به بی‌ارزش شدن پرسش‌های مربوط به زندگی شده است و علم فقط فراهم آورنده رفاه تکنیکی و شکاکیت کامل بشر می‌شود.

هوسرل، علم گالیله‌ای را به مثابه بنیاد بحران چنین شرح می‌دهد: گالیله با تمایز بین ویژگی‌های اولیه و ثانویه، امر قابل اندازه‌گیری را در جایگاه ممتاز قرار داد. و **واقعی عبارت شد از امر قابل اندازه‌گیری و باقی مانده ی سوپژکتیو «معنا»، «ارزش»، «ذهن» یا «روح» به دامنه غیرواقعی فروکاسته شد.** مضافاً پوزیتویسم برخوردار از هسته‌ای فلسفی است که همانا «علم گالیله‌ای» و اساس بحران را می‌سازد. باید توجه نمود که نقد هوسرل، دشمنی با علم نیست. او خود ریاضیدان بود. نقد او **اغراق علم در فهم** است. از جمله نقد از عینی‌گرایی (عینی‌گرایی = تلاش برای تعریف واقعیت برحسب آنچه مستقل از سوپژکتیویته و

۱- توجه داشته باشیم که علم اروپایی مورد نظر هوسرل، اشاره به جغرافیای خاص ندارد.

تاثیر اجتماعی و تاریخی وجود دارد). از نظر او علم گالیله‌ای نمی‌تواند توصیف مطلقی از واقعیت ارائه بدهد. هوسرل با نقد علم گالیله‌ای، به **علم بنیادین** می‌رسد که علم را همراه با یکی از امکانات وسیع‌ترش در نظر می‌گیرد که همان تجربه‌ی زیسته باشد. (بایج، ۲۰۰۷: ۵۴۹) شناخت از هوسرل در محافل علمی و دانشگاهی ایران، بیشتر متوقف در مرحله ترجمه است و بغیر از مواردی معدود چندان شاهد نقد و بررسی و هم سخنی با آرای او نیستیم.

۱۵- جنگ‌های علم در غرب

قوی‌تر شدن سنت قاره‌ای فلسفه علم (بوژه پدیدارشناسی هرمنوتیک) و توجه بیشتر به نظرات کوهن در خصوص هسته هرمنوتیکی (یا پارادایم)، جریان‌های تحلیلی - پوزیتویستی را به واکنش وا داشت و جنگ‌های علم در غرب یک نمونه از این واکنش‌هاست. در واقع جنگ‌های علم از یک رشته جدال‌های فلسفی و علمی بین دو گروه بر سر ماهیت تئوری علمی بود که در سال‌های دهه ۱۹۸۰ در آمریکا و اروپا به وقوع پیوست و در ایران مورد توجه قرار نگرفت. یک طرف، عینیت‌باوری را زیر سؤال می‌برد و طرف مقابل نیز قایل به این بود که دانش علمی عینی، واقعی است.

رورتی^۱ می‌گوید: «رسانه‌ها این طور تبلیغ کردند که یک طرف دعوا (از قبیل ویلسون^۲ و گروس^۳) خواستار بسط الگوی علوم طبیعی به فعالیت‌های انسانی بوده و عمیقاً به فیلسوفان علم (از قبیل لاتور^۱ و کوهن^۲) - که چالش بین تئوری‌های علمی را به همان نحو فیصله می‌دادند که چالش بین عقاید سیاسی و اخلاقی را - مظنون بودند. سروصدای آنان در مورد این که علوم طبیعی از یک رابطه خاص با واقعیت برخوردار است، به یک باره با «حقه سوکال»^۳ گره خورد و تشدید شد». شخصی به نام سوکال^۳ مقاله‌ای با لحن و ادبیات پسامدرنی نوشت

1 .Richard Rorty

2 . E. O. Wilson

3 . Paul Gross

1 . Bruno Latour

2 . Thomas Kuhn

3 . Alan Sokal

و در مجله *سوشال تکست*^۱ به چاپ رساند اما بلافاصله در رسانه‌ها اعلام کرد که مقاله وی در *سوشال تکست*، در اصل یک مشت اباطیل بوده و فقط ظاهر فیلسوفانه داشته و به قصد تخریب کسانی نگاشته شده که رئالیسم علمی را زیر سؤال می‌بردند.

رورتی در مورد طرفین این تخاصم می‌افزاید: «آدم‌های بد - به زعم سوکال - کسانی بودند که تحت تأثیر فوکو، هایدگر و دریدا قرار داشتند که نه فقط مفاهیم اعتباری را بر ساخته جامعه می‌دانستند بلکه کوارک‌ها و ژن‌ها نیز؛ آدم‌های خوب را نیز کسانی می‌دانستند که مدل علوم طبیعی را برای علوم اجتماعی و انسانی، مناسب و بسنده می‌دانستند!» (رورتی، ۱۹۷۹، ۱۲۱).

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که جدال بر سر یکی از همان موضوعاتی بود که جریان‌های نوکانتی بر سر آن به دو مکتب ماربورگ هایدلبرگ تقسیم شدند. به عبارت دیگر جنگ‌های علم، نسخه‌ای ساختگی (به تعبیر رورتی) بود تا آن نزاع ریشه‌ای که بین فلسفه علم تحلیلی و فلسفه‌های علم رقیب بود را به جدال بین عقلاً از یک طرف و پست مدرن‌ها از طرف دیگر فرو بکاهد و پرونده پست مدرن‌ها را در هم بیچد! اگرچه پرونده جنگ‌های علم - حداقل در ظاهر - جمع شد اما می‌توان گفت که یک حاصل نیکو داشت و آن ارتقاء جایگاه زمینه‌گرایی در خصوص قول به فرونتیک بودن علوم اجتماعی است؛ این در حالی است که جدال اصلی (که بین نوکانتی‌ها بود) هم چنان در قالب جدال فلسفه‌های علم، تداوم یافت.

۱۶ - نخستین تلاش برای بازخوانی علم‌شناسی صدرایی در ایران

در سال ۱۳۹۳ شاهد انتشار حاصل نخستین کوشش برای فهم علم‌شناسی صدرالمتألهین در ایران هستیم که توسط آقای محمد بیدهدندی دانشیار دانشگاه اصفهان به انجام رسید.^۱ بیدهدندی می‌گوید: «حکمت متعالیه با الهام از آموزه‌های قرآن کریم و سخنان معصومین علیهم‌السلام و به پشتوانه فلسفه مشاء و اشراق و همچنین عرفان و کلام اسلامی توانسته است نوآوری‌هایی در حوزه وجودشناسی و انسان‌شناسی و روش‌شناسی ارائه کند که چنانچه به

1 . Social Text

۱ - برای آشنایی بیشتر بنگرید به: محمد بیدهدندی، درآمدی بر فلسفه علم وجودی ملاصدرا، فصلنامه راهبرد، شماره ۷ تابستان ۱۳۹۳

درستی تبیین شود می‌تواند منجر به جهان بینی‌ای شود که بواسطه آن بتوان نظریه‌هایی علمی موجود را توجیه و تبیین و حتی مبنای ایجاد نظریه‌های بزرگ علمی قرار داد. بررسی مفاهیمی از قبیل هرم انتولوژیک صدرایی، ماهیت علم، تأویل به مثابه یک روش، نحوه عبور از ظواهر به بواطن امور، تبیین نسبت انسان و جهان و بازتعریف مفهوم انسان و حقیقت و نسبت آن دو به‌ویژه براساس دو اصل حرکت جوهری و اتحاد عالم و معلوم نوعی خاص از علم‌شناسی را نشان می‌دهد که به کلی با منطق تک‌گفتاری دگماتیسم و هم‌چنین شکاکیت ناشی از هر منوتیک جدید متفاوت است، توجه به اصل تشکیک در وجودشناسی صدرایی و مساوقت علم با وجود و بهره‌مندی از تأویل به مثابه یک «روش» در شناخت لایه‌های مختلف یک شی و حذف شکاف بین عالم و معلوم (انسان و جهان)، مجوز فهم‌های متعدد و مختلف از حقیقت واحد را به گونه‌ای فراهم می‌آورد که برخلاف فلسفه‌های علم رایج به شکاکیت و نسبت مذموم منتهی نمی‌گردد.^۱ (بیدهندی، ۱۳۹۳: ۲۶۷)

فرجامینه: جمع‌بندی

۱- وقتی از تاریخ علم سخن می‌گوییم، دو گونه مفهوم را از آن مراد می‌کنیم: تاریخ کلاسیک علم (که وقایع نگارانه است و در قالب «تاریخ - رمان»، وقایع و احوال دانشمندان را مورد بررسی قرار می‌دهد) و تاریخ علم‌شناسی که نهاد علم را پدیده‌ای اجتماعی دانسته و متأثر از نهادهای اجتماعی از جمله: دین، الهیات و... به بررسی آن می‌پردازد.

۲- اسلام، از ابتدای ظهور نشان داد که گفتمان‌ساز است و دامنه گفتمان‌های آن تمامی حوزه‌ها را (از علم گرفته تا قدرت) در بر می‌گیرد.

۳- در دوره طلایی تاریخ اسلام، گفتمان علم‌شناختی دارای ویژگی‌های زیر بوده است:
الف- علوم و فلسفه وارده از سرزمین‌های غیر اسلامی یا تازه مسلمان شده (از قبیل یونان و ایران)، ضاله بحساب نمی‌آیند.

ب- فلسفه در فهم اسلام و جهانی کردن آن تاثیرگذار است.

۱ - به جهت اجتناب از اطاله کلام، موضوع علم دینی در ایران، قایلان و طبقه‌بندی مناظرات در اینجا ارائه نگردید. علاقمند

بنگردند به: محمد حسین ملایری، محل‌های نزاع در بحث علم دینی، تهران، پنگان، ۱۳۹۷

پ- می‌توان فلسفه و علوم بشری را اخذ و در پرتو آموزه‌های دینی، آنها را رشادت بخشید.
ت- پژوهشهای تجربی در علوم طبیعی پسندیده است.

ث- انتقاد حتی از علمای دین و بحث و گفتگو در زمینه‌های یزدان‌شناختی و فقه، آزاد و مجاز و فاقد هرگونه زمینه تکفیر و تخفیف است. تفتیش عقاید، اساساً مطرح نیست.

ج- قول به دخل امور عجیبه و غیبیه در امور یومیه، بسیار اندک و در اقلیت بوده است.
چ- تفکر اعتزالی بدون مزاحمتی، مطرح است و نکوهیده نیست.

ح- تأکید بر «تجربه» (که دانشمندان مسلمان این دوره خیلی بیش از یونانیان، به آن اهتمام ورزیدند).

دوره طلایی اسلام تا قرن ۱۳ میلادی ادامه یافت و سپس فرو خفت؛ پیش از آنکه رنسانس اروپا از راه برسد. از ابتدای دوران انحطاط، نوعی زوال علمی در جهان اسلامی آن روزگار پدید آمد. مشخصه این افول، کاهش تعداد متفکرین و دانشمندان، کاهش کتب و رساله‌های جدید حاوی نوآوری و یکسان شدن اندیشه‌هاست.

۴-گفتمان علم‌شناسی دوران انحطاط دارای زمینه‌ها و ویژگی‌های زیر بوده است:

الف- باب اجتهاد در فرق سنی (به بهانه بسنده بودن فقه موجود و مخالفت با التقاط)، تحت فشار قدرت‌های نظیر متوکل عباسی از نیمه دوم قرن سوم هجری بسته شد و زمینه مهمی در تنزیل جایگاه علم آن دوره پدید آورد.

ب- تحدید وظیفه دانشمند مسلمان به تلخیص و حاشیه‌نویسی و امانتداری
پ- تعطیل مناظره

ت- رشد جمعیت‌های اهل حدیث بمنابۀ بزرگترین گروه فشار

ث- رواج تفکر و اتهام الحادو زندقه نسبت به فلاسفه و متکلمین اعتزالی و مهاجرت دانشمندان اهل ذمه

ج- رشد جمعیت‌های اشعری و فشار و محاکمه معتزله

چ- مداخله قدرت بنفع اهل حدیث (سلفیه) و اشاعره و کتاب سوزی.

ح- بسط احادیث ضعیف (منشاء و سند)

خ- شکل‌گیری سامانه تعلیم و تربیت جزم‌گرا (بیت الحکمه) با تئوری‌های خواجه نظام الملک و فلسفه ستیزی‌های نوابغی همچون محمد غزالی.

د- اعتبار بخشی و حرمت نهادی به فقه دانان و بی اعتبار کردن علم
 ذ- علم را می‌نکوهیدند چون به ماده‌گرایی انجامید و فلسفه را نیز چون به کفر.
 می‌توان تحلیل اقبال لاهوری را در خصوص کانونی‌ترین عامل شکل‌گیری شکست علم در
 تمدن اسلامی پذیرفت: **تعطیل اجتهاد**^۱.

۵- صفویه فرصتی تاریخی بود که در ایران پدید آمد و اثری دیرپا در جامعه برجای گذارد.
 احیای ایران در دوران صفوی، رشد اقتصادی شگفت‌انگیز، مدیریت استراتژیک قوی، هویت
 یابی ایرانی شیعه، تاب‌آوری باور نکردنی در مقابل امپراطوری عثمانی (برغم فراز و
 نشیب‌های سلسله صفوی) در زمره دستاوردهای این دوران دانسته می‌شود. با این حال
 سومین جریان تحجرگرایی (اخباری‌گری) آفت این حکومت گردید و طومار این سلسله را
 درهم پیچید. اخباری‌گری، بتمامه (آنطور که شهید مطهری بیان می‌دارند) قابل به تعطیل عقل
 بود، راه فهم قرآن را صرفاً روایات می‌دانست و هرگونه طبقه‌بندی روایات را هم محکوم
 می‌کرد. محمدامین استرآبادی^۱ در گسترش این تفکر در آن دوران، نقش بسزایی داشته است.
 در واقع باید گفت اخباری‌گری، بازتولید تفکر اهل حدیث سلفی میان شیعیان است (ظاهراً
 میان‌روی‌های علامه مجلسی با هدف تقریب دو طرف، افاقه چندانی نداشته است).
 ۶- مشابه وضعیتی که در مورد عباسیان و قرابت فکری و عملی آنها با اهل حدیث و اشاعره
 شاهد بودیم، در سلاطین صفوی نیز شاهد هستیم که یکباره توجه همه جانبه به احادیث اوج

۱ - از جنبه معرفت‌شناختی، اهل حدیث، اخباریون و سلفیه و ظاهریه، پوزیتیویست بوده و نسب به ارسطو می‌برند؛ بدین معنی که قایلند به اینکه ذهن انسان در فرایند معرفت، همچون آئینه عمل می‌کند و منفعل است. آنان با اعتقاد به نظریه مطابقت صدق (Adequatio)، وصول به صدق را به همین دلیل بسیار آسان می‌دانند. سید قطب در این باره می‌گوید: «در صورت وجود نص، اجتهاد روا نمی‌باشد، اما جایی که نص نباشد، مسأله اجتهاد پیش می‌آید که آن هم طبق اصول و شیوه‌های نص صورت می‌گیرد». (به نقل از ابوزید، ۱۳۸۳: ۱۴۶). در این رویکرد ذهن چنان پاک و صاف است که می‌تواند خیلی آسان و فوری به منظور نظر شارع دست یابد (آنهم از پس قرن‌ها زمان). در حالی که ذهن با اتکاء به پیش فهم‌های خود به متن مراجعه می‌کند و در هر حال «تفسیر» روی می‌دهد و جایگاه وجودی من مفسر، در عمق معرفت و تفسیر او، ایفای نقش می‌کند. تحت هیچ شرایطی اجتهاد تعطیل بردار نیست و مزیت و اعتلای تفسیر معصوم از متن بدلیل جایگاه وجودی او، معصوم می‌باشد.

۱- که تحت تاثیر محمداسترآبادی و او هم تحت تاثیر اهل حدیث و اشاعره مکه و مدینه بود.

می‌گیرد. آنان نیاز به یک ایدئولوژی جهت استقلال کشور و حفظ وحدت ملی داشتند که یقیناً در محبت علی^(ع) و اولاد او و اطاعت محض از کلام معصوم، تامین می‌شد و لذا در اینجا اخباریان مفید می‌شدند (بنابراین میتوان گفت نظام صفوی واجد دو کارکرد بود: نخست آنکه شیعه را گسترش داد و رونق بخشید که مثبت است و دوم آنکه به استفاده ابزاری از آن هم نظر داشت که هم‌نوایی او با اخبارگری، محصول آن به نظر میرسد. علی شریعتی با وجه اخیر چنان مشکل داشت که وجه نخست را نادیده بگیرد.) اخباریان، اجتهاد را حرام می‌دانستند، کتاب و سنت را مهم (ونه اجماع و عقل را) و حتی در مواردی صرفاً سنت را مبنا قرار می‌دادند. (مورد امین استرآبادی).

۶- یونان باستان، علم را در معنای استقراء‌گرایی و عالم را با ذهنی خنثی می‌فهمید. اما در غرب، هم زمان با دوران صفوی، گونه جدیدی از علم تولد یافت. گالیله، امر قابل اندازه‌گیری را در جایگاه «ممتاز» واقعی بودن قرار داد و «معنا»، «ارزش» و «ذهن» به دامنه غیر واقعی فروکاسته شد. این افکار بعدها هسته پوزیتیویسم را ساخت. علم گالیله‌ای، با دکارت، وضوح فلسفی یافت و در آثار لایب نیتس و کانت مورد تمرکز واقع شد.

۷- در گرماگرم جنگ‌های ایران و روس، در فرانسه تفکر جدیدی زاده می‌شد که هنوز که هنوز است، تاریخ علم و اندیشه از آن خلاصی نیافته است. اگوست کنت سنگ بنای پوزیتیویسم را بنا نهاد و تجربه‌گرایی پراکنده تجربه‌گرایان انگلیسی را در زیر چتر نظریه‌ای روشن، مدون ساخت. او سال ۱۸۰۰ را نقطه آغاز عصر پوزیتیویسم خواند.

۸- وضع سرزمینی مانند ایران که از ذخایر دیرینه و سرشار تمدن و فرهنگ برخوردار است، در برابر سنن فکری خود بسیار پیچیده‌تر از کشورهای است که از لحاظ فرهنگی و جغرافیایی تازه به وجود آمده‌اند. «وارد شدن» به دوران مدرن که معنای پذیرفتن تمدن غربی برای این قبیل کشورهای نوبنیاد بسیار آسان است و شاید با فراهم کردن پاره ای از لوازم و تجملات و مظاهر تمدن قرن حاضر، دست‌کم از لحاظ اقتصادی میسر گردد. ولی سیر و جهش تمدنی که پشتوانه‌ای عظیم از میراث گذشته دارد، معنای دیگری دارد و مانند کشوری کاملاً تازه بنیاد، نمی‌تواند بدون توجه به فرهنگ موجود خود باشد. چنین تمدنی پیوسته باید میراث گرانبار خود را به دنبال خویش بکشد؛ چه در غیر این صورت موجودی ناقص است. به علاوه، این ملل خود رسالتی برعهده دارند و آن در واقع راهنمایی و ارشاد بشر

است، زیرا ایرانی نمیتواند دست بسته خود را در مسیر این قرون قرار دهد. چه به هر تقدیر رسالت تاریخی جامعه‌ای مثل جامعه ایران در برابر جهان معاصر به جد گرفتن سنن فکری و معنوی خود بوده است.

۹- عباس میرزا نایب السطنه جایگاه مهمی در تاریخ ایران دارد؛ زیرا نخستین کسی است که یک سؤال مهم (اگرچه غیر دقیق) را مطرح می‌کند. او خطاب به فرستاده فرانسوی می‌پرسد: «بگو ای مرد خارجی؛ ما برای اعتلای ایران چکار باید بکنیم؟». نفوذ و گستردگی همین پرسش سترگ (ولی ساده)، زمینه شکل‌گیری علم‌شناسی ویژه‌ای در تاریخ ایران گردید که هنوز با آن مواجه هستیم - پرسش عباس میرزا ذهن‌ها را به پاسخی سهل هدایت کرد و برنظام علم ایران، سایه انداخت. در واقع این پرسش به پرسش: «چگونه رفع عقب ماندگی نماییم؟» فروکاسته می‌شود. نظام علمی پس از دارالفنون، تاسیس دولتی مقتدر است که شرایط توسعه را مهیا کند؛ لذا می‌بینیم بنحوی طرح مسئله انجام می‌شود که بعداً در تئوری مدرنیزاسیون تبلور پیدا می‌کند. از این خاستگاه، وضع حال به عنوان وضع گذار تلقی می‌شود و امر اجتماعی به تقابل سنت - مدرنیته فروکاسته می‌شود و این، هم علم‌شناسی و هم امر سیاسی خاصی را در ۲۰۰ سال اخیر بر ساخته است. احتمالاً سؤال در همان زمان باید این به شکل مطرح می‌شد: «کجا ایستاده‌ایم؟»

۱۰- تحولات رابطه قدرت - فقاقت در تاریخ شیعه گویای آن است که متدرجاً (برغم پاره‌ای اوج و خصیض‌ها) اولاً به سمت اندیشه اصولی بالیده و ثانیاً به ولایت فقیه هدایت گردیده است تا بر بلا تکلیفی شیعیان در دوران غیبت، مهر پایان بزند. این روند در طول ۵ دوره فقهی به انجام رسیده است. علاوه بر این عنصر فقاقت شیعی بر خلاف اهل سنت، چنان بر مآخذ مصلحت و حفظ اسلام، پایمردی داشته که در دوران مشروطه می‌کوشد چرخش‌های استعاروی ارزنده‌ای (با پرچمداری بزرگانی همچون نایینی بزرگ) به انجام برساند و از انعزال جامعه شیعه در جهان امروز جلوگیری نماید. یا این همه باید پذیرفت که بدلیل غلبه خشکه مقدسی در ۲۰۰ سال اخیر، از ظرفیت «اجتهاد» و «مصلحت» بقدر بایسته در خدمت ایران به کار گرفته نشده است.

۱۱- در پایان جنگ‌های ایران و روس و جدا شدن بخش‌هایی از خاک میهن، بسیاری از کارگران ایرانی در جستجوی کار به قفقاز و آذربایجان، مهاجرت کردند و به تدریج جذب

شعارهای سوسیال دمکرات‌های روسیه شدند. و ایران از آن پس میزبان مارکسیسم نوع روسی (موسوم به لنینیسم) گردید که دو میراث عمده را برای ایرانیان، به ارمغان آورد: استبداد (ملهم از مدل تزاری) و تقدیس خشونت.

۱۲- تقی ارانی در شرایط تهیدستی نظری کمونیست‌های ایرانی، مانده‌ای آسمانی بود که از جایگاه علمی و صلابت فلسفی مارکسیسم سخن گفت تا حزب توده که پس از حزب کمونیست ارانی از ۱۳۲۰ وارد صحنه شد، تبلیغ کننده حجیم‌ترین و موثرترین ادبیات و گفتمان مارکسیستی (لنینستی) در ایران بود و قشر وسیعی از نخبگان کشور را مجذوب خود ساخت و بدین وسیله، اعتماد بنفس تئوریک بزرگی برای مارکسیست‌ها در مقایسه با لیبرال‌ها و مذهبی‌ها فراهم آورد. از منظر علم‌شناختی، مارکسیست‌ها (در گرایش‌های گوناگون در ایران) پوزیتیویست بودند. در واقع باید گفت مارکس خود از ظرفیت ویژه علم‌شناختی آرای خود مطلع نبود و تحت تاثیر پوزیتیویسم قرار گرفت در حالی که اگر دقت بیشتری می‌ورزید در می‌یافت که بر مبانی فلسفه مارکسیستی، فلسفه علمی ساختارگرایانه بیشتر سازگار است تا پوزیتیویسم اگوست کنتی. (بعدها یک فیلسوف هندی الاصل بنام باسکار متوجه این تفاوت شد و سعی کرد به انتظارات چپ جهان در این خصوص پاسخ گوید. او با این انتقاد از پوزیتیویست‌ها که مکانیسم‌های علی مشاهده‌ناپذیر یا پنهان را دنبال نمی‌کنند آغاز نمود تا نشان دهد که پوزیتیویست‌ها متوجه مناسبات تولید به مثابه بنیان تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نیستند در حالی که باید به این جنبه‌ها توجه کنند. در حال حاضر این تفکر به مدد مکتب انتقادی (قدیم و جدید) فرانکفورت به مثابه یک فلسفه علم و یک پارادایم پژوهشی (با لطف گویا ولینکلن و موفه) مورد توجه برخی در داخل قرار گرفته است.^۱

۱۳- عقل نظری کانتی (مخصوصاً جنبه علم دوستی فراوان آن) در تعاقب مهندس مهدی بازرگان، مورد علاقه مجاهدین خلق قرار گرفت. اسلام هم در ظرف عقل عملی کانتی

۱- در واقع چپ قدیم دنبال تحولات پس از جنگ جهانی دوم به چپ جدید استحاله پیدا کرد. متفکران چپ جدید با مکتب فرانکفورت در صحنه اندیشه ظاهر شدند و در حال حاضر با دو متفکر جدیدتر خود (هابرماس و باسکار) دیدگاه‌های خود را عرضه مینمایند. هابرماس «رهایی» را وارد دستگاه فلسفی خود نمود. او از مارکس مفهوم «کار» را گرفت و از وبر نظریه «کنش و عقلانیت ابزاری» را و پدیدارشناسی هوسرل را از آلفرد شوتش و نهایتاً سمت و سوی انتقادی را نسبت به پوزیتیویسم انتخاب نمود.

میتوانست، مظروفی شایسته و پرو پیمان به حساب آید. تنها یک اشکال اینجا وجود داشت و آن اینکه علم مبارزه را از کجا باید بدست آورد. دین وفقه از جنبه مناسک فردی و اجتماعی و شور ایمانی، بسیار مفید بودند اما در مبارزه (بزعم مجاهدین) راهی به دیهی نمی بردند. و لذا (تحت تاثیر فضای مارکسیستی داخلی و جهانی) مارکسیسم به مثابه «علم مبارزه» مورد توجه قرار گرفت.^۱، مخصوصاً که مارکسیسم خود را فلسفه علمی نیز خوانده بود. این میهمانی ساده اولیه به افتخار مارکسیسم، اندک اندک به صاحب خانگی تغییر وضعیت داد و نهایتاً تنها فرمانروای گفتمان اعتقادی- مبارزاتی مجاهدین خلق گردید.

۱۴- تاریخ علم شناسی معاصر ایران نشان از آن دارد که از نهضت تنباکو تا پیروزی انقلاب اسلامی، محیط نخبگی ایرانی با فقر شدید غرب شناسی مواجه بوده است. در دوران این فقر ما شاهده آن بودیم که مارکسیسم نقش افیون را برای روشنفکران ایرانی و اسلام گرایان متأثر از آنان، ایفاء نمود.

۱۵- جمهوری اسلامی ایران، نخستین حکومت دینی در تاریخ اسلام است که با علم، فلسفه و عرفان با رویی گشاده برخورد کرد و این امر بیش از هر چیز مرهون فضل فلسفی و عرفانی بنیانگذار آن بوده است. خوشبختانه به دوران شرمساری فلسفه و الهیات خاتمه داده شد و نهضت ترجمه با وسعت خوبی، تکرار گردید؛ اگرچه هنوز از مرحله ترجمه عبور نکرده و به وادی تعامل و تاثیرگذاری وارد نشده است.^۱

۱۶- باید گفت تحولات علم شناسی از ابتدای قرن ۲۰ شتاب قابل توجهی گرفته و نگرش های سنتی را دستخوش تحول نموده است. در هیچ مقطعی به اندازه قرن ۲۰ (و ادامه آن قرن حاضر) درباره «ماهیت علم» و «تاریخ علم» تلاش نشده است. نگارندگان مایلند تعبیر «پوست انداختن» در این ۵۰ سال اخیر را برای فلسفه علم در غرب بکار ببرند که البته در ایران ما هنوز به نیکویی ادراک نشده است. بازخوانی تاریخ علم و کندوکاو در ماهیت علم

۱- از این نظر که مقدمتاً معتقد بودند اسلام نه تنها با دستاوردهای علمی و تجربی بشر مابیتی ندارد، بکه آنگاه اسلام حقیقی و انقلابی فهمیده می شود که به دانش زمان و در این زمینه به دانش شناخت و تغییر اجتماع (مارکسیسم- لنینیسم) مسلح باشیم (احمدی، روحانی، ۱۳۸۴: ۱۰۶).

۱- هنوز هم از برخی اساتید فلسفه اسلامی می شنویم که می گویند: غرب که اصلاً فلسفه ندارد! فوکو همه اش در مورد دیوانه ها و دیوانه خانه ها حرف زده!

باعث شده که نگرش‌های قدیم درباره علم و چگونگی پرداخت نظریه، جای خود را به فهم‌های جدیدتری از علم بدهد. این فهم‌ها را باید چرخش کلی نسبت به نظریات قدیم (به‌ویژه علم‌شناسی آگوست کنتی) تلقی نمود. میدانیم نظریه‌های سکولار درباره جهان و انسان بر سه پایه مبتنی هستند:

الف: مبنا گروی دکارتی

ب: جایگزینی جهان مثالی (ریاضیاتی) به جای جهان واقعی

ج: چهار قاعده استدلال نیوتن

فلسفه روشنگری این سه را پذیرفت و به این ترتیب فیزیک، الگوی علم‌ورزی گردید. با این همه در تحولات علم‌شناختی در قرن ۲۰ و بحران‌هایی که در علم پدید آمد، مشخص شد که فیزیک برای علوم اجتماعی، الگوی مناسبی نیست و علاقه جامعه‌شناسان برای پا گذاشتن در جای پای فیزیکدان‌ها عملاً تصویر انسان و جامعه را مغشوش بدست داده است.^۱

در تعاقب تحولات پسا کانتی و چرخش نسبت به علم‌شناسی آگوست کنتی، در دورانی قرار گرفته‌ایم که دوسنت تحلیلی و زمینه‌گرا در آن سخن می‌گویند: نکته مهم در این چرخش‌ها آن است که اولاً هر چه بیشتر ایندو در حال نزدیک شدن به یکدیگر هستند و ثانیاً هر چه بیشتر از اندیشه پوزیتویستی فاصله گرفته می‌شود (این در حالیست که پوزیتویسم یکی از رویکردهای مهم سنت تحلیلی بوده است) و ثانیاً هر دو سنت بحث «ارزش» را مجدداً وارد دستور کار نموده‌اند. این در حالیست که پوزیتویست‌ها چند دهه کوشیده بودند توجه به نقش ارزش‌ها در علوم را با برجسب «نسبی‌گرایی» مواجه ساخته و بحث آن را از دستور فلسفه علم خارج سازند. ترس از این برجسب، هنوز در ایران وجود دارد.

۱۷- یک بخش از نقدها نسبت به پوزیتویسم در همان سنت تحلیلی بود و پرچمداران آن پوپر، لاکاتوش، کوهن، ویتگنشتاین متاخر و کواین بودند. در سنت زمینه‌گرا (قاره‌ای) نیز که از همان ابتداء تفاوت دیدگاه نسبت به سنت تحلیلی داشت، جریان نقد، سنگین‌تر و همراه با

۱. در واقع پروژه روشنگری چنین اصلی را مطرح کرد: حقیقت و قطعیت امری است جاودانه و ازلی، فراسوی تاریخ و فرهنگ. این اصل در علوم انسانی با بکارگیری تجربه و عقلانیت، وسیله‌ای برای شناخت ماهیت جهان شمول انسان شد. به این ترتیب مدرنیسم با الهام از روشنگری دو بنیان مدرن را پایه‌ریزی کرد: (۱) انسان ماهیتی جهان شمول دارد و (۲) عینیت باوری (نیوتن: ایده‌آل علم، دیدن هر آن چیزی است که خدا دیده است).

دیدگاه‌های تاسیسی بود. در جریان اخیر شاهد ديلتای، ریکرت، ویندلبانند و هوسرل هستیم. ریکرت و ویندلبانند از تهی بودن علم در صورت عدم حضور ارزش‌ها سخن گفتند و هوسرل نیز برای نخستین بار نشان داد که پوزیتیویسم (با بن مایه گالیله‌ای - نیوتی) منجر به شکل‌گیری فلسفه غرب به‌عنوان علم پوزیتیویستی گردیده و بدترین بحران را رقم زده است. هوسرل در ریشه‌یابی فجایع جنگ‌های جهانی (بوژه جنگ دوم) راه به ریشه پوزیتیویستی می‌برد^۱ و جایگزین کردن قلمروهای هنجاری و ارزشی ابعاد انسانی «زیست جهان» (یا بافتار زندگی را که واجد ارزش‌های انسان است) تنها راه‌هایی از سیانیتسم می‌شناسد. هوسرل تأکید می‌کند که یکی از علل بحران علم مدرن، در این حقیقت نهفته که علم مدرن بنیان فلسفه علم گردیده و جهان‌بینی می‌سازد و به عنوان حقایق مطلق و کاشف از واقعیت، در جای دین می‌نشیند.

۱۸- اتفاقات فوق‌الذکر در ایران انعکاس نداشت. آقای عبدالکریم سروش که در انگلیس به تفکر **کارل ریموند پوپر** پیوسته بود، از آرای او در جریان مبارزات جمهوری نوپای اسلامی علیه مارکسیست‌ها استفاده کرد. پوپر از مبانی علم‌شناختی خود در نقد افلاطون و مارکس (و تمامی آرمانگرایان اجتماعی) بسیار بهره برده بود. لیبرالیسم هیچگاه چنین پشتوانه فلسفی‌ای نداشته است. حملات دکتر سروش به تئورسین‌های توده‌ای و فدایی با استفاده از سکوی پوپری، در جریان مناظرات زنده تلویزیونی بسیار کامیاب درآمد. به این ترتیب پس از نزدیک ۱۵۰ سال حاکمیت اگوست کنتی در ایران، شاهد ظهور تفکر جدید علم‌شناختی تازه‌ای می‌شویم که بعداً «**عقلانیت نقاد**» خوانده شد و در این خصوص نقش دکتر سروش تعیین کننده بوده. با این همه می‌توان گفت اطلاع اندک سروش از تحولات علم‌شناسی اروپای قاره‌ای و تعهد بر اندیشه پوپری، نزدیک‌بینی خاصی در شناخت فلسفی او از علم پدید آورد^۱ و او را پاندول واربین لیبرالیسم و اسلام گرفتار بی‌ثباتی نمود. طرفه آنکه آرای سروش بیشتر

۱. پوزیتیویسم بدلیل قول به عدم ترجیحات اخلاقی و بی‌معنا دانستن آنها، در بطن خود پرورنده گونه‌ای نیهیلیسم سیاسی و اخلاقی است.

۱ - ظاهراً سروش در قبال تفکر قاره‌ای، از آیر پیروی می‌کرد. آیر عادت داشت آثار فلسفه قاره‌ای را که مورد مخالفتش بود «نثر خوب معمل که ما از آلمان و تازگی‌ها از فرانسه دریافت می‌کنیم» بنامد(به نقل از: H.J.Glock, what is

Analytic Philosophy Cambridge University Press, 2008, P. 170.)

به کار طرد و رد آرای کمونیست‌های ایرانی آمد (مشابه کارکرد آرای پوپر در غرب) تا بنای علم‌شناسی جدید در ایران.

۱۸- استطراداً این پرسش به ذهن می‌آید که آیا در حال حاضر علوم اجتماعی در ایران دچار بحران است؟ بطور کلی می‌توان گفت هرگاه علوم اجتماعی جهت ایجاد امکان فهم و سنجش واقعیت‌های اجتماعی ناتوان دیده شود، آنگاه می‌توان گفت که بحران پدید آمده است. اصرار بر گفتن تقابل سنت- مدرنیته خود یکی از شواهد بحران علوم اجتماعی در ایران است. تا زمانی که پرسش عباس میرزایی که بن مایه گفتن مذکور است به پرسش از جایی که ایستاده‌ایم تغییر نیابد، افق تحول در علوم اجتماعی گشوده نمی‌گردد.

۱۹- از نهضت مشروطه به بعد، ترکیب نخبگی در ایران تغییر می‌کند، بدین معنی که علاوه بر نخبگان حوزوی و سیاسی، ضلع سومی که از آنان به «روشنفکران» تعبیر می‌شود (و تحت تاثیر جریان روشنگری اروپا شکل گرفته بود) وارد صحنه گردیده و بدین ترتیب مراتبی پیچیده از ستیز و سازش بین این سه ضلع شکل می‌گیرد.

۲۰- جریان روشنفکری ایران تاکنون ۴ دوره را پشت سر گذاشته است:

الف- دوره طلایی همکاری متقابل حداکثری با فقها و مراجع در جریان فعالیت مجالس نخستین مشروطه و پی‌ریزی مجموعه قوانینی که از ابعاد دینی و حکومتی حساس بوده و واجد گونه‌ای تعامل با احکام دینی و تحولات روزگار مدرن بوده است.

ب- جریان روشنفکری باستان‌گرا؛ این جریان قایل به تضاد عمیق سنت و مدرنیته بوده و خواستار بازسازی ایدئولوژی باستانی، تسریع دوران گذر به مدرنیته (به وسیله حذف روحانیت) بود.

پ- جریان روشنفکری میانه رو: این جریان که پس از شهریور ۲۰ ظاهر می‌گردد، سعی دارد تقابل پیشین را کنار گذارده به دوران طلایی اولیه، بازگردد و ضمن نگرانی از کارکرد روحانیت، بر منافع ملی تمرکز یابد. همکاری مشترک نخبگان دینی و روشنفکران، فرصت کسب امتیازات مناسبی را فراهم می‌آورد.

ت- جریان روشنفکری پس از کودتای ۲۸ مرداد: (جریان اصلی)، عموماً چپ‌گرا و مخالف نخبگان حوزوی و دینی بوده و آنها را (از منظر متفاوت از منظر حکومت شاه) مرتجع می‌دانسته‌اند. تمامی روشنفکران ادوار ۴ گانه، از منظر علم‌شناختی، پوزیتیویست بوده‌اند. بعد

از آقای طالقانی، علم‌شناسی بقیه روحانیون حوزه نوعاً گرایش به پوزیتیویسم نشان می‌دهد (ظاهراً با این انگیزه که امکان مفاهمه با روشنفکران بدست آید).

۲۱- قرن ۲۱ در شرایطی برای غربیان آغاز می‌شود که استقراء گرای ارسطویی به علم دارای هسته هرمنوتیکی تبدیل شده است (البته همین زمان در ایران، شناخت عمیقی نسبت به تحولات غرب نیست و گرتة بردارانه، برخی مکاتب دارای طرفداران و علاقه‌مندان می‌شوند علاوه بر تبدیل فوق نکات زیر در غرب مورد توجه است:

الف: عینیت که ادعای علم کلاسیک بود (و چه بسا از این منظر جایگاه دین را تنزل بخشیده بود)، دیگر به آن شکل سنتی مطرح نیست و معانی متواضعانه‌تری بخود گرفته است. ب: علم بدون «جهان‌بینی» یا «سبک تفکر» یا «پارادایم»، یا «زیست جهان علمی» امتناع دارد. و نیاز به ابعاد متافیزیکی علم، قابل گذشت نیست. پ: ذهن انسان برخلاف قایلان به‌ایده آل «علم خالی از ارزش»^۱ دوران روشنگری، هم در مرحله مشاهده و هم نظریه‌پردازی، مواجه با انواع زمینه‌های فرهنگی و ارزشی است که حتی در علوم تجربی با ما همراه است و زایل شدنی نیست.

رهیافت‌ها

نمی‌توان از کنار آن همه تحولات علم شناسی در ایران و غرب گذشت و درس‌های آن را باز نخواند و از کنار عبرت‌های آن بی‌اعتناء گذشت. در این بخش، شماری رهیافت منتج از تحقیق حاضر تقدیم می‌گردد.

۱- رهیافت نخست

باید مناظرات دوسنت فلسفه علم غربی مورد توجه محافل علمی کشور قرار بگیرد و به انعزال موجود از گفت و شنوهای علم شناختی با غربیان خاتمه داده شود. در این خصوص بر ابعاد خاصی از قبیل: علوم شناختاری،^۱ پدیدارشناسی و هرمنوتیک تأکید می‌گردد.

۲- رهیافت دوم

لازم است دو مکتب چپ جدید (انتقادی جدید) و رئالیسم انتقادی باسکار^۲ در ایران بنحو

3. value free ideal

4. cognitive science

۲- توجه داشته باشیم که رئالیسم انتقادی، مختص باسکار نیست و آنگران نیز علم شناسی رئالیسم انتقادی دارد.

گسترده مورد مباحثه و به‌ویژه مناظره قرار گیرد و از آنجا که شعارهای چپ معمولاً واجد جذابیت و آسان فهمی هستند (و البته این خود نقطه ضعف نیز هست و می‌تواند بدون عمق، ایدئولوژی پروری نماید) لازم است به ابعاد علمی و غیر علمی این دیدگاه‌ها توجه داده شود تا تکرار مشکل گذشته‌ی تاریخ معاصر ایران نگردد.

اشاره: یکی از دامنه‌ترین مباحث در غرب قرن ۲۰ موضوع ماهیت علوم اجتماعی بوده است. علم‌شناسی مدرن و سنت‌روشنگری، اجازه نمیداد که کسی از «فیزیک به مثابه‌ی الگو» تخطی کند؛ با این حال در تحولاتی که ابتدا در سنت زمینه‌گرا و بعداً در سنت تحلیلی (توسط کسانی همچون پوپر و ویتگنشتاین و کوهن و...) پدید آمد، تردیدها نسبت به الگو بودن فیزیک، افزایش یافت. در اواخر قرن ۲۰ اتفاق مهمی در غرب افتاد و آن اینکه گفته شد فیزیک به مثابه الگو برای علوم اجتماعی، منجر به امتناع آن می‌شود؛ لذا کسانی همچون گادامرو فلاویو ژرک (متأثر از دیلتای و مایونگ)، در راستای رفع این امتناع کوشیدند و نهایتاً به علم اجتماعی فرونتیک (به معنی علم اجتماعی مبتنی بر فرونیسیس برحکمت عملی با بازخوانی جدید از حکمت عملی ارسطویی) رسیدند. به این ترتیب میتوان گفت که بازخوانی ارسطو در غرب، راهی را فرار روی علوم اجتماعی گذاشت که پیش از آن، فاقد آن بود.

۳- رهیافت سوم

آشنایی دقیق با تحولات معنای تازه علوم اجتماعی- انسانی در غرب ضرورت دارد و جدال بی‌حاصل بر سر دوگانه‌های کاذب و قدیمی (از قبیل «علم- ارزش» که از دوران پوزیتیویست‌ها مانده) را می‌کاهد و چشم‌انداز تازه‌ای را در پژوهش‌های علوم انسانی می‌گشاید.

اشاره: ایران پس از اسلام نخست تحت تأثیر دوران زرین تمدن اسلامی قرار گرفت و در آن مشارکت فعال نمود. در آن زمان غرب مسیحی چشم به جهان اسلام به‌ویژه ایران (که طلایه‌دار علم و فلسفه در عالم اسلام آن دوره بود) دوخته بود. در این دوران، فلسفه اسلامی پایه‌های خرد دینی را رقم زد و علم‌شناسی بر پایه خرد دینی را بنا نهاد. زیست جهان عرب جاهلی صدراسلام (اگرچه اسلام را پذیرفته بودند) همچنان بر مبادی قبیلگی و صحراگردی و غارت مبتنی بود و لذا اندک اندک گریبان اندیشه علم‌شناختی مسلمانان را گرفت و طی دو دوره متوالی مواجه با افت شدید ظرفیت‌سازی تمدنی گردید. نخستین انحطاط از قرن ۶

هجری (۱۲ میلادی) و دومین انحطاط از ابتدای قرن ۱۸ روی داد. آنطور که ارزنت رنان می‌گوید: مسلمانان هیچگاه حساب علم و مذهب را از یکدیگر جدا نکردند، اما با آغاز دوران انحطاط (از زمان متوکل عباسی)، حساب عقل از دین جدا شد و با اشعریت، علم لگدمال گردید. ظهور اهل حدیث (در پس خوارج) ضربات سنگینی بر علم شناسی وارد کرد زیرا مکتب الهیاتی که آنها و اشاعره ساختند، جایگاهی برای علم در نظر نمی‌داشت و به همین جهت، دوران انحطاط نخست رقم خورد. بنا به سخن رنان، اعراض از نگرستن در علم طبیعی از قبیل آن دانسته شد که مسلمان امری را که برای او سودمند نیست، فروگذارد، زیرا طبیعات، نه در دین و نه در معاش به کارمان نمی‌آید.

آنطور که استاد مطهری می‌گویند، «در دوره صفویه شاهد ظهور سومین جریان تحجرگرا هستیم که درون تفکر شیعه شکل گرفت و به‌واقع مظهر کامل جمود بودند، زیرا تعصب احمقانه بر اخبار و روایت‌ها دارند و آمدند در سه زمینه دیگر یعنی قرآن، عقل و اجماع، خدشه کردند»

برخی معتقدند که ریشه‌های فکری و دین‌شناختی سقوط اصفهان را باید نتیجه قدرت گرفتن جریان فوق دانست. چه با این دیدگاه موافق باشیم چه نباشیم باید بپذیریم که تحولات کلامی و دین‌شناختی این دوران‌ها در نگرش جامعه به ماهیت علم تأثیر بدی داشته است.

۴- رهیافت چهارم

بدون مطالعه عمیق تاریخ علم در تمدن اسلامی و تمرکز دقیق بر تحولات گذشته آن، نمیتوان برای آینده علم در ایران و جهان اسلام، نقشه راه ترسیم نمود. لازم است با توجه به نظرات استاد شهید مطهری و دیگر بزرگان، فهم عمیق و دقیقی از چالش‌ها و مصایب علم شناختی جهان اسلام در ادوار صفوی، و قاجاری استخراج گردد (متأسفانه از منظر علم شناختی، تاریخ تمدن اسلامی مورد تحلیل دقیق قرار نگرفته است و هنوز نظریه‌ها پیرامون این انحطاط، بسیار متنافرند). مضافاً لازم است دلایل انعزال روحانیت اخباری و تقابل آن با روحانیت اجتهادی در قضیه مشروطه به نحو عمیق مطالعه شود تا از تکرار آن شکست‌ها اجتناب گردد.

اشاره: دیدیم که در دوران مدرن، اتفاقات زیادی در غرب افتاد اما متأسفانه ایرانیان این اتفاقات را بنحو بایسته فهم نکردند و حتی در مقطعی که تصمیم گرفتند سراغ نقد آن بروند،

هیچ اطلاعاتی از نقدهای خود غرب نسبت به آن نداشتند.^۱ پدیدارشناسی غربی مشکل مدرنیته را غفلت آن از نقش موضوع انسان در تأسیس علم دانستند (در ایران حتی آنان که دنبال علم دینی بودند، نه آن را فهمیدند و نه به دیالوگ با آن پرداختند). مشکل دیگر در ایران، کم‌دانشی علم‌شناسی فلسفی دانشجویان رشته‌ها است. از زمانی که به غلط بر رشته‌ای بودن علوم تأکید گردید، فراموش شد که هر رشته‌ای از جنبه علم‌شناختی و مبادی فلسفی آن باید یکبار ابتدائاً و یکبار در نهایت، مورد بحث و آموزش قرار گیرد. متأسفانه نه تنها چنین نمی‌شود بلکه حتی پیشینه و نسب سبک‌های مختلف پژوهش با پارادایم‌های علمی و پژوهشی در ایران به بحث و آموزش گذارده نمی‌شود. بنابراین دانشجویان بدون آگاهی کافی نسبت به مبانی فلسفی رشته خود و شناخت جایگاه آن در جغرافیای علوم و فلسفه، فارغ‌التحصیل می‌شوند و روشن است که اولین کاستی این فرایند، عدم توانایی دانش‌آموختگان در نظریه‌پردازی است. زیرا اساساً نظریه‌پردازی در مرزهای رشته علمی اتفاق می‌افتد.

۵- رهیافت پنجم

اولاً: دانش علم‌شناسی فلسفی اساتید (اعم از اساتید فلسفه و فلسفه علم) یا کم است یا محدود به سنت‌هایی است که زمان عبور از آنها فرا رسیده است و لذا باید ارتقاء آن مورد توجه باشد.

ثانیاً چون اساتید رشته‌ها قادر به ارائه مباحث فلسفه علم و مبادی فلسفی رشته‌هایی که تدریس می‌کنند نیستند، لذا لازم است هم به شرایط احراز اساتید رشته‌ها از جهت حائز بودن دانش کافی در این دانش‌ها افزوده گردد و مضافاً در سر فصل‌های رشته‌ها، این مباحث اضافه شود.

اشاره: چند سالی است که موضوع «علم دینی» در ایران، مورد توجه قرار گرفته است در این مورد دو دسته واکنش را شاهد هستیم:

۱- کاری‌ترین نقد بر مدرنیته را پدیدار شناسان هر منوتیک (از سنت قاره‌ای) بر آن وارد نمودند. آنها نشان دادند که علم مدرن سه ویژگی دارد و اساس بحران غرب هم در همین سه ویژگی است: (۱) عینیت باوری، (۲) سیانیتسم و (۳) تکنیسیسم (علم هیچ فهمی برای هستی‌شناسی زندگی و معنای آن ندارد)

الف: مخالفان علم دین

ب: موافقان علم دین

نخست آنکه مخالفان علم دینی در ایران عمدتاً پوزیتیویست ها و پوپرین ها هستند، ثانیاً موافقان علم دینی یا بر راه‌های اجرایی و مدیریتی تأکید نموده و یا صرفاً از مواهب آن (بدون اشاره به چیستی علم دینی) سخن گفته‌اند! تعدادی انگشت‌شمار نیز با بیان چیستی آن، گرایش‌های تأسیسی به علم دینی داشته‌اند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که موافقان علم دینی نوعاً از کنار محل نزاع‌ها (که اساساً از جنبه علم‌شناختی لازم است به آن‌ها پرداخته شود) گذشته و بنابراین امکان افتاع و حضور در عرصه جهانی محافل فلسفی را از خود سلب نموده‌اند. این اتفاق باعث شده که در محافل دانشگاهی داخلی و خارجی، رویکرد علم دینی در ایران، داخل نمودن ارزش‌های تحمیلی (مشابه دخالت کلیسا درباره نظریه خورشید مرکزی گالیله یا دخالت حزب کمونیست شوروی در انتقال ویژگی‌های اکتسابی لیسنکو) دانسته شده و به‌عنوان یک پروژه حکومتی غیرعلمی با آن برخورد گردد. البته روشن است که نظام چنین قصدی ندارد، لکن خام دستی‌ها در طرح موضوع، زمینه سوءتفاهمات را فراهم آورده است.

۶- رهیافت ششم

اولاً بحث علم دینی اگر هیچ خاصیتی نداشته باشد (که قطعاً دارد)، به مباحث فلسفه علم و ارتقاء دانش استاتید و دانشجویان و طلبه‌ها و علمای حوزه در علم‌شناسی، مدد می‌رساند و بنابراین نباید آن را تحت فشار تکافوء ادله، قرار داده به توقف کشاند. ثانیاً قایلان علم دینی تشویق به عنایت به محل نزاع‌ها گردیده و به پاسخ‌های شفاف و غیراسکولاستیکی توجه داده شوند تا امکان هم‌پرسی و گفتگو با محافل فلسفی جهانی برای ایشان بهتر فراهم گردد.^۱

۷- رهیافت هفتم

و بالاخره از آنجا که نهاد دین در کشورهای اسلامی (بویژه ایران) دارای تأثیر گسترده در نهاد

۱ - جهت آشنایی بیشتر با محل های نزاع (که بی اعتنای به آنها هرگونه بحث در زمینه علم دینی را تهی و بی معنا می‌سازد) بنگرید به محمد، حسین ملابری، محل های نزاع در بحث علم دینی، تهران پنگان، ۱۳۹۷

منابع

علم است، لذا لازم است حوزه های علمیه نسبت به الگوهای اندیشگی و رفتاری که می تواند نهاد علم را تهدید و یا در خطر شکست قرار دهد حساس باشند.

- ابوزید، نصر حامد (۱۳۸۳)، نقد گفتمان دینی، ترجمه: حسن یوسفی اشکوری و محمد جواهر کلام، تهران، دیدآورد، چاپ اول
- احمدی حاجیکلائی، حمید، (۱۳۸۹) جریان شناسی چپ در ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- احمدی روحانی، حسین: سازمان مجاهدین خلق، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
- اسپنسر، لوید و اندرژ کروز، ۱۳۸۲، روشنگری، ترجمه مهدی شکیبانی، شیرازه
- آرتوربرت، ادوین، ۱۳۷۴، مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
- برزین، سعید، (۱۳۷۴)، زندگی نامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان، تهران، نشر مرکز
- بیدهدی، محمد، درآمدی بر فلسفه علم وجودی ملاصدرا، راهبرد، تابستان ۱۳۹۳ (شماره ۷۱).
- پازوکی، شهرام، (۱۳۹۱)، عمل گرایی مدرن در دین، مجموعه مقالات همایش بین المللی بزرگداشت روز جهانی فلسفه مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- پوپر، کارل ریموند، (۱۳۷۹) اسطوره چارچوب، ترجمه علی پایا، تهران، طرح نو
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۷)، مبانی معرفت شناختی و روش شناختی علوم فرهنگی در سنت آلمانی: بررسی کوشش های تأسیس دیلتای و ریکرت، همایش «روش شناسی مطالعات فرهنگی»
- توفیق، ابراهیم (۱۳۶۸)، بحران علوم اجتماعی و گفتمان پسااستعمار، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری.
- جزنی بیژن: تاریخ سی ساله ایران، تهران، انتشارات رحمن، ۱۳۵۷.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۷۲)، نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران: با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۶۱). کاوش های عقل عملی (فلسفه اخلاق). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- حسینی بهشتی، علیرضا (۱۳۷۷) روش شناسی در حوزه اندیشه سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۹
- خاتمی، محمود (۱۳۹۵)، مدخل فلسفه ارزش، تهران، نشر علم

- خسروپناه، عبدالحسین، (۱۳۸۸) نظام معرفت‌شناسی صدرایی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- درخشه، جلال، (۱۳۹۳)، گفت‌مان سیاسی شیعه در ایران معاصر، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، (۱۳۸۷)، نظریه انتقادی: چارچوبی برای تحلیل سیاست خارجی، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره دوم، بهار ۱۳۸۷، ۱۶۱-۱۲۵.
- رستگار، کریم، تصویر نظم در فیزیک جدید و جهان‌بینی دیالکتیکی، تهران، اته واحد، بی‌تا.
- سایر، آندرو، (۱۳۸۸)، روش در علوم اجتماعی: رویکرد رئالیستی، ترجمه عماد افروغ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۴)، درس‌هایی در فلسفه علم اجتماع؛ روش تفسیر در علوم اجتماعی، تهران، نشر نی.
- شعبانی‌ورکی، بختیار، ۱۳۸۶، رئالیسم استعلایی و ثنویت کاذب در پژوهش تربیتی، فصلنامه نوآوری‌های آموزشی، شماره ۲۰، سال ششم
- صادقی، رضا، (۱۳۸۹)، نقدهای پوپر و مشکلات ابطال‌پذیری، معرفت فلسفی، سال ۸، شماره ۲، ۱۵۰-۱۲۵.
- صفاءذبیح‌الله، ۱۳۷۴، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، چاپ پنجم، تهران، دانشگاه تهران
- عنایت، حمید(۱۳۸۹)، سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، امیرکبیر
- فی، برایان، (۱۳۸۹) فلسفه امروزمین علوم اجتماعی، تهران، طرح نو.
- کاسیرر، ارنست، (۱۳۷۰)، فلسفه روشنگری، ترجمه یداله موقن، نیلوفر
- کوهن، تامس، (۱۳۶۹)، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات سروش.
- گلشنی، مهدی، دیدگاه‌های فلسفی فیزیک‌دانان معاصر، تهران، نشر امیر کبیر، ۱۳۶۹
- لازمی، جان، درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ترجمه: علی پایا، تهران، سمت.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۳b) تعلیم و تربیت در اسلام، قم، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۳b)، اسلام و مقتضیات زمان، قم، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۳b)، انسان کامل، قم، انتشارات صدرا.
- معصومی همدانی، حسین(۱۳۹۷)، تاریخ و فلسفه علم: مقالات از رشدی راشد و درباره او، تهران، هرمس و پژوهشکده تاریخ علم دانشگاه تهران
- معینی علمداری، جهانگیر، (پاییز ۱۳۸۸)، نظریه انتقادی جدید، فصلنامه پژوهش سیاست‌نظری، شماره ۶.
- ملایری، محمدحسین، (۱۳۸۹)، «فلسفه علم پدیدارشنای هرمنوتیک و پژوهش کیفی»، فصلنامه راهبرد، شماره ۵۴.

- ملایری، محمد حسین، (۱۳۹۴) محل‌های نزاع در بحث علم دینی، تهران، پنگان
- ملایری، محمد حسین، (۱۳۹۶)، فلسفه علم پدیدارشناسی هرمنوتیک، چاپ دوم، تهران، ققنوس
- هاف، تویی.ای، (۱۳۸۴)، **خاستگاه نخست علم جدید**، اسلام، چین و غرب، تهران، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
- نشریه ویژه بحث بین دو سازمان- چریکهای فدایی خلق ایران، اردیبهشت، ۱۳۵۶.
- سایت کانون ایرانی پژوهشگران فلسفه و حکمت (ایپرا) www.ipta.ir
- سایت ایگنا. www.ikna.ir
- سایت اندیشه و پیکار www.peykar.info
- سایت آرشیو دکتر ابراهیم توفیق www.towfigh.blogfa.com

- Al Khalili, (2009) *Science and Islam*, BBC
- Avari, B., (2007) *India: the Ancient Past*, Rowledge.
- Babich, Babette, (2003a), Continental Philosophy of Science: Mach, Duhem and Bachelard, *Routledge philosophy of Science*.
- Babich, Babette, (2003b), "From Flecks Denkstil to Kuhns parakiam", *International Studies in the philosophy of Science*, Routledge, Vol. 17, No. 1.
- Babich, Babette, (2007), "Philosophy of Science", *The Edinburgh Companion to the Twentieth Century philosophy*. Edinburgh: University of Edinburg press.
- Baron, Margaret. E,(1969) *the Origins of the Infenistimal Calculus*, pergamon Press.
- Glock, H.J. (2008). what is Analytic Philosophy, Cambridge University Press.
- Grant, Edward (2007). *A History of Natural philosophy: From the Ancient world to the Nineteenth Century*. Cambridge Universty Press.
- Groth, Hans, ed. (2012), *population Dynamics in Muslim Counties: Assembling the Jigsaw* Springer ,Science & Business Media.
- Guba, E. G., & Lincoln, Y. S. (1994), "Comparing Paradigms in qualitative research", in N. K. Denzin and Y. S. Lincoln (eds.), **Handbook of Qualitative Research**, Thousand, CA: Sage, pp. 105-117.
- Hag, seyde, (2009), *Scieche and Islam*, Oxford Dictionary of the Meddle Ages.
- Heelan, P. A. (1967), "Horizon. Objectivity and Reality in the Physical Sciences", *International Philosophical Quarterly*, 7, 375-412.
- Heelan, patrick (1998), "Scope of Hermeneutics in the philosophy of Natural Science", *studies in the History and philosophy of science*.
- Heelan, Patrick ,& Schulkin, J., (1998), "Hermeneucal philosophy and pragmatism: A philosophy of Science", *Synthese*, (153).
- Pioreschi, P., (1996), *A History of Medicine*, Horatius Press
- Rabin, Sheila (2004), "Nicolaus Copernicus" ([http:// setis. Library. Usydu. edu. au/ stanford / entries/ copernicus/ index. Html](http://setis.library.usydu.edu.au/stanford/entries/copernicus/index.html)).**Stanford**

- Encyclopedia of philosophy*, Metaphysics Research Lab, CSLI, Stanford University. Retrieved 24 June 2012 .
- Rafiabadi, Hamid Naseem, ed. (2007), *challenges to Religions and Islam: A Study of Muslim Movements, personalities, Issues and Trends, Part I* sarup & Sons.
 - Ricoeur, Paul, (1981), **Hermeneutics and the Human Sciences**, Trans by J. B. Thompson, Cambridge: Cambridge University Press.
 - ???Rorty
 - Robinson, Francis, ed. (1996) *The Cambridge Illustrated History of the Islamic world*. Cambridge University press.
 - Turner, J. H. (1989), **Theory Building in Sociology: Assessing Theoretical Accumulation**, NewBury, (CA: Sage).



بررسی وضعیت اجتماعی - سیاسی آمریکا در سال‌های ۲۰۲۴-۲۰۲۳ براساس روش فراتحلیل

هادی ترکی^۱

مریم رزمجو^۲

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۲/۱۱ - تاریخ تصویب ۱۴۰۳/۰۵/۲۳)

چکیده

پژوهش حاضر با هدف فراتحلیل وضعیت اجتماعی - سیاسی آمریکا در سال‌های ۲۰۲۴-۲۰۲۳ انجام پذیرفته است. این پژوهش با اتکا به منابعی که به روش مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده و مبتنی بر رویکرد توصیفی - تحلیلی در بررسی و تحلیل یافته‌ها می‌باشد. بررسی‌های صورت گرفته در این پژوهش نشان داد که وضعیت اجتماعی و سیاسی آمریکا بسیار پیچیده و چندبعدی است. قطب‌بندی شدید سیاسی بین جمهوری خواهان و دموکرات‌ها موجب اختلافات عمیق در جامعه شده است. مسائل نژادی و قومیتی همچنان چالش‌های بزرگی به ویژه در زمینه نژادپرستی و خشونت پلیس به وجود می‌آورند. مهاجرت و سیاست‌های مرتبط با آن باعث اختلافات گسترده‌ای شده و بر امنیت ملی و اقتصاد تأثیر می‌گذارد. نابرابری اقتصادی و تفاوت‌های طبقاتی نیز تنش‌های اجتماعی را افزایش داده‌اند. مسائل فرهنگی و اجتماعی مانند حقوق زنان، کنترل سلاح و تغییرات اقلیمی موضوعات داغی هستند که جامعه آمریکا را در سال‌های ۲۰۲۴-۲۰۲۳ تحت تأثیر قرار داده‌اند. همچنین، براساس بررسی‌ها، سیاست خارجی آمریکا نیز نقشی کلیدی در تعیین جایگاه این کشور در جهان دارد و بر سیاست‌های داخلی آن نیز تأثیر می‌گذارد.

واژگان کلیدی: وضعیت اجتماعی، وضعیت سیاسی، ایالات متحده آمریکا، سیاست خارجی.

۱- نویسنده مسئول، دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: aditoroki1366@yahoo.com

۲- دکتری مدیریت دولتی، گروه پژوهشی، اندیشکده نظام مسائل حکمرانی کشور، تهران، ایران.

Investigating the social-political situation of America in the years 2023-2024 based on the meta-analysis method

Hadi Torki¹

Maryam Razmjou²

Abstract

The current research has been carried out with the aim of meta-analysis of the social-political situation of America in the years 2023-2024. This research is based on the sources collected by document and library study and is based on descriptive-analytical approach in examining and analyzing the findings. The investigations carried out in this research showed that the social and political situation of America is very complex and multidimensional. The extreme political polarization between Republicans and Democrats has caused deep divisions in the society. Racial and ethnic issues continue to create great challenges, especially in the field of racism and police brutality. Immigration and related policies cause wide-ranging disputes and affect national security and the economy. Economic inequality and class differences have also increased social tensions. Cultural and social issues such as women's rights, gun control, and climate change are hot topics that have affected American society in 2023-2024. Also, according to surveys, the foreign policy of the United States also plays a key role in determining the country's position in the world and affects its domestic policies as well.

Keywords: Social Situation, Political Situation, United States of America, Foreign Policy.

1 - Corresponding Author, PhD in International Relations, Khwarazmi University, Tehran, Iran. E-mail: haditorki1366@yahoo.com

2- PhD in Public Administration, Research Group, Andishkademasael, Tehran, Iran.

۱-۱- مقدمه

۲۰۲۳-۲۰۲۴ سال‌های مهمی برای تحلیل وضعیت اجتماعی و سیاسی جامعه آمریکا می‌باشد که در خلال این سال‌ها، اتفاقات قابل توجهی در سیاست داخلی و خارجی آمریکا، اقتصاد، هوش مصنوعی، جنگ اوکراین، جنگ حماس و اسرائیل و... رخ داده است. همچنین، از نظر افکار عمومی در ایالات متحده و دیدگاه‌های دیگر کشورهای جهان، سال‌های ۲۰۲۳-۲۰۲۴ مملو از تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جامعه آمریکا بوده است که بالا و پایین‌های قابل توجهی را در این کشور ایجاد نمود.

بدون تردید سؤال در مورد آینده آمریکا، یکی از مهم‌ترین سؤالات نظری، حیاتی و تعیین‌کننده در عرصه علم سیاست و روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. برخی بر این باورند که در شرایط کنونی آمریکا در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی با مسائل و مشکلاتی جدی رو به رو است که در نهایت باعث افول و زوال این کشور خواهد شد. از جمله به خیزش اقتصادی چین و هند، قدرت‌گیری روسیه، گسترش حوزه نفوذ ایران در غرب آسیا، مسائل و مشکلات اجتماعی- سیاسی داخلی و جهانی آمریکا اشاره شده است. در مقابل برخی دیگر با تأکید قدرت و جایگاه آمریکا و همچنین مقایسه آن با سایر رقبا از جمله چین، ژاپن و اتحادیه اروپا، همچنان این کشور را تنها ابرقدرت جهانی قابل دوام معرفی می‌کنند؛ بنابراین در عرصه نظری مباحث بسیار جدی و عمیقی بین طرفداران دو نگاه در جریان است و هرکدام دلایل و استدلال‌های خود را در ارتباط با افول یا تداوم جایگاه جهانی آمریکا مطرح می‌کنند. در همین راستا، این پژوهش درصدد است تا تحولات رخ داده در سال‌های ۲۰۲۳-۲۰۲۴ در ایالات متحده آمریکا را بررسی نماید. مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که تحولات اجتماعی و سیاسی آمریکا در سال‌های ۲۰۲۳-۲۰۲۴ چه تأثیری بر جامعه داخلی آمریکا و جامعه بین‌المللی داشته است. و سؤالی که مطرح می‌شود این است که مهم‌ترین تحولات آمریکا در سال‌های ۲۰۲۳-۲۰۲۴ چه بوده و چگونه در صحنه داخلی و بین‌المللی تأثیر گذاشته است؟

۲-۲- رهیافت نظری

در این پژوهش، مهم‌ترین تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و زیرمجموعه‌های مرتبط با هریک از آنان را با تکیه بر اسناد و مدارک و ارائه گزارش‌های آماری از سوی مؤسسات نظرسنجی معتبر در این کشور با رویکرد فراتحلیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. مباحث مهمی مانند رقابت با چین، مهاجرین در آمریکا، برافروخته شدن آتش جنگ میان حماس و اسرائیل و ایجاد یک بحران انسانی در نوار غزه، حمله روسیه به اوکراین، رقابت‌ها برای تعیین نماینده احزاب جمهوری‌خواه و دموکرات برای حضور در صحنه انتخابات ۲۰۲۴ و در عرصه اجتماعی و فرهنگی نیز بحث آزادی بیان، در این پژوهش مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در واقع، وجه مهم و اثرگذار این پژوهش، ارائه شناخت بهتر از وضعیت داخلی کشور آمریکا می‌باشد. بر این اساس، پژوهش حاضر می‌تواند راه مؤثری برای شناسایی هرچه بهتر و دقیق‌تر و یک ارزیابی علمی از حیث توجه به دیدگاه مردم در ارتباط با چهار وجه فرهنگ، سیاست، اقتصاد و اجتماع از جامعه آمریکا فراهم آورد که در ادامه مشروح افکارسنجی و تحلیل آنان و همچنین مؤلفه‌های وابسته به هریک از آنان بحث خواهد شد.

۲-۲-۱- تحلیل وضعیت اجتماعی

جامعه آمریکا طیف متعددی از گروه‌های اجتماعی اعم از سیاهپوست و سفیدپوست، گروه‌های مذهبی و قومی و همچنین نابرابری‌های شکل گرفته میان آن را شامل می‌شود. از آنجایی که گروه‌های اجتماعی در آمریکا تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله آزادی بیان، وضعیت مذهب، میزان دسترسی آنان به خدمات و حقوق شهروندان قرار دارد، پرداختن به نقش آنان در جامعه آمریکا اهمیت خاصی دارد که در اینجا به برخی از مهم‌ترین آنان پرداخته خواهد شد:

۱-۲-۲-۱- مسائل نژادی

مشکلات نژادی در جامعه آمریکا همواره یک چالش عمده در زندگی اجتماعی آمریکایی‌ها بوده است. نابرابری نژادی در حوزه آموزش، اقتصاد، درمان و بهداشت یک مسأله اساسی است و بخش مهمی از تلاش‌ها برای رفع این نابرابری در حوزه‌های آموزشی در طی سال-

های اخیر بوده است (Vasquez, 2012: 8). بحث نابرابری و تبعیض نژادی یا آنچه به نژادپرستی مرتبط است، در طی سال‌های اخیر در ایالات متحده به یک مشکل اساسی تبدیل شده است؛ به طوری که در دوران ریاست جمهوری بایدن نیز این نگرش که جامعه آمریکا همچنان از تبعیض نژادی رنج می‌برد، شدت بیشتری گرفته است. نشریه گاردین پیشتر و در سال دوم دولت بایدن به این نتایج رسید که در میان بزرگسالان آمریکایی به طور کلی، ۵۳ درصد معتقدند افزایش توجه به تاریخ برده‌داری و نژادپرستی برای جامعه مفید، ۲۶ درصد معتقدند که مضر و ۲۱ درصد دیگر معتقدند که نه خوب است و نه بد است (The Guardian, 2022).

۲-۱-۲-۲- وضعیت مذهبی

چشم‌انداز و وضعیت مذهب در آمریکا در طی سال‌های اخیر و در آینده چندان مطلوب نیست و شواهد نشانگر کاهش گرایش به مذهب در میان عموم آمریکایی‌ها است. نظرسنجی جدید مرکز تحقیقات پیو نشان می‌دهد که ۸۰ درصد از بزرگسالان ایالات متحده اعتقاد دارند که نقش دین در زندگی آمریکایی در حال کاهش است. به طور کلی، ۴۹٪ از بزرگسالان ایالات متحده بر این باورند که دین در حال از دست دادن نفوذ و جایگاه خود در این کشور است و این رویه چندان خوشایند نیست. در سوی مقابل، ۸ درصد دیگر از بزرگسالان ایالات متحده فکر می‌کنند نفوذ دین در حال افزایش است و از این تغییر رویه ابراز خرسندی می‌کنند (Pew Research, 2024).

بر این اساس، جامعه آمریکا دیدگاه‌های مختلفی نسبت به نقش و جایگاه مذهب دارند، اما در عین حال طبق آمارهای موجود، روند اثرگذاری مذهب در این کشور رو به کاهش است. و دیدگاه‌های طرفداران احزاب سیاسی نسبت به مذهب یا داشتن رئیس‌جمهوری مذهبی یا غیرمذهبی متفاوت است. نظرسنجی پیو بر مبنای پرسش از شهروندان آمریکایی چنین بیان کرده است که تقریباً همه آمریکایی‌ها (۹۴ درصد) بر این باور هستند که داشتن رئیس‌جمهوری که شخصاً زندگی اخلاقی داشته باشد، «بسیار» یا «تا حدودی» مهم است. و اکثریت (۶۴٪) معتقدند داشتن رئیس‌جمهوری که دارای اعتقادات مذهبی برای دفاع از مردم باشد، برایشان مهم است. همچنین حدود نیمی از بزرگسالان ایالات متحده (۴۸٪) بر این

باور هستند که رئیس جمهور باید اعتقادات مذهبی قوی داشته باشد (Pew Reasrech, 2024).

عامل و متغیر دیگری که بر بحث گرایش‌های مذهبی بسیار اثرگذار است و البته نشانه‌ای از کاهش گرایش‌های مذهبی و معنوی در جامعه آمریکا است، بحث سن و عوامل مرتبط با آن می‌باشد. بر مبنای برخی از یافته‌های بدست آمده، در میان گروه‌های سنی، مسن‌ترین افراد یعنی کسانی که ۶۵ سال به بالا دارند، ۵۷ درصد دارای گرایش مذهبی هستند، این در حالی است که گروه‌های سنی جوان‌تر، در مقایسه با بزرگسالان ۳۸ تا ۴۸ درصد گرایش مذهبی دارند. بنابراین جوانان در آمریکا بیش از سایر افراد تمایل دارند که خود را بی‌توجه و بی‌تمایل به مذهب نشان دهند و بگویند که نه مذهبی و نه معنوی هستند (Gallup, 2023).

نگرش گروه‌های اجتماعی به مذهب نیز تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند که در این میان هر یک از دوستی‌های اجتماعی یا فرایند دوست‌یابی در این کشور نیز تحت تأثیر باورهای مذهبی طرف یا طرفین مقابل قرار دارد. بر مبنای برخی آمارها که در جولای سال ۲۰۲۳ منتشر شده است، گروه‌های دوستی در آمریکا در مواردی غیر از مذهب به یکدیگر نزدیک هستند. بدین معنا که اصول دوستی آنان تنها بر پایه مذهب شکل نگرفته است. از این‌رو، یک نظرسنجی جداگانه در جولای ۲۰۲۳ نشان داد که اکثریت گسترده جامعه آمریکا که دارای یک دوست صمیمی هستند، بیان می‌دارند که یا با آنها داری جنس مشترک هستند (۶۶ درصد) یا اینکه هم نژاد یا هم قومیت هستند (۶۳ درصد) (Pew Research, 2023). بنابراین، روند جامعه‌پذیری افراد نه بر مبنای آنچه خواسته حکومت باشد، بلکه از منظر تحولات و روند اجتماعی به نحوی است که نقش مذهب در شکل‌گیری آداب اجتماعی نیز رو به کاهش گذاشته است. نمود عینی این تحولات در آینده به شکل جامعه‌ای فاقد باورهای مذهبی و تکیه بر ارزش‌های عرفی نمود خواهد یافت.

بدیهی است که کاهش باورهای مذهبی در میان شهروندان، انتخاب آنان در عرصه سیاسی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. از این‌رو، شهروندان بدون ملاحظات مذهبی، نسبت به گرایش سیاسی خود تمایل نشان می‌دهند. بنابراین باورهای مذهبی هم در تعیین رئیس‌جمهور و هم در تعلقات مذهبی رؤسای جمهور از سوی شهروندان مخصوصاً در ایام انتخابات اثرگذار

است که نباید نادیده گرفته شود.

۳-۱-۲-۲- آزادی بیان و عقیده

با توجه به وضعیت داخلی آمریکا و مشکلات مربوط به اختلافات نژادی، عدم‌مدارا در مواجهه با دیگران و همچنین برخوردهای قضایی سخت با گروه‌های سیاسی افراطی اعم از چپ و راست در این کشور، نگرانی درباره به خطر افتادن دموکراسی نیز مطرح می‌شود. به طوری که گفته شده است که در چشم‌انداز آزادی بیان در این کشور، مقابله با یک دولت کنترل‌گر، متجاوز، غیرشفاف و مداخله‌جو پیش شرطی برای تحقق دموکراسی است (Mchangama, 2022: 10).

امروزه در باورهای حزبی، نسبت به وضعیت آزادی بیان در سطح سیاسی و داخلی تردیدهای جدی دیده می‌شود. این نگرانی از آنجایی بسیار اهمیت دارد که عدم‌مدارا در مواجهه با نظر دیگری در سطح رفتار سیاسی نخبگان در این کشور از جمله در زمان تبلیغات انتخاباتی و قبل از آن به اوج می‌رسد. مرکز تحقیقات نظرسنجی پیو نشان داده است که آزادی بیان از نظر آمریکایی‌ها در میان سیاستمداران و براساس منافع حزبی به یک رویه تهاجمی و به دور از اصول و قواعد آن تبدیل شده است. براساس این نظرسنجی، بسیاری از مردم، بحث آزادی بیان را در میان سیاستمداران و از جمله در رقابت‌های حزبی صحیح نمی‌دانند. بدین صورت که اختلافات حزبی قابل توجهی در این نظرات وجود دارد و دموکرات‌ها بیشتر از جمهوری‌خواهان اعتقاد بر این دارند که مقامات منتخب باید از سخنان تند اجتناب نمایند. ضمن اینکه ۴۳٪ بر این باورند که مقامات باید بتوانند با این نوع زبان اظهارنظر کنند بدون اینکه نگران باشند آیا مردم ممکن است به آنچه که می‌خواهند عمل کنند یا خیر (Pew Reaserch, 2024).

آمریکا به عنوان یک کشور دارای دموکراسی لیبرال همواره بر آزادی بیان به عنوان یک ارزش انسانی و قانونی تأکید داشته است. اما آزادی بیان هرگز به طور کامل قابل تحقق نیست و این موضوع در طی سال‌های اخیر و توسط بسیاری از نظرسنجی‌ها نیز با دریافت نظرات شهروندان این کشور اعلام شده است. نظرسنجی که توسط Times Opinion صورت گرفته چنین بیان کرده است که تنها ۳۴ درصد آمریکایی‌ها معتقد هستند که در این کشور

آزادی بیان کامل وجود دارد. این نظرسنجی نشان داد که ۶۶ درصد از بزرگسالان بر این باور بودند که بحث و مشکل آزادی بیان یک مشکل «بسیار جدی» و «تا حدودی جدی» است که برخی از آمریکایی‌ها به دلیل ترس از تلافی یا هزینه‌دار بودن ابزار عقیده و آزادی بیان و یا در معرض انتقاد شدید قرار گرفتن در موقعیت‌های روزمره آزادانه صحبت نمی‌کنند (The New York Times, 2022).

بر مبنای این نظرسنجی‌ها، بحران اعتماد از جمله اعتماد به دولت یکی از معضلات اساسی نظام آمریکا است. به طوری که حتی می‌توان از بحران اعتماد سیاسی در این کشور نیز سخن گفت. رابطه‌ای که بیش از همه در سطح روابط شهروندان نیز به چشم می‌خورد و باعث عدم همسویی مردم در حل مسائل و یا تشریک مساعی برای حل مشکلات در این کشور می‌شود. با توجه به اینکه نظام سیاسی آمریکا به شیوه فدرالی است، بی‌اعتمادی به نهادهای دولتی چه در سطح فدرال و چه در سطح دولت مرکزی گویای نوعی بحران سیاسی ناشی از بی‌اعتمادی است که حتی باعث دامن زدن به شکاف‌های اجتماعی عمیق در آینده این کشور می‌شود. در واقع، این موضوع علی‌رغم اینکه نشان‌دهنده نقش تعیین‌کننده اقتصاد در اعتماد یا بی‌اعتمادی شهروندان به دولت فدرال یا مرکزی است، گویای آن است که ضعف ایالات متحده در عرصه سیاست خارجی، شکست در جنگ‌ها و همچنین مداخله نظامی بی‌هدف در کشورهای مختلف می‌تواند شدت این بی‌اعتمادی را تشدید نماید. به هر حال تحلیل داده‌ها نشان‌دهنده آن است که بحران بی‌اعتمادی به دولت اعم از فدرال و مرکزی هم در میان دموکرات‌ها و هم در میان جمهوری‌خواهان بحرانی جدی است و در آینده می‌تواند نظام سیاسی و اداری کشور را با چالش یا تغییر روبرو سازد.

۴-۱-۲-۲- وضعیت زنان

با وجود پیشرفت‌های قانونی و تغییرات اجتماعی قابل توجه، تبعیض جنسیتی همچنان یک مسئله عمیقاً ریشه‌دار در آمریکای مدرن است. شکاف دستمزد جنسیتی، یک یادآوری آشکار و نشانگر نابرابری مداوم، همچنان در محیط‌های کار آزردهنده است و به طور نامتناسبی بر زنان تأثیر می‌گذارد و این اثرگذاری بر آن‌هایی که از جوامع حاشیه‌نشین هستند، بیشتر دیده می‌شود. عدم حضور زنان در مناصب و موقعیت‌های رهبری در سیاست و عرصه مدیریت

سیاسی و شرکت‌های آمریکایی باعث محدودیت در نفوذ زنان شده و از جمله موانع عدم تحقق کامل مزایای بالقوه برابری جنسیتی برای زنان و مردان در این کشور است (Grey, 2023: 127).

نظرسنجی پیو بر نابرابری میان زنان و مردان و موانع پیش روی آنان در سال ۲۰۲۴ پرداخته است. در یکی از این تحقیقات که در فوریه منتشر شده است، چنین بیان شد که هرچند برای زنان آمریکایی، فرصت‌های شغلی بسیار متفاوت از ۵۰ سال پیش ایجاد شده است و زنان در مشارکت نیروی کار، دستاوردهایی به دست آورده‌اند و حضور خود را در مشاغل پردرآمد افزایش داده‌اند. با این حال، برخی از این پیشرفت‌ها در سال‌های اخیر متوقف شده است و شکاف‌های جنسیتی بزرگ در سطوح بالای دولت و رهبری تجاری آمریکا همچنان ادامه دارد. همچنین مطابق نظرسنجی مرکز تحقیقات پیو، چشم‌انداز وضعیت حضور زنان در عرصه‌های اقتصادی تا سال ۲۰۲۰ در این کشور چندان رضایت‌بخش نبوده است. از منظر مقایسه‌ای نیز باید گفت که زنان ۴۷ درصد از نیروی کار غیرنظامی ایالات متحده را در سال ۲۰۲۳ تشکیل می‌دادند که این رقم در سال ۱۹۵۰ در حدود ۳۰ درصد بود (Pew Reaserch, 2024).

برخی از نتایج تأیید می‌کند که بسیاری از زنان نه‌تنها در روابط بین‌فردی، بلکه حتی در محیط کار و طیف دیگری از حوزه‌های مختلف با تبعیض جنسیتی روبرو هستند که در عرصه‌های مختلفی نظیر مراقبت‌های بهداشتی، آموزش عالی، مسکن و نظام حقوقی به چشم می‌خورد. یافته‌های بدست آمده نشان دهنده نگرانی‌های زیادی در زمینه تبعیض جنسیتی است که در سراسر ایالات متحده در جریان است. بنابراین، باید به دنبال پایان دادن به ترویج سیاست‌ها یا شیوه‌های خاصی که باعث تبعیض جنسیتی شده‌اند، بود. از این منظر، آینده حقوق هویت-های جنسی و جنسیتی مستلزم در نظر گرفتن تجربیات مرتبط با تبعیض در حوزه‌های مختلف زندگی زنان می‌باشد (SteelFisher, 2019: 1446).

با وجود آنکه زنان در آمریکا نقش مهمی در امور دولتی و غیردولتی دارند، اما نوعی تبعیض ساختاری پیش روی آنان وجود دارد که حتی چشم‌انداز حضور زنان تا سال ۲۰۳۰ نشانگر کاهش مداخله آنان در عرصه‌های مختلف است. از این رو، باید گفت نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوق شهروندی زنان در آمریکا به نفع یک ساختار مردانه در حال تغییر است.

۵-۱-۲-۲- وضعیت پناهندگان و مهاجران

مهاجرت و پناهندگان مخصوصاً افرادی که از کشورهای هم مرز با ایالات متحده و به دلیل تلاش برای کسب‌وکار بهتر وارد این کشور می‌شوند، همواره بخشی از چالش‌های سیاسی و اجتماعی این کشور بوده است. این رویه در دوره ریاست جمهوری بایدن و در طی سال ۲۰۲۳ نیز افزایش چشمگیری داشته است. بدین معنا که جمعیت مهاجرین در کشور آمریکا مجدداً در حال افزایش است و آمارها نیز حاکی از این تغییر محسوس است. براساس آمارهای داخلی آمریکا تعداد افرادی که خارج از این کشور به دنیا آمده‌اند در حال افزایش است و به رکورد بالای ۴۶ میلیون نفر رسیده است (American Community Survevey, 2020).

مهاجرت در آمریکا همواره تحت تأثیر مسائل مرزی این کشور مخصوصاً در مرز با مکزیک قرار دارد. نتایج نظرسنجی‌ها در ابتدای سال ۲۰۲۴ میلادی نشان دهنده آن است که دو تعلق عمده از وضعیت مرزها در آمریکا از جهت ورود مهاجران غیرقانونی به این کشور وجود دارد که به عنوان «بحران» و «مشکل بزرگ» از آنان یاد می‌شود. براساس نظرسنجی مرکز تحقیقات پیو، اکثریت قابل توجهی از آمریکایی‌ها (۷۸ درصد) بر این باورند که تعداد زیادی از مهاجرانی که به دنبال ورود به این کشور در مرز ایالات متحده و مکزیک هستند، یک بحران یا یک مشکل بزرگ برای این کشور به وجود می‌آورند (Pew Reaserch, 2024). همین نگرانی توسط نظرسنجی گالوپ نیز مورد بررسی قرار گرفته و یکی از دغدغه‌های اصلی شهروندان آمریکا در آستانه انتخابات ۲۰۲۴ در این کشور بحث مهاجرت است که بر فضای دو قطبی جامعه آمریکا نیز تأثیر گذاشته است. در این نظرسنجی، ۲۸٪ از آمریکایی‌ها، مهاجرت را به عنوان مشکل اصلی نام بردند (Gallup, 2024).

با در نظر گرفتن شرایط پدید آمده از ورود مهاجران به آمریکا بخش مهمی از شهروندان در این کشور رضایت چندانی از ورود بی‌رویه مهاجران به این کشور ندارند. علاوه بر این نارضایتی، باید نقش مهاجران و پناهندگان در تهدید شغلی شهروندان آمریکایی را نیز به آن افزود که در دوره بایدن و به دلیل سیاست درهای باز برای مهاجران در حال تبدیل شدن به یک معضل امنیتی است. به همین دلیل موضوع مهاجران و مرزهای ایالات متحده مورد توجه

رقبای بایدن در انتخابات ۲۰۲۴ خواهد بود.

۲-۲-۲- سیاست

سیاست در آمریکا در عرصه داخلی و خارجی موضوع مهم و اثرگذاری است. به طوری که امروزه هم در عرصه بین‌المللی از جمله رقابت چین و آمریکا، بحران جنگ میان اوکراین و روسیه، افزایش تنش در خاورمیانه و بحران اسرائیل و حماس و همچنین مناقشه تایوان، همگی نشانگر تهدید جایگاه آمریکا در عرصه نظام جهانی است. از طرف دیگر، عرصه داخلی نیز بیش از هر زمان دیگری، کشمکش میان نامزدهای دموکرات و جمهوری‌خواه را به یک نبرد منازعه‌آلود تبدیل کرده است که در ادامه به برخی از پویایی‌های سیاسی در داخل و خارج از این کشور پرداخته خواهد شد.

۱-۲-۲- جایگاه آمریکا در نظام جهانی

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا همواره تمایل به حفظ جایگاه این کشور در عرصه جهانی و کنار گذاشتن رقبای داشته است. اما این برتری همواره توسط دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل نظیر قدرت‌های چین، روسیه و یا سایر ائتلاف‌های منطقه‌ای به چالش کشیده است. از طرف دیگر گروه‌های غیردولتی و حتی شبه‌دولتی و تروریستی نیز تهدیدی برای برتری آمریکا در عرصه نظام جهانی محسوب می‌شوند. یکی از موضوعات مرتبط با این بحث نیز نگرانی‌های مرتبط با نبود امنیت در این کشور است که میزان نگرانی شهروندان نسبت به وقوع حملات تروریستی در این کشور گویای همین وضعیت است. ترس از تروریسم در آمریکا نه یک مسأله خارجی، بلکه بازتاب نگرانی‌های داخلی از سرایت تروریسم به خاک این کشور یا تهدید کردن منافع این کشور در نقاط مختلف جهان است (Best, 2018: 16). برخی از تحلیل‌گران سیاسی، چنین نگرانی‌هایی را به نگرانی‌ها از آینده امنیت این کشور و زندگی مسالمت‌آمیز شهروندان در آمریکا مرتبط دانسته‌اند (Furadi, 2018: 65).

بنابراین، یکی از ابعاد مهم به خطر افتادن برتری آمریکا از نظر شهروندان آمریکایی، خطرات مرتبط با تهدیدات تروریستی است. یعنی اینکه تهدیدات تروریستی می‌تواند باعث به خطر افتادن برتری هژمونیک آمریکا در ابعاد مختلف آن شوند. مطابق نظرسنجی گالوپ، نگرانی رو به تزاید در میان شهروندان آمریکایی که ممکن است گسترده‌تر شود، ترس از ناامنی یا

وقوع حملات تروریستی در این کشور است. مطابق این نظرسنجی، نگرانی در مورد حملات تروریستی آینده نیز نسبت به سال گذشته (۲۰۲۳) هفت درصد افزایش یافته است؛ یعنی از ۳۶ درصد به ۴۳ درصد رسیده که این افزایش نگرانی در میان تمام گروه‌های حزبی مشاهده شده است (Gallup, 2024).

بنابراین بالا گرفتن تنش میان حماس و اسرائیل و گسترش یافتن دامنه جنگ میان کشورهای مختلف و همچنین درگیر شدن آمریکا در این جنگ، شهروندان آمریکایی را با یک نگرانی قابل توجه مواجه کرده است که می‌تواند تبعات زیادی نیز در پی داشته باشد و حتی سایر ابعاد زندگی آنان از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی را تحت تأثیر قرار دهد.

۲-۲-۲-۲- جنگ اوکراین

مسئله جنگ اوکراین در طی دو سال اخیر و از زمان آغاز عملیات نظامی روسیه و تبدیل آن به یک مناقشه بزرگ بخش مهمی از برنامه‌های سیاست خارجی آمریکا را تغییر داده است. در طی این مدت نگرش مخالفان بایدن نسبت به مواضع این دولت در قبال جنگ اوکراین بسیار واکنش‌برانگیز بوده است. در یکی از نظرسنجی‌ها، نگرش جمهوری خواهان نسبت به برنامه دولت در قبال جنگ اوکراین تنها ۱۳ درصد این برنامه‌ها را تأیید می‌کنند (Gallup, 2023). در واقع، مسئله جنگ اوکراین نقش مهمی در جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا در طی دو سال اخیر داشته است. به طوری که امروزه، بخش قابل توجهی از افکار عمومی در آمریکا، برنامه دولت در قبال مسئله اوکراین را قابل قبول نمی‌دانند. نظرسنجی گالوپ نشان می‌دهد که میزان پذیرش برنامه دولت توسط مردم آمریکا به زیر ۴۰ درصد رسیده است و مردم، برنامه دولت در قبال مسئله اوکراین را قابل قبول نمی‌دانند. بر مبنای نظرسنجی گالوپ، در نزد مردم آمریکا موضوع اوکراین، بحث محبوب نبودن رئیس‌جمهوری را نیز افزایش داده است (Gallup, 2024).

از این منظر هم نحوه کمک به اوکراین و اختصاص بودجه و تسلیحات نظامی به این کشور، هم نحوه برخورد با پوتین در روسیه و از همه مهم‌تر نقشی که ایالات متحده در بسیج کشورهای مختلف از جمله کشورهای عضو ناتو بر علیه روسیه و هم پیمانانش در جنگ اوکراین دارد، بسیار مورد انتقاد قرار گرفته است. با این حال سیاست خارجی آمریکا و نقش مهمی که در ناتو دارد، باعث حساسیت افکار عمومی در قبال مواضع دولت بایدن در قبال

جنگ اوکراین و نحوه مقابله با روسیه در این جنگ شده است. بنابراین، باید گفت بیش از نیمی از جامعه آمریکا، مدیریت دولت بایدن در قبال حمایت از اوکراین و یا تخصیص منابع مالی و تسلیحاتی به این کشور را نادرست می‌دانند یا نظری در این باره ندارند.

۳-۲-۲-۲- وضعیت اسرائیل و حماس

آمریکایی‌ها از جهت توجه به حمایت از اسرائیل، پیگیر مسائل مربوط به این کشور هستند. مطابق نظرسنجی پیو

در عرصه سیاست خارجی و مناقشات جهانی، جنگ اسرائیل و حماس اهمیت بیشتری نسبت به جنگ روسیه و اوکراین یا مناقشه تایوان و چین برای شهروندان آمریکایی داشته است. نظرسنجی پیو نشان داده است که امروزه از میان سه تنش اصلی یاد شده، موضوع حماس و اسرائیل بسیار مورد توجه شهروندان آمریکایی است و بیم تبدیل شدن این منازعه به سطح بالاتر، باعث شده تا درباره نحوه عملیات مبارزه با حماس، دیدگاه‌های متفاوتی وجود داشته باشد. اما بحث دیگری که در ارتباط با تقدم بخشیدن به هر یک از منازعات یاد شده برای آمریکایی‌ها اثرگذار است، تأثیر درازمدت هر یک از این منازعات بر امنیت ملی آمریکا در درازمدت است (Pew Research, 2023).

آمریکایی‌ها به طور کلی دیدگاه‌های مثبتی نسبت به اسرائیل و مردم آن دارند. اما براساس نظرسنجی‌های اخیر مرکز تحقیقات پیو، دیدگاه‌های آن‌ها نسبت به دولت اسرائیل و نخست‌وزیر بنیامین نتانیاهو متفاوت است. اما این نگرش‌ها از سوی دولت‌های مختلف تحت تأثیر شرایط سیاسی، تحولات بین‌المللی و تعاملات گروه‌های یهودی‌نشین با دولت‌های مختلف در این کشور می‌باشد (Pew Research, 2023). در هر صورت بایدن خواستار کنار گذاشتن اصلاحات قضایی در اسرائیل است که از نظر بایدن و حزب دموکرات و دولت متبوع وی باعث نوعی دیکتاتوری و به دست گرفتن قدرت توسط نتانیاهو می‌شود. بایدن همواره از نتانیاهو خواسته تا این برنامه را کنار بگذارد (NY Times, 2023).

به طور کلی، باور بر این است که جنگ حماس و اسرائیل به اندازه جنگ روسیه و اوکراین، منافع هم‌پیمانان این کشور را تهدید نمی‌کند و از نظر امنیت ملی، مقابله با تهدیدات روسیه و چین مهم‌تر است، اما به دلیل تبعات ناشی از ویرانی در غزه و مسائل حقوق بشری، نبرد حماس و اسرائیل به شکل قابل توجهی مورد توجه افکار عمومی در آمریکا قرار گرفته است.

در واقع، این بررسی‌ها حاکی از نوعی کاهش محبوبیت اسرائیل در میان مردم جامعه آمریکا است. یعنی اقبال جوان آمریکایی و کسانی که دیدگاه‌های غیرعرفی و سکولار نسبت به عرصه اجتماعی و سیاسی دارند و یا اینکه تمایلات مذهبی کمتری دارند، چندان طرفدار اسرائیل نیستند. بنابراین با توجه به اختلاف ۱۰ الی ۱۵ درصدی محبوبیت اسرائیل در میان آمریکایی‌ها، گسترش یافتن این بی‌علاقگی می‌تواند فشارهای افکار عمومی جامعه آمریکا نسبت به حمایت از اسرائیل را به عنوان یک زنگ خطر مطرح سازد. در این میان نباید از این نکته غفلت کرد که برنامه‌های اصلاحات قضایی نتانیاهو و مشکلاتی که کابینه افراطی وی ایجاد کردند، به عنوان عواملی زودگذر در این زمینه قابل ذکر است.

۴-۲-۲- رقابت با چین

امروزه رقابت چین با آمریکا بر بسیاری از مسائل داخلی و خارجی دو کشور سایه انداخته و در حال تغییر در عرصه نظام بین‌الملل است. علاوه بر این نگاه آمریکا به تایوان و تلاش برای استقلال آن و ایجاد یک حکومت موافق با آمریکا با خشم بی‌سابقه چینی‌ها روبرو شده است. برخی ارزیابی‌ها نشان‌دهنده آن است که موضوع تایوان به صورت آشکارا تنش سیاسی و نظامی میان دو طرف را به یک موضوع گسترده در آینده نزدیک تبدیل خواهد کرد (Ney Times, 2023).

رقابت چین با آمریکا از مهم‌ترین موضوعات روز در این کشور هم در نزد فعالان، عموم مردم و به طور مشخص سیاستمداران است. مطابق نظرسنجی گالوپ، تهدیدات در آمریکا امری نسبی و وابسته به متغیرهای زمانی و تأثیرگذاری آنان بر وضعیت داخلی شهروندان در این کشور است. گالوپ با دسته‌بندی این تهدیدات و تغییرات بر این باور است که در سال ۲۰۲۴، چین و مناقشه تایوان همچنان یکی از مهم‌ترین تهدیدات است، با این تفاوت که مناقشه حماس و اسرائیل بر این موضوع سایه انداخته است. ماهیت دائماً در حال تغییر امور جهانی به این معنی است که برداشت آمریکایی‌ها از تهدید ناشی از کشورهای خاص یا درگیری‌های منطقه‌ای در طول زمان متفاوت است. آمریکایی‌ها امروز بیش از دو دهه قبل، ارتش روسیه و درگیری چین و تایوان را تهدیدی حیاتی می‌دانند. و در عین حال، تروریسم در اشکال مختلف آن و دورنمای دستیابی دشمنان ایالات متحده به سلاح هسته‌ای به عنوان نگرانی‌های جهانی مطرح می‌شود و به‌طور پیوسته بالاتر از سایر تهدیدات بالقوه قرار می‌گیرد

(Gallup, 2024).

بنابراین، بحث رقابت آمریکا و چین همواره موضوع مهمی برای آمریکایی‌ها بوده است، اما نگرانی از تشدید تنش میان حماس و اسرائیل با حامیان طرفین و مداخله آمریکا در این مناقشه، بحث رقابت یا دشمنی با چین را تحت تأثیر قرار داده است. بر این اساس، با توجه به برجسته شدن چین به عنوان رقیب اصلی آمریکا برای تصاحب هژمونی جهانی و رقابت در ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی و در سطوح دیگر نظیر هوش مصنوعی، این رقابت بیش از پیش نمود بیشتری یافته است. تقلیل میزان نگرش مثبت آمریکایی‌ها نسبت به چین حاکی از یک تغییر عمیق در نگرش شهروندان، رسانه‌ها و اصحاب سیاست در آمریکا است که ممکن است در سال‌های پیش‌رو به چالش اصلی میان دو کشور و حتی عرصه نظام بین‌الملل تبدیل شود.

۵-۲-۲- انتخابات ۲۰۲۴

در عرصه انتخابات که اصلی‌ترین موضوع داخلی در جامعه آمریکا است، بحث دو قطبی شدن احزاب سیاسی و نامزدهای وابسته به آنان، موضوع مهمی است. تا جایی که بسیاری از محققان و اندیشمندان، از تهدید دموکراسی و یا حتی سقوط آن سخن به میان می‌آورند (The New York Times, 2024). ارزیابی دموکراسی و محقق شدن آن از طریق نظام حزبی یا سیاستمدارانی که نماینده احزاب هستند، از نظر آمریکایی‌ها، چندان نتوانسته است دیدگاه مردم را در زمینه خواسته‌های واقعی آنان بازتاب دهد. مطابق نظرسنجی پیو، مردم آمریکا نیز در زمره کشورهای هستند که بهبود دموکراسی را منوط به بهبود شرایط حزبی و تغییرات در این زمینه می‌دانند. آمریکایی‌ها نیز بر این باور هستند که غلبه رویه دو حزبی در این کشور مانعی برای دموکراسی می‌باشد. برای بهبود دموکراسی، شهروندان آمریکایی بر این باور هستند که باید احزاب بیشتری در کشور وجود داشته باشد و غلبه دو حزبی پایان یابد. همچنین شهروندان بر این باور هستند که اصطکاک بین احزاب باعث رسیدن به بن‌بست می‌شود و دموکراسی بدون همکاری احزاب بی‌معناست (Pew Reaserch, 2024).

در واقع، اصل قدرت‌طلبی جای پاسخگویی به نیازهای واقعی شهروندان را گرفته است و تداوم این رویه در آمریکا نمی‌تواند باعث بهبود و یا ارتقای دموکراسی شود. بنابراین، چشم‌انداز دموکراسی در آمریکا مطلوب نیست. امروزه دو قطبی شدن در عرصه سیاستی

آمریکا، موضوعی جدی است. به طوری که دولت دموکرات در کنار کنگره که اکثریت آن را جمهوری خواهان تشکیل می دهند، باعث معطل ماندن بسیاری از قوانین و لوایح از جمله بحث کمک به اوکراین در کنگره شده است. بر این اساس باید گفت که سیاست داخلی در آمریکا تحت تأثیر دو قطبی شدید میان دو حزب باعث شد تا برای اولین بار در تاریخ ایالات متحده، مجلس نمایندگان به مدت چند هفته بدون رئیس باقی بماند و بخش زیادی از قوانین توسط نمایندگان در قوه مقننه و دولت به عنوان نماینده قوه مجریه به گروگان گرفته شود و باعث ایجاد موانع برای رقبای سیاسی شود.

۳-۳- پیشینه پژوهش

زارعان و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهشی با عنوان «سیاست خارجی دولت بایدن در قبال چین با تمرکز بر مسئله تایوان» به این نتیجه دست یافتند که مسئله تایوان به عنوان یکی از موارد اختلافی ایالات متحده و چین، در دهه های گذشته فراز و نشیب های زیادی را طی کرده است. به رغم تعهد رسمی واشنگتن به پکن مبنی بر احترام به حاکمیت چین واحد، طی سال های اخیر به ویژه در دوره دولت بایدن، ایالات متحده اقداماتی مغایر، نظیر حضور نظامی در منطقه، فروش تسلیحات نظامی و برقراری مراودات دیپلماتیک با تایوان انجام داده است. این اقدامات که به تحریک تایوان جهت استقلال طلبی منجر شد، واکنش چین را برانگیخت. بررسی سیاست خارجی ایالات متحده در ادوار مختلف، این نکته را نمایان می سازد که سیاست خارجی این کشور در قبال چین کمونیستی، تابعی از شرایط نظام بین الملل و وضعیت چین در این نظم بوده است. در دوران گذار، ایالات متحده بر مهار رقبای خود به ویژه چین متمرکز شده است تا روند افول خود و پیشتازی رقبا را مدیریت کند. بر این اساس، ایالات متحده در دوره بایدن تلاش می کند از طریق افزایش همکاری های نظامی با تایوان در قالب سیاست موازنه سازی و کنترل مستقیم منطقه و همچنین با استفاده از احاله مسئولیت به کشورهای منطقه روند قدرت افزایی و بلندپروازی های چین را مهار کند.

وفایی و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهشی با عنوان «بررسی دیپلماسی فرهنگی چین در برابر آمریکای در حال افول» به این نتیجه دست یافتند که دیپلماسی فرهنگی به عنوان یکی از ابزارهای تحقق قدرت نرم کشورها، از مقولاتی است که امروز مورد توجه بسیاری از

بازیگران نظام بین‌الملل قرار دارد. در همین ارتباط دیپلماسی فرهنگی به عنوان یک راهبرد، نه تنها امری در خدمت تأمین منافع سیاسی و اقتصادی کشور چین که از حیثی مهم‌تر به مثابه عاملی شکل دهنده به تصویر بین‌المللی این کشور در دوران جدید است. نگاه چین به مساله افول آمریکا با قرائت عمومی از این موضوع متفاوت است و چینیان جهان آینده را در فضایی چندقطبی تصویر می‌کنند که آمریکا در آن به عنوان یکی از قطب‌های تأثیرگذار به ایفای نقش می‌پردازد.

طالعی حور و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهشی با عنوان «تبیین اهداف آمریکا در جنگ ۲۰۲۲ اوکراین» به این نتیجه دست یافتند که جنگ روسیه با اوکراین یکی از مهم‌ترین تحولات نظام بین‌الملل در دهه‌های اخیر بوده است. اگرچه توجه ناظران و تحلیل‌گران روابط بین‌الملل متوجه اهداف روسیه در این جنگ بوده اما نباید از اهداف ایالات متحده آمریکا در این جنگ غافل شد و با توجه به اینکه ایالات متحده آمریکا بعد از فروپاشی شوروی تلاش کرده برای حفظ موقعیت هژمونی خود از قدرت گرفتن سایر کشورها در مناطق مختلف جهان جلوگیری نماید، پرداختن به اهداف آن کشور در جنگ اوکراین می‌تواند دارای اهمیت باشد. بنابراین، جنگ اوکراین با وجود مشکلاتی که برای آن کشور و جامعه جهانی به وجود آورده، در تأمین اهداف آمریکا از این جنگ که حفظ تعادل و توازن ژئوپلیتیک در اروپا، تضعیف روسیه و تأمین منافع اقتصادی مجتمع‌های نظامی - صنعتی است، تأثیرگذار بوده است.

کرمپوری و اسلامی (۱۴۰۲) در پژوهشی با عنوان «بررسی روند سیکل قدرت آمریکا و تأثیر آن بر نظم جهانی» به این نتیجه دست یافتند که سیکل قدرت‌نمایی، افول و ظهور قدرت‌های بزرگ را نشان می‌دهد و به تبع نظم جهانی قدرت موردنظر نیز با افول سیکل قدرت تضعیف می‌شود. افول نسبی آمریکا در منحنی چرخه قدرت و افول نسبی نظم نوین جهانی حاکی از آن است که نظام بین‌المللی به سمت پویایی چندقطبی حرکت می‌کند. نتایج نشان می‌دهد هرچقدر آمریکا در سیکل قدرت روند افول را طی می‌کند، نظم نوین جهانی در مقیاس سیکل قدرت نیز ضعیف‌تر می‌شود. عواملی مانند، بحران مالی سال ۲۰۰۸ و حضور آمریکا در جنگ‌های پرهزینه بعد از یازده سپتامبر و همچنین به علت سهم نسبی قدرت در سیستم جهانی با صعود قدرت‌های جهانی مانند هند، چین و ژاپن و ظهور قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مانند ایران و روسیه در سیستم بین‌المللی، آمریکا در چرخه قدرت با افول نسبی

مواجهه شده است که نظم نوین جهانی را نیز با افول نسبی مواجه نموده است. لطیفی‌نیا و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «بررسی ژئوپلیتیک تأثیر روابط سیاسی - نظامی آمریکا و عربستان بر نظم امنیتی منطقه خاورمیانه» به این نتیجه رسیدند که خاورمیانه از نظر جغرافیای سیاسی، جغرافیای راهبردی و جغرافیای اقتصادی از اهمیت زیادی برخوردار است و وجود چنین مؤلفه‌هایی سبب شده تا نظم و امنیت خاورمیانه همیشه در دوران پس از جنگ جهانی دوم در دستور کار آمریکا قرار گیرد. این تلاش‌ها نیز از طریق حضور نظامی و ارتباط دیپلماتیک صورت گرفته است. با چنین رویکردی از جانب آمریکا، توازن قدرت در منطقه و امنیت آن تا حد زیادی به هم خورده است.

کیم^۱ (۲۰۲۲) در پژوهشی با عنوان «دکترین بایدن و واکنش چین» به این نتیجه رسید که اقتدارگرایی در مقابل دموکراسی به اصل سازمان‌دهنده دکترین بایدن تبدیل شده است. تمرکز ایالات متحده برای ایجاد مزیت رقابتی در برابر چین، تقویت اتحادها و ایجاد مشارکت چندجانبه می‌باشد. که این امر موجب می‌شود ایالات متحده در قبال چین خطر وقوع نوع جدیدی از جنگ سرد به‌ویژه بر سر مناطق بحرانی مانند تایوان را افزایش داده است. جی^۲ (۲۰۲۲) در پژوهشی با عنوان «تفکر استراتژیک در حال تحول ایالات متحده در مورد تایوان» به این نتیجه رسید که در چارچوب تشدید رقابت ایالات متحده و چین در دوران ریاست‌جمهوری ترامپ و بایدن، تفکر استراتژیک ایالات متحده در مورد تایوان تکامل یافته است. به این ترتیب، جدایی تایوان از چین در راستای منافع ملی ایالات متحده تفسیر می‌شود.

ایکنبری و جان^۳ (۲۰۲۲) در پژوهشی با عنوان «چرا قدرت آمریکا دوام می‌آورد؛ نظم تحت رهبری ایالات متحده در حال افول نیست» به این نتیجه دست یافتند که اگر نظام آمریکا چندقطبی شود، باز هم نظم آمریکا به‌عنوان نظم بین‌المللی مطرح خواهد بود و موفقیت آن به جذابیت و مشروعیت آمریکا بستگی دارد.

1- Kim

2- Jie & John

3- Ikenberry

کوئه^۱ (۲۰۲۱) در پژوهشی با عنوان «مدیریت وضعیت موجود: تداوم و تغییر سیاست آمریکا علیه تایوان» به این نتیجه دست یافت که برخلاف انتظارات، دولت بایدن پس از شروع به کار همانند صخره‌های محکم به حمایت از تایوان ادامه داده است. که بر این اساس، تایوان کماکان به‌عنوان عنصری از رقابت ژئواستراتژیک آمریکا با چین باقی خواهد ماند.

بررسی پیشینه‌های موجود نشان می‌دهد که عمده مسائل مطرح شده در پژوهش‌های قبلی، در مورد گزارش‌های نظرسنجی از جامعه آمریکا بوده و پژوهشی که بتوان براساس آن، اهداف آمریکا را تبیین نمود، وجود ندارد و امید است این پژوهش توانسته باشد، خلأ پژوهشی موجود در این زمینه را پوشش دهد.

۴-۴- بحث و نتیجه‌گیری

ارزیابی وضعیت اجتماعی و سیاسی آمریکا در سال‌های ۲۰۲۳-۲۰۲۴ نشان‌دهنده آن است که حوزه‌های تضاد در عرصه‌های اجتماعی رو به تزاید است. همچنین بررسی وضعیت اجتماعی نشان داد که مذهب در آمریکا چشم‌انداز مطلوبی ندارد و علاوه بر کاهش قابل توجه نفوذ آنان در میان جوانان، در میان طیف وسیعی از جامعه نیز طرفدارانی ندارد که وضعیت را در سال‌های آینده به سمت یک جامعه بی‌دین در آمریکا سوق می‌دهد. وضعیت آزادی بیان در آمریکا نیز به سمت نوعی اتهام‌زنی سیاسی و تمایلات تهاجمی سوق پیدا کرده است که این رویه نشانگر تمایل شهروندان به حذف مخالفان یا حمله به رقبا برای کسب قدرت است. تبعات این رویه در عرصه سیاسی بر وقوع گرایش‌های رادیکال در آمریکا تأثیراتی بر جای می‌گذارد. همچنین نتایج نشان داد که مشکلات جدی در جامعه آمریکا در عرصه اجتماعی هم از لحاظ ساختاری و بلندمدت و هم از لحاظ کوتاه‌مدت نظیر تصمیم‌گیری دولت‌ها وجود دارد.

از طرفی دیگر، نگرانی عمده دیگر براساس نتایج این پژوهش، مربوط به تضادها و منازعات سیاسی قابل توجهی است که تا پیش از این در جامعه آمریکا سابقه نداشته است. سیاست در آمریکا تعیین‌کننده است و همین تعیین‌کننده بودن منجر به شکل‌گیری یک جامعه به شدت

دوقطبی شده است. بنابراین در سیاست داخلی و همسو با تحقیقات پپو باید گفت در عرصه داخلی رقابت میان جمهوری خواهان و دموکرات ها مخصوصاً در عرصه مدیریت دولت و سیاست داخلی و سیاست خارجی آمریکا محل بحث فراوان است. یکی از مسائلی که در آمریکا شکل گرفته است نوعی دو قطبی شدید در این کشور می باشد که از تبعات این رویه نیز آن است که بسیاری بر این باورند سیاست دو حزبی در آمریکا به دنبال حل مشکلات نیست. دوقطبی شدن فضای جامعه در مسائل سیاسی رقابت میان دو نامزد که مشکلات متعددی از حیث پیرترین رئیس جمهور تاریخ ایالات متحده و نامحسوب ترین رئیس جمهور ۵۰ سال اخیر آمریکا در یک سمت و از طرف دیگر، ترامپ که دارای پرونده های قضایی متعددی است، منجر به ایجاد دوقطبی شدید میان طرفداران آنان شده است. این دوقطبی سازی و دوگانگی در زمینه های مختلف باعث شده تا شهروندان با گرایش های حزبی بدون آنکه به عواقب منطقی تصمیمات خود بیندیشند، به فکر حذف یک سیاست و حتی کنار گذاشتن رقیب خود باشند.

همچنین، در حوزه سیاست خارجی، تحول جدیدی بر علیه اسرائیل در میان آمریکایی ها رخ داده است. حتی بسیاری از شهروندان آمریکا با صراحت، تهاجم نظامی اسرائیل به غزه را مصداق نسل کشی دانسته و آن را نمی پذیرند. علاوه بر این، رقابت چین با آمریکا از عوامل تأثیرگذار بر استراتژی سیاست خارجی آمریکا در دهه های کنونی و پیش رو است. چین در سال ۲۰۲۳ دهمین شماره ۱ آمریکا در نظر گرفته شده است. اما در درازمدت با بدست گرفتن رهبری جهانی توسط چین از آمریکا و حمایت چین از روسیه در جنگ اوکراین، سیاست خارجی آمریکا را با چالش جدیدی مواجه کرده است. با این حال، جنگ اوکراین و نزدیک شدن روسیه و چین به یکدیگر، باعث شده تا نقش چین در مناسبات جهانی و برجسته شدن به عنوان یک رهبر اثرگذار بیش از پیش نمود پیدا کند که این امر نگرانی خاصی برای آمریکا ایجاد نموده است. به طور کلی، سیاست آمریکا در عرصه داخلی و خارجی همواره یکی از محورهای اساسی میان احزاب و نامزدهای آنان برای انتخابات ریاست جمهوری، کنگره و مجلس سنا و... بوده است. در عرصه خارجی بحث تعامل با متحدان، مهار دشمنان و مقابله با تهدیدات تروریستی در نقاط مختلف جهان، محورهایی تعیین کننده هستند که در آمریکا به دلیل منتهی شدن به انتخابات ۲۰۲۴ از اهمیت خاصی برخوردار است.

- زارغان، احمد و دعاگوی روزبهانی، رضا. (۱۴۰۲). سیاست خارجی دولت بایدن در قبال چین با تمرکز بر مسئله تایوان. فصلنامه مطالعات راهبردی آمریکا، ۳(۲)، ۱۱-۳۶.
- طالعی حور، رهبر و بهرامی، رستم. (۱۴۰۲). تبیین اهداف آمریکا در جنگ ۲۰۲۲ اوکراین. فصلنامه مطالعات راهبردی آمریکا، ۳(۲)، ۱۲۳-۱۴۹.
- کرپوری، محمد و اسلامی، محسن. (۱۴۰۲). بررسی روند سیکل قدرت آمریکا و تأثیر آن بر نظم جهانی. فصلنامه مطالعات راهبردی آمریکا، ۳(۱)، ۱۱-۵.
- لطیفی‌نیا، علی؛ کریمی‌فرد، حسین و اکبرزاده، فریدون. (۱۴۰۱). بررسی ژئوپلیتیک تأثیر روابط سیاسی-نظامی آمریکا و عربستان بر نظم امنیتی منطقه خاورمیانه. ماهنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۵(۱۱)، ۳۴۰۷-۳۴۲۷.
- وفايي، حامد؛ ذوالفقاری، مهدی و احمدی نژاد، حمید. (۱۴۰۲). بررسی دیپلماسی فرهنگی چین در برابر آمریکای در حال افول. فصلنامه مطالعات راهبردی آمریکا، ۳(۲)، ۳۷-۵۶.

- Best, J. (2018). *American Nightmares: Social Problems in an Anxious World*. **Oakland: University of California Press.**
- Furedi, F. (2018). *How Fear Works: The Culture of Fear in the 21st Century*. **London: Bloomsbury.**
- Gallup. (2024). Cyberterrorism, Iran's Nuclear Gains Concern Americans Most ([gallup.com](https://www.gallup.com)).
- Gallup. (2023). September 2023, **POLITICS, DECEMBER 22**, 2023 Biden Ends 2023 with 39% Job Approval, Biden Ends 2023 with 39% Job Approval ([gallup.com](https://www.gallup.com)).
- Gallup. (2023). Americans' Weak Economic Ratings Slip Further in September, Americans' Weak Economic Ratings Slip Further in September ([gallup.com](https://www.gallup.com)).
- Grey, Ch. (2023). Gender Discrimination in America: An In-depth Analysis, **International Journal Publishing INFLUENCE: International Journal of Science Review**, 5(3), 1-12. <https://influence-journal.com/index.php/influence/index>. 2023.
- Jie, D. (2022). US evolving strategic thinking about Taiwan. **China International Strategy Review**, 1-16.
- Ikenberry, G. John. (2022). Why American Power Endures: The U.S.-Led Order Isn't in Decline. **Foreignaffairs**, <https://www.foreignaffairs.com/united-states/why-american-power-endures-us-led-order-isnt-in-decline-g-john-ikenberry>.
- Kim, D. (2022). The Biden Doctrine and China's response. **International Area Studies Review**, 22338659221135838.

- Kuehn, D. (2021). Managing the Status Quo: Continuity and Change in the United States' Taiwan Policy.
- Mchangama, j. (2022). The Future of Free Speech, Welcome to Letters on Liberty from the Academy of Ideas. **Letters on Liberty is a modest attempt to reinvigorate the public sphere and argue for a freer society.** academyofideas.org.uk/letters.
- Pew Reaserch. (2024). Key facts about Black eligible voters in 2024 | **Pew Research Center.**
- Pew Research Center. (2023). Public Trust in Government: 1958-2023, 19 September 2023. Public Trust in Government: 1958-2023 | **Pew Research Center.**
- SteelFisher, G. (2019). Gender discrimination in the United States: Experiences of women, **Specialissue: Experiences of Discrimination in America.**
- The Guardian. (2022). Americans deeply divided over US progress on racial inequality, report **finds | Race |.**
- The New York Times. (2024). Opinion | Will 2024 Be the Year American Democracy Dies? - **The New York Times (nytimes.com).**
- The New York Times, (2023). House Approves Biden Impeachment Inquiry as G.O.P. **Hunts for an Offense,** <https://www.nytimes.com/2023/12/13/us/politics/biden-impeachment-inquiry-house-vote.html>.
- Vasquez, M. (2012). Ethnic and Racial Disparities in Education: Psychology's Contributions to Understanding and Reducing Disparities, **American Psychological Association.**

روندهای نوظهور در حوزه سایبری و پیامدهای آن بر امنیت بین الملل (با تاکید بر هوش مصنوعی)

رحمان حریری^۱

وحید فرخی^۲

رسول مظفری^۳

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۲/۱۱ - تاریخ تصویب ۱۴۰۳/۰۵/۲۳)

چکیده

با توجه به پیامدهای گسترده هوش مصنوعی بر زندگی انسانها و تأثیرات مثبت و منفی این فناوری در حوزه‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی، زیست‌محیطی و رسانه‌های شناسایی تأثیرات آن بر امنیت بین‌المللی ضروری دانسته شده است. از آنجایی که تأثیر امنیتی هوش مصنوعی در آینده مسئله‌ای اساسی برای صلح و امنیت بین‌المللی خواهد بود این موضوع خیلی مهم بوده که به‌کارگیری هوش مصنوعی در راستای امنیت و برقراری صلح در جهان باشد و نشان دهد که دستاوردهای آن هیچ تهدیدی برای امنیت بین‌الملل محسوب نمی‌شود. بر این اساس پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش است که هوش مصنوعی چه پیامدهای را برای امنیت بین‌المللی به دنبال داشته است؟ لذا این نوشتار با بررسی پیامدهای هوش مصنوعی در حوزه امنیت نظامی، امنیت اقتصادی، امنیت اجتماعی، امنیت زیست‌محیطی و امنیت رسانه‌ای به این نتیجه رهنمون شده است که اگر کشورهای مختلف در بهره‌گیری از هوش مصنوعی به‌عنوان یک امتیاز رقابتی در عرصه‌ی نظام بین‌الملل استفاده کنند، این موضوع می‌تواند پیامدهای منفی برای امنیت بین‌المللی به دنبال داشته باشد. روش پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی و چارچوب نظری به کارگرفته شده به منظور تبیین زمینه‌های به‌کارگیری هوش مصنوعی توسط کشورهای چین، ایالات‌متحده آمریکا، فرانسه، روسیه و آلمان قدرت نرم و برای بررسی پیامدهای به‌کارگیری هوش مصنوعی در حوزه‌های امنیت نظامی، امنیت اقتصادی، امنیت زیست‌محیطی، امنیت اجتماعی و امنیت رسانه‌ای بر مبنای مکتب امنیتی کپنهاک بوده است.

کلید واژه‌ها: هوش مصنوعی، مکتب کپنهاک، امنیت بین‌المللی، امنیت سایبری

۱-استادیار و عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی (نویسنده مسؤل) مقاله مستخرج از طرح پژوهشی

میباشد Email: r.hariri@razi.ac.ir

۲ - دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای دانشگاه رازی

۳- دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای دانشگاه رازی

Emerging trends in the cyber field and its consequences on international security (with an emphasis on artificial intelligence)

Rahman Hariri¹
Vahid Farrokhi²
Rasool Mozafari³

Abstract

The purpose of the current research is to define artificial intelligence and specify the fields of its use by China, the United States of America, France, Russia and Germany and to examine the consequences of using artificial intelligence in the fields of military security, economic security, environmental security, cultural security, social and media security. Research Methodology: The present research method is descriptive-analytical and theoretical framework used to explain the fields of artificial intelligence application by China, United States of America, France, Russia and Germany soft power and to investigate the consequences of artificial intelligence application in the field of Military security, economic security, environmental security, social security and media security are based on the Copenhagen security school.

Findings: Artificial intelligence, as a symbol of the fourth industrial revolution, will change the political, social and economic levels of the world more and more every day and will lead to an increase in the level of international competition among the world's economic actors to control artificial intelligence markets.

Conclusion: The research results indicate that artificial intelligence not only has important consequences for many areas of society such as health care, communication and transportation, but also for international security

Keywords: artificial intelligence, Copenhagen school, international security, cyber security.

1 -Assistant professor and faculty member of Razi University's political science department (responsible author) The article is derived from a research project. r.hariri@razi.ac.ir

2 -Master's student of regional studies at Razi University

3 -Master's student of regional studies at Razi University

(۱) - مقدمه

در چند سال گذشته پیشرفت‌های سریعی در زمینه‌های مختلف صورت گرفته است که عموماً تحت عنوان هوش مصنوعی^۱ شناسایی می‌شوند. نمونه‌هایی که امروزه می‌بینیم شامل صنعت خودروسازی (به خودروهای بدون راننده)، علوم بهداشتی (غربالگری و تشخیص پیشرفته)، تجارت مالی (مدیریت دارایی الگوریتمی) و رسانه‌ای (هدف‌گیری رفتاری) است (Sweijts, 2018: 1). بر این اساس پیش‌بینی شده که هوش مصنوعی صنایع، بازارهای کار و جوامع را به شدت متحول کند. هوش مصنوعی (AI) امروزه بسیار بیشتر از یک کلمه‌ی رایج است. تشخیص چهره در گوشی‌های هوشمند و رایانه‌ها، ترجمه بین زبان‌های خارجی، سیستم‌هایی که ایمیل‌ها را فیلتر می‌کنند و محتوای نامربوط را در رسانه‌های اجتماعی شناسایی می‌کنند و حتی می‌تواند تومورهای سرطانی را تشخیص دهد. این مثال‌ها، همراه با تعداد بی‌شماری دیگر برنامه‌های موجود و در حال ظهور هوش مصنوعی، به آسان‌تر کردن زندگی روزمره مردم، به‌ویژه در کشورهای توسعه‌یافته، کمک می‌کنند (Joyjit, 2022: 2). تا اکتبر ۲۰۲۱، گزارش شد که ۴۴ کشور برنامه‌های استراتژیک ملی هوش مصنوعی خود را دارند که نشان‌دهنده تمایل آن‌ها برای پیشروی در رقابت جهانی هوش مصنوعی است. این‌ها شامل اقتصادهای نوظهور مانند چین و هند می‌شود که در ایجاد برنامه‌های هوش مصنوعی در جهان در حال توسعه و پیشرفت هستند (Joyjit, 2022:2). شرکت آکسفورد اینسایت^۲، یک شرکت مشاوره که به سازمان‌ها و دولت‌ها در مورد مسائل مربوط به تحول دیجیتال مشاوره می‌دهد، آمادگی ۱۶۰ کشور در سراسر جهان را برای استفاده از هوش مصنوعی در خدمات عمومی اعلام کرده است؛ که در این رتبه‌بندی ایالات متحده رتبه اول را در شاخص آمادگی هوش مصنوعی دولتی و پس از آن سنگاپور و بریتانیا در سال ۲۰۲۱ دارند (Joyjit, 2022:3).

بنابراین امروزه هوش مصنوعی در علوم رایانه، علوم مهندسی، علوم زیست‌شناسی، پزشکی، علوم اجتماعی، علوم سیاسی و روابط بین‌الملل کاربرد دارد. البته شاید به نظر می‌رسید حوزه

1- Artificial Intelligence

2- Oxford Insights

هوش مصنوعی در روابط بین‌الملل کاربرد نداشته باشد اما در رابطه با کاربرد هوش مصنوعی در روابط بین‌الملل می‌توان تأکید سیاستمداران مبنی بر توسعه زیرساخت‌ها، نیروی کار و سیاست و تعاملات بین‌المللی توجه داشت. به‌طوری که قدرت‌های نظامی پیشرو مانند ایالات متحده، چین و روسیه در حال حاضر سرمایه‌گذاری زیادی برای تحقیق و توسعه دفاعی مربوط به هوش مصنوعی و افزایش توانایی‌های نظامی خود هستند. هدف از این سرمایه‌گذاری‌ها علاوه بر بهبود اثربخشی و کارایی توانایی‌های نظامی نسل فعلی، افزایش قدرت نظامی و امنیتی به‌مثابه امتیاز رقابتی است (Sweijjs, 2018: 2).

در همین راستا، در این پژوهش تلاش شده است که به این پرسش پاسخ داده شود که هوش مصنوعی چه پیامدهای مثبت و منفی بر امنیت بین‌المللی دارد؟ فرضیه پژوهش این است که به‌کارگیری هوش مصنوعی در زمینه‌های مختلف ضمن پیامدهای مثبت اگر در مسیر درستی رهنمود نشود این چالش‌ها و پیامدهای منفی تأثیر خود را بر امنیت نظامی، امنیت اقتصادی، امنیت زیست‌محیطی، امنیت اجتماعی و امنیت رسانه‌ای خواهد داشت و همین امر رقابت کشورها را در این زمینه موجب می‌شود. بر این اساس، در پژوهش حاضر ضمن تعریف هوش مصنوعی و مشخص نمودن زمینه‌های به‌کارگیری آن توسط کشورهای چین، ایالات متحده آمریکا، فرانسه، روسیه و آلمان به بررسی پیامدهای به‌کارگیری هوش مصنوعی در حوزه‌های امنیت نظامی، امنیت اقتصادی، امنیت زیست‌محیطی، امنیت فرهنگی - اجتماعی و امنیت رسانه‌ای خواهیم پرداخت.

(۲) - ادبیات پژوهش

یکی از موضوعاتی که در سال‌های اخیر موجب به خطر افتادن صلح و امنیت بین‌المللی شده و به نظر می‌رسد اگر در راستای مثبتی پیش نرود در سال‌های آتی به تهدیدی جدی علیه امنیت بین‌المللی تبدیل خواهد شد، فناوری هوش مصنوعی است. لذا باید با بررسی پیامدهای آن بر عرصه امنیت بین‌المللی به دنبال راهکاری برای افزایش پیامدهای مثبت آن باشیم. بر اساس مطالعات و جستجوهای کتابخانه‌ای و اینترنتی نویسنده، در این زمینه کتاب یا مقاله‌ای به زبان فارسی یافت نشد به‌جز تعداد محدودی از برخی خبرگزاری‌ها و نوشتارهای پراکنده و محدود لذا در این پژوهش تلاش داشته‌ایم تا با توجه به کمبود منابع به زبان فارسی بیشتر از منابع لاتین استفاده کنیم که در ادامه به توضیح آن خواهیم پرداخت.

کتاب آرمین کریشنان^۱ (۲۰۱۶) تحت عنوان «ربات‌های کشنده: قانونی و اخلاقی بودن سلاح‌های خودکار» که به بررسی ابعاد قانونی و اخلاقی ربات‌ها و همچنین تبیین فرصت‌ها و چالش‌های پدید آمده ناشی از ساخت سلاح‌ها و تجهیزات می‌پردازد. منبع بعدی کتاب وینسون^۲ (۱۹۹۲) تحت عنوان «هوش مصنوعی» که مهم‌ترین منبع در زمینه تعارف هوش مصنوعی می‌باشد، در این کتاب نویسنده هوش مصنوعی را به‌عنوان «مطالعه محاسباتی که امکان درک، عقل و عمل را ممکن می‌سازد»، توصیف کرده است.

کتاب «ابرقدرت‌های هوش مصنوعی» نوشته‌ی کای. فولی (۱۳۹۸) ترجمه‌ی میر جواد سید حسینی، کتابی درباره هوش مصنوعی و چشم‌انداز آینده جهان با وجود ابرقدرت‌هایی مثل سیلیکون ولی در این حوزه است. نویسنده در این کتاب به دنبال پاسخ دادن به سؤالات و دغدغه‌های انسان امروزی درباره هوش مصنوعی و آینده بشر با این پدیده است. از دیدگاه نویسنده شرکت‌های پژوهشی و پژوهندگان چینی هوش مصنوعی، امروزه زمینه‌های بسیاری برای هم‌تایان آمریکایی خود فراهم کرده‌اند و الگوریتم‌ها و الگوهای تجاری نوآورانه‌ای را تجربه می‌کنند که نویدبخش تحول اقتصادی در چین است. وی چین را یک ابرقدرت واقعی در زمینه هوش مصنوعی دانسته است که تنها رقیب واقعی و در حال ظهور آن آمریکا است. مقاله زهرا تخشید (۱۴۰۰) با عنوان «مقدمه‌ای بر چالش‌های هوش مصنوعی در حوزه مسئولیت مدنی» به‌عنوان یکی از آثار نوشته شده در زمینه تأثیر استفاده از هوش مصنوعی بر تمام جوانب زندگی انسان‌ها پرداخته است. در این مقاله مطالبی برای آشنایی حقوقدانان با تکنولوژی هوش مصنوعی، آثار استفاده از آن و با تأکید بر خودروهای خودران و استفاده از هوش مصنوعی توسط پزشکان بررسی شده و راهکارهایی در استفاده‌ی مؤثر از هوش مصنوعی ارائه شده است.

مقاله مجتبی عزیزی بسطامی و مرضیه بسطامی (۱۳۹۴) با عنوان «واکاوی تأثیر سلاح‌های خودکار بر صلح و امنیت بین‌المللی» که عمدتاً به بررسی ابعاد فرایند خلع سلاح و کنترل تسلیحات توجه کرده است. از نظر نویسندگان به‌کارگیری هوش مصنوعی در زمینه‌ی

1- Armin Krishnan

2 - Winston

تسلیحات نظامی از جمله سلاح‌های خودکار با وجود برخی ابعاد مثبت در زمینه‌های غیرنظامی و صلح‌آمیز اما امکان نقش‌آفرینی آن در زمینه‌های نظامی و غیرکنترل شده منجر به تهدید و نقض امنیت بین‌المللی می‌شود.

پاولز، ای^۱ (۲۰۲۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «فناوری‌های هوش مصنوعی و جمع‌آوری داده در خشونت و پیشگیری از درگیری» در پژوهشنامه مرکز جهانی امنیت به بررسی تهدیدات فناوری‌های جدید و هوش مصنوعی در مؤلفه‌ی حقوق بشر پرداخته است. از دیدگاه نویسنده اگر به‌کارگیری هوش مصنوعی توسط دولت‌ها به حدی برسد که موجب نقض حقوق بشر شود در کشورهایی بآن‌ها دهای غیرپاسخگو صدمات زیادی به دموکراسی آن‌ها وارد می‌کند؛ بنابراین تهدیدات علیه حقوق بشر و امنیت ناشی از فناوری‌های هوش مصنوعی و جمع‌آوری داده‌ها، نیازمند عوامل صلح‌سازی و پیشگیری از خشونت است.

هسی الیوت^۲ (۱ / ژوئیه / ۲۰۲۰) در یادداشتی با عنوان «چین و هوش مصنوعی: آنچه جهان می‌تواند بیاموزد و از چه چیزی باید مراقب باشد» ضمن بررسی موقعیت چین در عرصه هوش مصنوعی، فناوری‌های تولید، بازاریابی و زیرساخت‌های فروش در سراسر جهان به موضوع جنگ تجاری میان چین و آمریکا پرداخته است از دیدگاه نویسنده سیاستی تهاجمی از طرف آمریکا برای مقابله با برتری و توسعه فناورانه چین به‌خصوص در حوزه هوش مصنوعی می‌تواند تأثیرات مخربی بر امنیت بین‌المللی داشته باشد.

جویجیت^۳ و همکاران در گزارشی در تاریخ (۱۳ / آوریل / ۲۰۲۲) با عنوان «مشکلات عقب‌ماندگی کشورهای در حال توسعه در رقابت هوش مصنوعی» به تبعات و مشکلات کشورهای در حال توسعه در رقابت با کشورهای توسعه‌یافته در زمینه استفاده و توسعه‌ی هوش مصنوعی پرداخته است. بر همین اساس نویسندگان به مشارکت عادلانه در توسعه و استفاده از فناوری تأکید داشته‌اند و معتقدند جهان توسعه‌یافته باید حمایت مالی و فناوری بیشتری را در انقلاب هوش مصنوعی به کشورهای در حال توسعه ارائه دهد.

1- Pauwels,E

2- Hessy Elliott

3 - Joyjit

(۳) - مبانی نظری

در این پژوهش، محقق در جهت نشان دادن پیامدهای هوش مصنوعی در حوزه‌های امنیت نظامی، امنیت اقتصادی، امنیت زیست‌محیطی، امنیت فرهنگی - اجتماعی و امنیت سایبری، مکتب کپنهاک و ویژگی‌های امنیتی این مکتب را برگزیده است و به منظور تبیین چگونگی به‌کارگیری هوش مصنوعی توسط کشورهای همچون چین، روسیه، ایالات متحده آمریکا، فرانسه و آلمان از مبانی نظری قدرت نرم استفاده نموده است؛ بنابراین این پژوهش دارای دو چارچوب نظری می‌باشد.

(۱-۳) - مکتب کپنهاک

مکتب کپنهاک^۱ در موسسه پژوهشی ستیزه و صلح^۲ در کپنهاگ ظهور کرد. این مکتب بخشی از تلاش‌های گسترده برای ارائه مفهومی جدید و در واقع بازسازی مفهومی امنیت و بازتعریف دستور کار مطالعات امنیتی پس از پایان جنگ سرد است. این مکتب با توجه به اینکه کاملاً بر مطالعات امنیتی استوار گشته، جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری مطالعات امنیتی جایگاهی مستقل داشته است (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۰). از دیدگاه بوزان، مکتب کپنهاک در صدد بوده تا بار امنیتی بر دوش مسائل عادی برداشته شود و مسائلی همچون منابع، انرژی، جمعیت، حیطزیت و استفاده از فضا و دریا هم‌تراز مسائل امنیتی به دستور کار دیپلماتیک شکل دهند (Bjorn, 2000: 17).

مکتب کپنهاک رویکرد خود به امنیت را در نوشته‌های مختلفی بسط داده است. مهم‌ترین این آثار «امنیت: چارچوبی جدید برای تحلیل»^۳ است. بری بوزان^۴، اولی ویور^۵ و جاپ دی ویلد^۶ در این کتاب کار خود را با تعریف امنیت بین‌المللی در بافت نظامی سستی آغاز می‌کنند (Buzan and Waever, 2003, Buzan et al., 1998). از دید این سه صاحب‌نظر، «امنیت» موضوعی در مورد بقا است و زمانی مورد توجه قرار می‌گیرد که یک موضوع

1- Copenhagen School

2- Conflict and Peace Research Institute

3- Security: A New framework for Analysis

4- Barry Buzan

5- Ole Waever

6- Jaap de Wilde

به‌عنوان تهدید وجودی^۱ برای یک مرجع اشاره^۲، مطرح می‌شود. این مرجع اشاره به‌طور سنتی - و نه ضرورتاً - دولت است که جامعه، سرزمین و حکومت را شامل می‌شود (Buzan et al., 1998:2). مکتب کپنهاگ با در نظر گرفتن این موضوع امنیت را در پنج دسته کلی تقسیم می‌کند: امنیت نظامی^۳، امنیت زیست‌محیطی^۴، امنیت اقتصادی^۵، امنیت جامعه‌محور^۶ و امنیت سیاسی^۷. بنابراین، منطق امنیت - بقا^۸ حفظ می‌شود و البته چهار مجموعه دیگر نیز به امنیت نظامی افزوده می‌شود.

(۱-۱-۳) - امنیت از منظر مکتب کپنهاک

(۱-۱-۳) - امنیت نظامی

امنیت از طریق ابزار نظامی یک بعد حیاتی امنیت است. حتی در دوران پس از جنگ سرد، اهمیت آن کم نشده و امنیت نظامی هنوز دارای اهمیت بالایی است. ملت‌ها با تأکید بر حاکمیت ارضی، دفاع از مرزها، تأمین، حفظ و به نمایش گذاشتن توان نظامی و همچنین ارتقای قابلیت‌های نظامی خود، همواره از امنیت خود محافظت می‌کنند. در اصل، قدرت نظامی یک کشور به عنوان معیار قطعی قدرت ملی و ظرفیت آن برای تامین امنیت خود است. با توجه به مجموعه مداوم تهدیدات داخلی و خارجی، کشورها مجبورند به سلاح‌های قهری خود به عنوان سنگر نهایی در برابر خطرات و آسیب پذیری‌ها تکیه کنند (بوزان و همکاران، ۱۳۸۶: ۸۸).

(۱-۲-۳) - امنیت اقتصادی در دوران پس از جنگ سرد

در چشم انداز معاصر پس از جنگ سرد، امنیت اقتصادی به عنوان یک جنبه ضروری از ثبات و رفاه جهانی ظاهر شده است. این دیدگاه تکامل‌یافته در مورد امنیت اهمیت ویژه‌ای به حفظ و افزایش کیفیت زندگی افراد می‌دهد که از طریق جریان بی‌وقفه کالاها و خدمات از

-
- 1 -Existential Threat
 - 2 -Referent Object
 - 3 -Military Security
 - 4 -Environmental Security
 - 5 -Economic Security
 - 6 -Societal Security
 - 7 -Political Security
 - 8 -Security- Survival Logic

منابع داخلی و بین‌المللی به دست می‌آید. هدف اصلی ارتقای رفاه کلی، ارتقای استانداردهای زندگی و تقویت انعطاف پذیری اجتماعی است (ماندل، ۱۳۷۹: ۱۰۸-۱۰۷). امنیت اقتصادی در ذات خود مستلزم از بین بردن دلهره و عدم اطمینان پیرامون انجام تعهدات و انتظارات مالی است. علاوه بر این، تضمین تحقق سودهای پیش بینی شده از سرمایه گذاری های اقتصادی در سراسر حوزه های تولید، توزیع و مصرف را در بر می گیرد. این پارادایم دگرگون‌کننده نشان‌دهنده بعد نوآورانه‌ای از امنیت است که تعادل قابل اعتمادی را در شرایط اجتماعی-اقتصادی کنونی برقرار می‌کند و چشم‌اندازی شفاف و روشن از آینده ارائه می‌دهد (برومند و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۴). در این چارچوب، امنیت اقتصادی حالتی را ایجاد می‌کند که در آن افراد، جوامع، سازمان‌ها و دولت‌ها در برابر خطرات اقتصادی محافظت می‌شوند و محیطی را برای فعالیتهای اقتصادی پایدار ایجاد می‌کنند. بوزان و همکارانش در مکتب کپنهاگ مفهوم امنیت اقتصادی را در پنج سطح متمایز بررسی کرده اند: فرد، شرکت‌ها، نهادهای دولتی، اقشار اجتماعی و نظام بین‌المللی

(۳-۱-۳) - امنیت اجتماعی - فرهنگی

این بعد از امنیت در قلمرو گفتمان آکادمیک در طول دهه ۱۹۹۰ پدیدار شد، همانطور که توسط محققانی از جمله باری بوزان، الی ویور، و دیگر مشاهیر وابسته به مکتب فکری کپنهاگ بیان شد. پیدایش این پارادایم امنیتی را می‌توان به تلاقی تهدیدها و خطراتی نسبت داد که تأثیر مخربی بر "هویت جمعی گروه‌ها" گذاشت. در چارچوب مکتب کپنهاگ، امنیت اجتماعی-فرهنگی را می‌توان به‌طور قاطعانه‌ای به‌عنوان شکلی از امنیت هویت ترسیم کرد. در این زمینه علمی، بوزان توضیح می‌دهد که «مفهوم‌سازی فراگیر در حوزه امنیت اجتماعی-فرهنگی به هویت مربوط می‌شود». در نتیجه امنیت اجتماعی-فرهنگی نقشی محوری در حفظ و صیانت از هویت جمعی گروه‌های اجتماعی ایفا می‌کند (بوزان و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۸۴).

(۳-۱-۴) - امنیت انسانی^۱

امنیت انسانی نمایانگر وجهی محوری از قلمرو امنیت بین‌المللی است، گفتمانی که پس از

پایان جنگ سرد شکل گرفت و باعث ارزیابی مجدد پارادایم امنیتی متعارف دولت محور شد. پارادایم امنیت انسانی بر کهنگی و ناکارآمدی رویکرد سنتی نظامی محور، با توجه به ظهور آسیب‌پذیری‌های جدید که فراتر از مرزها است، تأکید می‌کند. این فرض می‌کند که دولت‌ها، متکی به پارادایم‌های امنیتی متعارف، برای محافظت موثر از شهروندان خود مجهز نیستند در محدوده امنیت انسانی، نقطه کانونی از دولت-ملت به فرد تغییر می‌کند و در نتیجه مسئولیت‌ها و آسیب‌پذیری‌های جدیدی ایجاد می‌کند. محور این پارادایم، حوزه‌های حقوق بشر و توسعه هستند که ابعاد محوری آن را تشکیل می‌دهند. هدف نهایی امنیت انسانی حفظ رفاه اساسی همه افراد در برابر تهدیدات جهانی و مشترک است (بندک، ۲۰۰۲: ۵).

(۵-۱-۳) - امنیت زیست‌محیطی

این تعریف چشم اندازی متمایز ارائه می‌دهد که از مفاهیم متعارف فاصله دارد. بوزان امنیت زیست محیطی را از دریچه تمدن بشری بازتعریف می‌کند. او معتقد است که امنیت زیست محیطی فراتر از حفاظت از طبیعت است. در عوض، دلالت بر نگرانی ذاتی برای حفظ حیات تمدن بشری دارد. در این زمینه، امنیت زیست محیطی به عنوان یک نگرانی عمیق در رابطه با حفظ سطوح ثابت پیشرفت انسانی ظاهر می‌شود. بوزان معتقد است که موضوع اصلی در این پارادایم در خطر قهقرایی از دستاوردهای اجتماعی معاصر به اشکال مختلف قهقرایی یا بربریت اجتماعی نهفته است. بر این اساس، او ادعا می‌کند که هر عامل یا رویدادی که بر محیط زیست انسان تأثیر می‌گذارد، خواه ناشی از فعالیت‌های انسانی (مانند انتشار گازهای گلخانه‌ای) باشد یا مستقل از عامل انسانی (مانند فعالیت‌های لرزه‌ای یا فوران‌های آتشفشانی)، وضعیت یک تهدید امنیتی محیطی را به خود اختصاص می‌دهد. اگر پتانسیل عقب نشینی از تمدن و دستاوردهای آن را داشته باشد (بوزان و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۹).

(۲-۳) - استفاده از هوش مصنوعی به مثابه قدرت نرم

در حالی که مسائل پیرامون هوش مصنوعی عمدتاً بر فعالیت در این زمینه به وسیله‌ی ایالات متحده و چین متمرکز است، عرصه بین‌المللی هوش مصنوعی از نظر تعداد بازیگران، میزان سرمایه‌گذاری، انواع و حوزه‌های تمرکز در رشته‌ی هوش مصنوعی متنوع است. اگرچه

چندین شرکت در چندین کشور به‌طور هم‌زمان در حال توسعه هوش مصنوعی هستند، اما همه آن را با شرایط یکسان توسعه نمی‌دهند. بر این اساس، برخی از کشورها در بودجه‌های سالانه خود ارقام کلانی را به ارتقای فناوری هوش مصنوعی اختصاص داده‌اند که از ۲۰ میلیارد دلار در مورد کشورهای هم‌چون استرالیا و دانمارک تا ۲ میلیارد دلار در مورد کره جنوبی را در برمی‌گیرد.

چین و آمریکا دو کشوری هستند که رقابت سرسختانه‌ای برای کسب برتری در حوزه هوش مصنوعی با یکدیگر دارند. چین رسماً اعلام کرده که قصد دارد تا سال ۲۰۳۰ به رهبر هوش مصنوعی جهان مبدل شود و بدین منظور تا آن زمان ۳۰ میلیارد دلار را به اجرای طرح‌های مختلف هوش مصنوعی اختصاص می‌دهد. از این رقم ۵ میلیارد دلار توسط دولت چین و بقیه توسط شرکت‌های خصوصی و دیگر سرمایه‌گذاران در شهرهای مختلف چین تأمین می‌شود. بر اساس آمار شبکه سی ان بی سی آمریکا، در سال ۲۰۱۷ دولت آمریکا حدود ۴.۴ میلیارد دلار در حوزه هوش مصنوعی سرمایه‌گذاری کرده، حال آنکه این رقم در مورد چین ۴.۹ میلیارد دلار بوده است. آمار منتشرشده توسط بررسی‌های موسسه هوش مصنوعی آلن در سیاتل آمریکا حاکی است در سال‌های آینده هم بودجه تحقیقاتی و همین‌طور تعداد مقالات برتر پژوهشگران چینی در حوزه هوش مصنوعی از بودجه تحقیقاتی و تعداد مقالات برتر پژوهشگران آمریکایی در حوزه هوش مصنوعی پیشی می‌گیرد (موحدیان، ۱۳۹۸: ۱۲).

(۴) - هوش مصنوعی

اگر می‌خواهیم بحث متمر ثمر در مورد پیامدهای هوش مصنوعی برای امنیت بین‌المللی داشته باشیم، ابتدا باید آن را تعریف کنیم.

هوش چیست؟ این اطلاعات توسط گروه مطالعات رسمی دانشگاه استنفورد^۱ به‌عنوان «بخش محاسباتی توانایی دستیابی به اهداف در جهان» تعریف شده است. این تعریف از هوش به (محاسبه) توسط فرآیندهای داخلی اشاره دارد که در خدمت به دست آوردن نتایج (توانایی دستیابی به اهداف) عمل می‌کنند. لذا این تعریف می‌تواند هم برای هوش انسانی و هم در زمینه هوش مصنوعی اعمال شود (Sweijts, 2018: 1).

به معنای گسترده خود، هوش مصنوعی به‌عنوان «مطالعه محاسباتی که امکان درک، عقل و عمل را ممکن می‌سازد»، توصیف شده (Winston, 1992: 114). یا «اتوماسیون رفتار هوشمند» که توسط " مطالعه عوامل هوشمند " بیولوژیکی و مصنوعی هدایت می‌شود. علاوه بر این‌ها تعارف فراوانی از هوش مصنوعی وجود دارد.

هوش مصنوعی به‌طور سنتی به‌عنوان "علم و مهندسی ساخت ماشین‌های هوشمند" تعریف می‌شود. مفهوم هوش مصنوعی یک اصطلاح گسترده است که شامل دو حوزه اصلی (یادگیری ماشینی^۱ و یادگیری عمیق^۲) است. یادگیری ماشینی مربوط به یادگیری از مجموعه داده‌های کوچک‌تر است و در مقابل الگوریتم‌های یادگیری عمیق برای مشکلات پیچیده و دنیای واقعی به‌عنوان مثال، پیش‌بینی بیماری‌های تنفسی با استفاده از تصاویر اشعه ایکس قفسه سینه مناسب‌تر هستند. از طرفی بسیاری از برنامه‌های کاربردی مدرن مبتنی بر هوش مصنوعی، از ویژگی ترجمه گوگل گرفته تا روش‌های جراحی به کمک ربات نوع خاصی از مدل‌های یادگیری عمیق هستند که بر اساس معماری مغز انسان بنا شده است (Joyjit, 2022: 11).

(۵) - کاربرد هوش مصنوعی توسط بازیگران نظام جهانی

در دوران معاصر نیز با توجه به کارکرد روزافزون اطلاعات در سطوح مختلف زندگی، به نظر می‌رسد انقلاب دیگری با محوریت هوش مصنوعی در جریان است که به اذعان کارشناسان، گروهی که بتوانند رهبری این جریان را به دست بگیرند، به‌عنوان قدرت بلامنازع جهان شناخته خواهد شد. یکی از واقعیت‌های موجود در انقلاب صنعتی پیش رو، گره خوردن هوش مصنوعی و انجام کلیه فعالیت‌های ممکن با استفاده از ربات‌های خودک کنترل است. هوش مصنوعی به دلیل این‌که می‌تواند ظرفیت‌های انسانی را مانند استدلال، برنامه‌ریزی، ارتباط و درک متقابل، با هزینه‌ای پایین و بهره‌وری بالا و به شکلی مؤثر به کار گیرد، می‌تواند جایگزینی برای انسان در بسیاری از زمینه‌ها باشد و خطای انسانی را به حداقل کاهش دهد.

1 -machine learning

2 -deep learning

(۱-۵) - هوش مصنوعی چین

در عرصه هوش مصنوعی، فناوری‌های تولید، بازاریابی و زیرساخت‌های فروش در سراسر جهان، در حال پیشرفت است و در حال حاضر در حوزه هوش مصنوعی، چین رتبه اول جهان را دارد. این کشور در نظر دارد که در ذیل برنامه «ساخت چین، ۲۰۲۵»، تمام صنایع چینی را با هوش مصنوعی با یکدیگر مرتبط نموده و ارتقا دهد. همچنین چین درصدد است که در حوزه با به‌کارگیری هوش مصنوعی در حوزه نظام سلامت، مانند توسعه «ربات‌های دکتر»، تحول عظیمی در این حوزه برقرار کند. با توجه به نوع ساختار حاکمیتی چین، این کشور می‌تواند با استفاده از هوش مصنوعی، سیاست کنترل مرکزی خود را به‌صورت محلی به شکلی گسترده افزایش دهد. جنگ تجاری میان چین و آمریکا نیز در واقع، سیاستی هجومی از طرف آمریکا برای مقابله با برتری و توسعه فناورانه چین به‌خصوص در حوزه هوش مصنوعی است (Hessy Elliott, 2020: 2).

در سیستم دولت‌های اقتدارگرا، سیستم‌های هوش مصنوعی می‌توانند مستقیماً از کنترل و نظارت داخلی حمایت کنند و به نیروهای امنیتی داخلی کمک کنند تا حجم عظیمی از اطلاعات را - از جمله پست‌های رسانه‌های اجتماعی، پیام‌های متنی، ایمیل‌ها و تماس‌های تلفنی - را سریع‌تر و کارآمدتر پردازش کنند. پلیس می‌تواند روندهای اجتماعی و افراد خاصی را که ممکن است رژیم را تهدید کنند بر اساس اطلاعات کشف شده توسط این سیستم‌ها شناسایی کند. (Steven, 2019:8). چین نمونه بارز این تکنولوژی است. این کشور فکر می‌کند اطلاعات قدرت است و این قدرت باید توسط دولت کنترل شود. لذا رهبری آن با اشتیاق از فناوری‌های هوش مصنوعی استقبال کرده است و پیچیده‌ترین ایالت نظارتی جهان را در استان سین‌کیانگ راه‌اندازی کرده است که حرکات روزانه شهروندان و استفاده از گوشی‌های هوشمند را ردیابی می‌کند. همسویی نهادی دولت، ارتش، مؤسسات مالی و شرکت‌های چینی امکان دسترسی آسان ارتش و سایر نیروهای امنیتی به فناوری را فراهم می‌کند. هماهنگی از بالا به پایین تمایل دارد تا نوآوری بخش خصوصی را در هماهنگی نزدیک با اهداف و مقاصد دولت قرار دهد. در چین، به‌طور کلی، شرکت‌های تجاری، آزمایشگاه‌های تحقیقاتی دانشگاه، ارتش و دولت مرکزی به‌طور معمول با یکدیگر همکاری نزدیک دارند (Hunter et al., 2018: 48-49).

به‌عنوان مثال، دولت چین از هوش مصنوعی در سرکوب‌های گسترده در مناطقی که محل سکونت اقلیت‌های قومی در چین است استفاده کرده است. سیستم‌های نظارتی در سین کیانگ و تبت به‌عنوان "اورولین" توصیف شده‌اند. این تلاش‌ها شامل نمونه‌های DNA اجباری، نظارت بر شبکه Wi-Fi و دوربین‌های تشخیص چهره گسترده است که همگی به پلتفرم‌های تجزیه و تحلیل داده‌های یکپارچه متصل هستند. به گفته وزارت امور خارجه ایالات متحده، مقامات چینی با کمک این سیستم‌ها، بین ۱ تا ۲ میلیون نفر را "خودسرانه" بازداشت کرده‌اند (Steven, 2019: 9). در نتیجه، دولت چین ابزار مستقیمی برای هدایت اولویت‌ها و اصول توسعه هوش مصنوعی دارد.

(۲-۵) - هوش مصنوعی روسیه

هوش مصنوعی از جمله فناوری‌های پیشرفته است که روسیه در مسیر ارتقای جایگاه بین‌المللی خود در پی توسعه و کاربرد آن در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی است. همان‌طور که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه در یک سخنرانی در سال ۲۰۱۷ گفت: «هوش مصنوعی آینده بشریت است و هرکس در این حوزه رهبر شود، حاکم جهان خواهد شد» (Radina, 2017: 2). وی اذعان نمود که جدیدترین طرح هوش مصنوعی روسیه می‌تواند به ۳۰ درصد از آن‌ها منجر شود و نیروی نظامی روسیه تا سال ۲۰۳۰ از راه دور با پلتفرم‌های رباتیک کنترل می‌شود اما وی تأیید کرده است که انسان‌ها همچنان در تصمیم‌گیری‌ها نقش خواهند داشت (Greg and Taniel, 2017: 7).

کاربرد هوش مصنوعی در بخش نظامی روسیه طیف وسیعی را در برمی‌گیرد که اصلی‌ترین زمینه‌های آن جنگ الکترونیکی، جنگ اطلاعاتی و سایبری و تجهیزات زمینی و هوایی بدون سرنشین است. در سال‌های اخیر در چهارچوب استراتژی هوش مصنوعی این کشور گرایش زیادی به کاربرد این فناوری در سامانه‌های نظامی داشته و تلاش چشمگیری نموده است اما مشکلات ناشی از وضعیت اقتصادی، صنعتی و آموزشی در روسیه چالش‌های زیادی را به وجود آورده است (رشیدی، ۱۴۰۰: ۸۵). کارشناسان نظامی روسیه منافع خود را در زمینه‌هایی از جمله موشک‌های کروز، وسایل نقلیه زیر آب بدون سرنشین، وسایل نقلیه زمینی

بدون سرنشین، جنگ الکترونیک و امنیت سایبری (به‌ویژه چین سیاه) مستند کرده‌اند. همچنین آن‌ها قصد دارند یک به‌اصطلاح "کتابخانه اهداف"^۱ برای کمک به سیستم‌های تسلیحاتی با شناسایی هدف و هدایت ناوبری ایجاد کنند (Samuel, 2018: 4). با وجود همه‌ی این‌ها کمبودهای بالقوه در بودجه سرمایه‌گذاری احتمالاً توانایی روسیه را برای به چالش کشیدن رهبری هوش مصنوعی در سطح جهان محدود می‌کند، اما سرمایه‌گذاری روسیه ممکن است برای رهبری در برنامه‌های کاربردی خاص، به‌ویژه برنامه‌هایی که بر امنیت ملی متمرکز هستند، کافی باشد (Hunter et al., 2018: 48). در واقع، روسیه بخش اعظم نوآوری‌های هوش مصنوعی را به سمت توسعه صنایع و سامانه‌های نظامی هدایت کرده است (Nocetti, 2020: 24).

(۳-۵) - هوش مصنوعی ایالات متحده آمریکا

یکی از مهم‌ترین استراتژی‌های صنعتی دولت ایالات متحده آمریکا، توسعه هوش مصنوعی در این کشور است. در این راستا، رئیس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ در فوریه ۲۰۱۹، از اجرای ابتکار عمل هوش مصنوعی برای جبران عقب‌ماندگی از کشورهای رقیب در حوزه‌هایی همچون تحقیق و توسعه، زیرساخت‌ها، زمامداری و سیاست، نیروی کار و تعاملات بین‌المللی خبر داد. به طوری‌که استراتژی دفاع ملی ایالات متحده، که در ژانویه ۲۰۱۸ منتشر شد، هوش مصنوعی را به‌عنوان یکی از فناوری‌های کلیدی اعلام که اطمینان می‌دهد (ایالات متحده) قادر به جنگیدن و پیروزی در جنگ‌های آینده خواهد بود. پس از صدور فرمان اجرایی، وزارت دفاع آمریکا سند استراتژی هوش مصنوعی خود را منتشر کرد. در واقع، ایالات متحده تنها کشوری است که سرفصل تحقیق و توسعه در هوش مصنوعی را به‌عنوان یک اولویت در بودجه سالانه این کشور در سال ۲۰۱۹ به‌کنگره اعلام کرد (Grieco, 2018: 3). از طرفی ارتش ایالات متحده حتی در حال ادغام سیستم‌های هوش مصنوعی از طریق استراتژی‌های هوش مصنوعی برای شناسایی اهداف شورشیان در عراق و سوریه استفاده کند (Weisgerber, 2017: 1).

هوش مصنوعی به طور فزاینده‌ای به یک ابزار استراتژیک در سیاست خارجی آمریکا تبدیل

شده است و رویکرد ایالات متحده را در مورد حکومت جهانی، امنیت ملی و روابط بین الملل شکل می دهد. ادغام هوش مصنوعی در سیاست خارجی ناشی از نیاز به حفظ سلطه ژئوپلیتیکی، تضمین امنیت ملی و پاسخ به نفوذ فزاینده دیگر قدرت های جهانی، به ویژه چین و روسیه، در حوزه هوش مصنوعی است این ترکیب استراتژیک هوش مصنوعی در جنبه های مختلف سیاست ایالات متحده، از جمله استراتژی نظامی، سیاست اقتصادی، و تلاش های دیپلماتیک منعکس شده است (Johnson, 2022: 45).

در قلمرو نظامی، هوش مصنوعی نقش مهمی در افزایش قابلیت های نیروهای مسلح ایالات متحده دارد. سیستم های هوش مصنوعی پیشرفته در نظارت، جمع آوری اطلاعات و تسلیحات خودمختار مورد استفاده قرار می گیرند و مزیت قابل توجهی را در جنگ های مدرن ارائه می کنند. (Cummings, 2021: 112) این فناوری ها فرآیندهای تصمیم گیری دقیق تر و سریع تری را امکان پذیر می کنند، که در محیط پرسرعت درگیری های معاصر حیاتی هستند. علاوه بر این، استقرار هوش مصنوعی در تلاش های امنیت سایبری برای محافظت از زیرساخت های حیاتی و پاسخ به تهدیدات سایبری از سوی دشمنان ضروری است، سرمایه گذاری دولت ایالات متحده در پروژه های دفاعی مبتنی بر هوش مصنوعی بر اهمیت آن در حفظ برتری نظامی تأکید می کند (Singer & Friedman, 2019: 67).

از نظر اقتصادی، هوش مصنوعی در خط مقدم تلاش های ایالات متحده برای حفظ مزیت رقابتی خود در بازار جهانی قرار دارد. ایالات متحده پتانسیل تحول آفرین هوش مصنوعی در پیشبرد رشد اقتصادی و نوآوری را به رسمیت می شناسد، که به نوبه خود از اهداف سیاست خارجی آن حمایت می کند. ایالات متحده با پیشروی در توسعه هوش مصنوعی و تعیین استانداردهای جهانی، به دنبال تأثیرگذاری بر سیاست های تجارت بین الملل است و اطمینان حاصل می کند که شرکت های آمریکایی در بخش های کلیدی فناوری پیشرو باقی می مانند. کنترل استراتژیک بر فناوری های هوش مصنوعی همچنین به ایالات متحده اجازه می دهد تا از قدرت اقتصادی خود در مذاکرات با سایر کشورها استفاده کند و موقعیت خود را در نظم جهانی تقویت کند (Wang, 2023: 34).

از نظر دیپلماتیک، هوش مصنوعی ابزاری برای ایالات متحده برای شکل دادن به هنجارها و شیوه های بین المللی است (Brown, 2020: 89). علاوه بر این، هوش مصنوعی در

اطلاعات دیپلماتیک برای تجزیه و تحلیل مجموعه داده های بزرگ، ارائه بینش در مورد روندهای جهانی و امکان تدوین سیاست موثرتر استفاده می شود (Cohen, 2021: 23). با این حال، ادغام هوش مصنوعی در سیاست خارجی آمریکا بدون چالش نیست. سرعت سریع توسعه هوش مصنوعی نگرانی های اخلاقی را به ویژه در مورد استفاده از سیستم های خودمختار در جنگ و احتمال عواقب ناخواسته در روابط بین الملل افزایش می دهد (Lin, 2022: 58). علاوه بر این، نگرانی فزاینده ای در مورد مسابقه تسلیحاتی هوش مصنوعی وجود دارد، جایی که رقابت بین کشورها برای توسعه فناوری های پیشرفته هوش مصنوعی می تواند منجر به بی ثباتی و درگیری شود (Garcia, 2023: 76). ایالات متحده باید این چالش ها را با دقت بررسی کند تا اطمینان حاصل شود که هوش مصنوعی به طور مثبت به ثبات و امنیت جهانی کمک می کند.

در نتیجه، هوش مصنوعی جایگاهی مرکزی در سیاست خارجی آمریکا دارد و بر استراتژی نظامی، قدرت اقتصادی و تلاش های دیپلماتیک تأثیر می گذارد. از آنجایی که چشم انداز جهانی با پیشرفت های تکنولوژیک به تکامل خود ادامه می دهد، ایالات متحده به تطبیق سیاست خارجی خود برای مهار پتانسیل هوش مصنوعی و در عین حال پرداختن به خطرات مرتبط ادامه و ادغام موثر هوش مصنوعی در سیاست خارجی برای حفظ رهبری ایالات متحده در صحنه جهانی بسیار مهم می داند.

(۴-۵) - هوش مصنوعی فرانسه

رئیس جمهور فرانسه، امانوئل ماکرون متعهد شده است بیش از ۱.۸۵ میلیارد دلار در طول پنج سال برای ارتقای جایگاه این کشور در تحقیقات هوش مصنوعی اختصاص دهد. ماکرون برنامه خود را در طی یک سخنرانی در اوایل سال ۲۰۱۸: «یک استراتژی ملی جدید برای رسیدن به رهبران جهانی (چین و ایالات متحده)، در زمینه هوش مصنوعی اعلام کرد و فرانسه را به یک رهبر تبدیل خواهد کرد» (Nicholas, 2018: 17). این بودجه بیشتر در زمینه مراقبت های بهداشتی و ماشین های خودران با هدف کاهش چالش های پیش رو پیگیری شده است. متخصصان مراقبت های بهداشتی فرانسوی که به طور استراتژیک در پذیرش ابزارهای هوش مصنوعی قرار دارند، به ارائه بهترین و ایمن ترین مراقبت برای بیماران خود متمرکز بودند (Lai, 2020: 3).

(۵-۵) - هوش مصنوعی آلمان

اروپا با وجود اینکه در زمینه تحقیقات هوش مصنوعی حرف اول را می‌زند اما وقتی سخن از کاربردهای این فناوری در عرصه‌های صنعتی به میان می‌آید، نام اروپا بعد از آمریکا و چین قرار می‌گیرد. به این منظور، پروژه جدید افق ۲۰۲۰ به دنبال کاهش و حذف این شکاف بین تحقیقات هوش مصنوعی و کاربردهای آن در صنایع است. آلمان با انتقال سریع دانش در حوزه هوش مصنوعی از مراکز علمی به بازار کار توانسته است به‌عنوان چهارمین کشور برتر جهان از نظر نرخ رشد نفوذ مهارت هوش مصنوعی در جهان در سال ۲۰۲۰ شناخته شود. آلمان بزرگ‌ترین اقتصاد اتحادیه اروپا کشوری است که همواره پیشگام عرصه نوآوری در اروپا قلمداد می‌شود. شرایط آلمان با داشتن یک نیروی انسانی بسیار ماهر و زیرساخت‌های قوی و همچنین با توجه به افزایش تقاضا در سطح بین‌الملل برای خدمات هوش مصنوعی برای سرمایه‌گذاری در زمینه هوش مصنوعی بسیار جذاب است. نکته دیگری که در برنامه‌های هوش مصنوعی آلمان خودنمایی می‌کند به دو برابر شدن بودجه برنامه EXIST این کشور مربوط می‌شود. بر این اساس، از سال ۲۰۱۹ میلادی بودجه برنامه استارت‌آپ‌های دانش‌بنیان آلمان دو برابر شده است (Harhoff, 2018: 32).

(۶) - پیامدهای مثبت و منفی هوش مصنوعی

هوش مصنوعی پیامدهایی را نیز برای امنیت بین‌المللی ایجاد می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها در حوزه نظامی، اقتصادی، امنیتی و اطلاعاتی است. لذا برای تبیین این امر و شناخت چگونگی تأثیرگذاری هوش مصنوعی در حوزه‌های امنیت اقتصادی، امنیت نظامی، امنیت فرهنگی - اجتماعی، امنیت زیست‌محیطی و امنیت سایبری باید به رویکرد بازیگران بین‌المللی در حوزه‌های مختلف هوش مصنوعی توجه نمود.

(۶-۱) - پیامدهای مثبت هوش مصنوعی

هوش مصنوعی به دو شکل مثبت و منفی در نظام بین‌الملل تأثیر می‌گذارد. سؤال اساسی در این پژوهش مربوط به چگونگی تأثیر هوش مصنوعی بر امنیت نظامی، اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی و سایبری است. در راستای پاسخ به این سؤال می‌توان پیامدهای مثبت و منفی هوش مصنوعی را در چند مورد بیان نمود.

(۶-۱-۱) - پیامدهای مثبت هوش مصنوعی در حوزه امنیت اقتصادی

کشورهای ثروتمندتر با ظرفیت اقتصادی بیشتر، طبیعتاً بهترین موقعیت را برای سرمایه‌گذاری بزرگ در تحقیق و توسعه به منظور ایجاد مدل‌های مدرن هوش مصنوعی دارند. در مقابل، کشورهای در حال توسعه اغلب اولویت‌های فوری‌تری مانند آموزش، بهداشت، مراقبت‌های بهداشتی و تغذیه جمعیت دارند که بر هر سرمایه‌گذاری قابل توجهی در تحول دیجیتال غلبه می‌کنند. در این شرایط، هوش مصنوعی می‌تواند شکاف دیجیتالی را که از قبل بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه وجود دارد، افزایش دهد.

بنابراین کشورهای در حال توسعه اگر که زیرساخت‌های اقتصادی و تجاری خود را با اقتصادهای دانش محور مبتنی بر استفاده از هوش مصنوعی سازگار نکنند توان رقابت و تولید سرمایه را در جهان از دست خواهند داد. تربیت نیروهای متخصص و آموزش دیده‌ای که با فناوری‌هایی همچون تحلیل حجم انبوه داده، نگارش الگوریتم‌های هوش مصنوعی، خودکارسازی فرایندهای رباتیک و غیره آشنایی داشته باشند، ضروری است و کشورهایی که از طریق دانشگاه‌ها و مؤسسات دانش بنیان خود در این زمینه سریع‌تر عمل کنند می‌توانند پیشرفت کنند.

(۲-۱-۶) - پیامدهای مثبت هوش مصنوعی در حوزه امنیت نظامی

به‌کارگیری هوش مصنوعی و فناوری جدید در بخش‌های نظامی کشورها سبب ارتقای توانمندی نیروهای نظامی آن‌ها شده است. بعلاوه این پیشرفت علمی پیامدهای مهم امنیتی را در عصر هسته‌ای به همراه داشته است. با در نظر گرفتن این موضوع که نسل جدید فناوری‌های مبتنی بر هوش مصنوعی موجب تکاپوی قدرت‌های بزرگ در آینده خواهد شد، احتمالاً تأثیرات چشمگیری بر ماهیت روابط بین‌الملل و برتری نظامی خواهد داشت (Briscoe and Fairbanks, 2020: 546). بر همین اساس، کاربرد هوش مصنوعی در زمینه‌های مختلف به‌ویژه نظامی در حال گسترش است. در حوزه نظامی، فناوری‌های هوش مصنوعی شامل طیف وسیعی از قابلیت‌ها از جمله یادگیری ماشینی، عملکرد خودکار پهپادها، سامانه‌های شناسایی و نظارت، کنترل تحرکات دشمن و عملکرد خودکار پهپادها و مهم‌تر از همه جنگ شبکه محور را پوشش می‌دهد (رشیدی، ۱۴۰۰: ۶۱).

(۳-۱-۶) - پیامدهای مثبت هوش مصنوعی در حوزه امنیت فرهنگی - اجتماعی

پیامد مثبت استفاده از هوش مصنوعی در دوران جنگ به شکل‌های متناقضی نمود یافته

است. مثلاً ممکن است در نتیجه تیم سازی و وجود پرسنل یکنواخت در زمینه پزشکی تلفات کمتری داشته باشند چون هوش مصنوعی امکان درمان بهتر پزشکی را نسبت به میزان مرگ و میر افزایش می‌دهد. به همین ترتیب، هوش مصنوعی فرصت‌هایی را برای بهبود هشدار زودهنگام برای آگاهی از اقدامات اولیه بازخواهد کرد، زیرا این امر بینش بهتری و به موقع تر در علل فرآیندهای درگیری و تشدید فراهم می‌کند و حتی ممکن است باعث افزایش تخریب در فرآیندهای تصمیم‌گیری استراتژیک شود.

(۴-۱-۶) - پیامدهای مثبت هوش مصنوعی بر امنیت زیست‌محیطی

امنیت زیست‌محیطی به حفظ زیست سپهر محلی و کل کره زمین که اصلی‌ترین نظام پشتیبان تمامی فعالیت‌های بشری است، اشاره دارد (بوزان و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۲۶). امنیت زیست‌محیطی بخش جدایی‌ناپذیر امنیت ملی کشورهاست. چون به معنای پاسداری جامعه و دولت از تأثیرات داخلی و خارجی و تهدیدات بین‌المللی می‌باشد. همان‌طور که گفته شد، هوش مصنوعی به سیستم‌هایی گفته می‌شود که می‌تواند واکنش‌هایی مشابه رفتارهای هوشمند انسانی از جمله درک شرایط پیچیده، شبیه‌سازی فرایندهای تفکری و شیوه‌های استدلالی انسانی و پاسخ موفق به آن‌ها، یادگیری و توانایی کسب دانش و استدلال برای حل مسائل را داشته باشند اما هوش مصنوعی با وجود تمام مزایا و پیشرفت‌ها، انرژی زیادی مصرف می‌کند و اثر محیطی شدیدی به‌جای می‌گذارد (Vähäkain and Lehto, 2019: 431).

(۵-۱-۶) - پیامدهای مثبت هوش مصنوعی بر امنیت سایبری

هدف اصلی امنیت سایبری به حداقل رساندن حملات از طریق استفاده از فناوری‌های هوش مصنوعی است. هوش مصنوعی کاربردهای زیادی در امنیت سایبری دارد و برخی از مشکلات امنیت سایبری ممکن است از طریق استفاده از روش‌های هوش مصنوعی و همچنین برخی از برنامه‌های کاربردی سودمند هوش مصنوعی برطرف شوند. هوش مصنوعی توانسته است تغییرات زیادی در امنیت سایبری ایجاد کند. هوش مصنوعی، امکان تجزیه و تحلیل داده‌های خطرناک را برای مقابله با حملات سایبری دارد. هوش مصنوعی قادر است با کپی کردن و اضافه کردن اطلاعات اضافی، سطح علمی خود را ارتقاء دهد و با قدرت به مقابله با حملات علیه شبکه‌های کامپیوتری بپردازد. از کاربردهای هوش مصنوعی

در امنیت شبکه، افزایش امنیت سایبری می‌باشد. سازمان‌ها با به‌کارگیری هوش مصنوعی از وارد شدن خسارت به منابع و سرمایه‌های خود در زمان حملات به شبکه جلوگیری می‌کنند. در واقع، هوش مصنوعی و یادگیری ماشینی، سازمان‌ها را در کاهش زمان پاسخگویی به حملات یاری می‌کنند و در برقراری امنیت شبکه نقش بسزایی دارند. لذا به‌کارگیری هوش مصنوعی در شبکه‌های کامپیوتری را می‌توان یکی از خدمات شبکه دانست (Mohammed, 2020: 3).

(۶-۲) - پیامدهای منفی هوش مصنوعی

در نظام جهانی برتری در زمینه هوش مصنوعی به هر کشور مزیت رقابتی می‌دهد که در رقابت با دیگر کشورها مزیت‌های بیشتری خواهد داشت و می‌تواند برای پیشبرد اهداف اقتصادی، نظامی، امنیتی و دیپلماتیک خود از هوش مصنوعی بهره‌گیرند. بر همین اساس آن دسته از کشورهایی که در استفاده از هوش مصنوعی در زمینه‌های مختلف پیشگام بودند، به همان نسبت از وضعیت بهتری نسبت به دیگر کشورها برخوردار بودند. از طرفی پیامد منفی استفاده از هوش مصنوعی در حوزه روابط بین‌الملل این بوده که اگر به‌صورت نامتعارف به کار گرفته شود می‌تواند تهدیدی برای دیگر کشورها به حساب آید.

(۱-۲-۶) - پیامدهای منفی هوش مصنوعی در حوزه امنیت اقتصادی

واضح‌ترین ارتباط بین هوش مصنوعی، اقتصاد جهانی و قدرت اقتصادی از طریق تأثیر هوش مصنوعی بر توانایی کشورها در کسب‌وکار به‌منظور انباشت سرمایه و پیامدهای آن برای آینده کار است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا پیامدهای هوش مصنوعی با مقیاس قبلی تغییرات در اقتصاد مطابقت خواهد داشت یا فراتر از آن می‌باشد. به‌عنوان مثال در سال ۱۸۲۰، ۷۱ درصد از آمریکایی‌ها در مشاغل کشاورزی کار می‌کردند که در نتیجه‌ی صنعتی شدن این میزان در سال ۱۹۲۰ به ۳۰ درصد و در سال ۱۹۸۸ به یک درصد کاهش یافت (James Manyika et al, 2017). با این وجود طیف وسیعی از پیش‌بینی‌ها در مورد نحوه تأثیر هوش مصنوعی به بازار کار وجود داشته است و این پیش‌بینی‌ها درجه زیادی از عدم قطعیت دارند. با این حال، این مسئله همواره وجود دارد که چه تعداد شغل در مقابل ایجادشده تا افراد جدا مانده از کار سنتی بتوانند در اقتصاد جدید کار پیدا کنند. چالش دیگر این است که چالش این است که تعداد مشاغل ایجادشده توسط شرکت‌های

پیشرفته امروزی، در ابتدای انقلاب هوش مصنوعی، بسیار کمتر از تعداد مشاغل ایجادشده توسط شرکت‌های پیشرو نسل‌های قبلی است. لذا تغییر در مبنای اقتصادی یک کشور می‌تواند منجر به تغییرات صنعتی شود که به سود برخی کشورها و به ضرر سایر کشورها است؛ بنابراین این سطح از اختلاف می‌تواند پیامدهای غیرمستقیم و قابل توجهی برای تعادل قوا و محیط امنیتی داشته و منجر به تغییرات طولانی‌مدت در موازنه نسبی قدرت شود (Horowitz, et al, 2018: 15).

(۲-۲-۶) - پیامدهای منفی هوش مصنوعی در حوزه امنیت نظامی

یکی از مهم‌ترین پیامدهای به‌کارگیری هوش مصنوعی در استراتژی نظامی و امنیت ملی کشورها برهم زدن موازنه قوا و ایجاد حملات خصمانه در آینده خواهد بود؛ چون جهان به‌سوی آینده‌ای پر از فناوری هوشمند پیش می‌رود و این مسئله به معضلی برای امنیت بین‌المللی تبدیل شده است (رشیدی، ۱۴۰۰: ۶۱). در واقع، استفاده از این فناوری در حوزه نظامی می‌تواند به تولید سلاح‌های رباتیک و خودکار مرگبار و غیرقابل کنترل منجر شود. در حال حاضر حداقل ۵۶ کشور جهان در تلاش برای تولید سربازان رباتیک هستند. این سربازان که با انبوهی از داده‌های جمع‌آوری‌شده از طریق روش‌های توضیح داده شده در بالا تغذیه می‌شوند به‌سادگی قابل متوقف کردن نیستند و خود در مورد درست یا غلط بودن تصمیماتشان به جمع‌بندی می‌رسند و چنین رفتارهایی می‌تواند به نابودی جوامع انسانی منجر شود؛ این نکته‌ای است که برخی فعالان مشهور دنیای فناوری مانند الون ماسک، مدیر عامل شرکت‌های تسلا و اسپیس ایکس نیز به آن اشاره کرده است. در حوزه نظامی، فهمیدن اینکه چرا استفاده از هوش مصنوعی می‌تواند هم فرصت و هم خطر باشد، چندان سخت نیست. از یک‌سو، فقدان نظارت انسانی بر عملکرد سیستم‌های تسلیحاتی مجهز به هوش مصنوعی، همراه با احتمال زیاد که چنین سیستمی می‌تواند به خطر بیفتد، ممکن است منجر به اقدامات و رفتارهای غیرمجاز شود که هنجارهای بین‌المللی را در مورد هدایت جنگ نقض می‌کند (Henry A, 2018: 18).

در حقیقت، رقابت شدید برای بهره‌گیری از مزایای هوش مصنوعی باعث شده دولت‌ها، شرکت‌های فناوری و ارتش‌های جهان به اثرات اجتماعی و سیاسی استفاده از این فناوری‌ها کمتر توجه کنند. در چنین شرایطی، بازنگری در استراتژی‌های کنترل تسلیحات، منع تکثیر

سلاح‌های هسته‌ای و نامتعارف، استراتژی‌های رسانه‌ای و غیره ضروری به نظر می‌رسد و هماهنگی و اطلاع از سیاست خارجی کشورهای رقیب اهمیت بیشتری می‌یابد؛ زیرا کوچک‌ترین سوءتفاهم می‌تواند به جنگ‌های بسیار مخرب در میان همسایگان و همین‌طور میان دولت‌ها و بازیگران غیردولتی منجر شود (موحدیان، ۱۳۹۸: ۶۹). هوش مصنوعی همچنین می‌تواند به انواع برنامه‌های امنیتی مرزی و امنیت داخلی کمک کند. درک، پردازش و تجزیه و تحلیل مبتنی بر هوش مصنوعی برای جمع‌آوری، مرتب‌سازی و تفسیر داده‌ها برای اطلاع‌رسانی بهتر در تصمیم‌گیری انسانی ضروری است. هوش مصنوعی همچنین کاربرد گسترده‌ای در انواع عملکردهای امنیت داخلی، مانند امنیت مرزها دارد. سیستم‌های هوش مصنوعی برای ارزیابی ریسک استفاده می‌شوند و می‌توانند در تعیین بهترین مکان برای استفاده از منابع کمیاب و نحوه مقابله با قاچاقچیان مواد مخدر، کاربردی باشند (Horowitz, 2018: 12).

گنجاندن هوش مصنوعی در ظرفیت توانایی‌های نظامی موجود می‌تواند با ساختن سیستم‌های جدی و منسوخ کردن آموزه‌های سنتی، تعادل نظامی موجود را نابود کند. اگر کمتر انسان به جبهه اعزام شود، هزینه‌های سیاسی رفتن به جنگ احتمالاً پایین خواهد بود و از این طریق محدودیت مهمی را برای رفتن به جنگ کاهش می‌دهد. برنامه‌های هوش مصنوعی ناقص که به سیستم‌عامل‌های نظامی می‌روند، می‌توانند منجر به تحولات متناقضی شوند که در محیط‌های نامشخص از کنترل خارج خواهد شد، همان‌طور که گاهی در تجارت مالی اتفاق می‌افتد. علاوه بر این، درگیری می‌تواند تا حدی سرعت بگیرد که اطلاعات انسانی دیگر نتواند ادامه دهد، به‌خصوص اگر برخی از بازیگران درگیری تصمیم بگیرند مردم را از میدان خارج کنند و تصمیمات را به برنامه‌های هوش مصنوعی واگذار کنند. وقتی این اتفاق بیفتد، رقابت بین دارندگان هوش مصنوعی آشکار شده و نه تنها شخصیت بلکه ماهیت جنگ نیز تغییر خواهد کرد و منجر به دوره‌ای کاملاً جدید در تاریخ بشر می‌شود؛ بنابراین اگر کشورها می‌خواهند به ارزش واقعی "هوش مصنوعی خوب" دست پیدا کنند باید به مشارکت عادلانه در توسعه و استفاده از فناوری توجه کنند. این بدان معناست که

جهان توسعه یافته باید حمایت مالی و فناوری بیشتری را در انقلاب هوش مصنوعی به کشورهای در حال توسعه ارائه دهد (Joyjit, 2022). برای به حداکثر رساندن سود هوش مصنوعی برای امنیت ملی، ایالات متحده می‌تواند رهبری گفتگو در مورد رعایت اخلاق و هنجارها را به عهده بگیرد چون به مرور زمان بحث در مورد سلاح‌های خودمختار مرگبار و به‌طور کلی هوش مصنوعی در عرصه بین‌المللی برجسته‌تر می‌شود.

(۳-۲-۶) - پیامدهای منفی هوش مصنوعی در حوزه امنیت فرهنگی -

اجتماعی

باید توجه داشت سوءاستفاده از فناوری هوش مصنوعی، تلاش برای هک کردن این سیستم‌ها نیز یک خطر جدی است و لذا ابداع سازوکارهایی برای ارتقای امنیت سیستم‌های هوش مصنوعی، محدود کردن دامنه کاربرد آن‌ها توسط دولت‌ها و رعایت اصول اخلاقی در این زمینه و عقد پیمان‌های بین‌المللی به منظور کنترل رقابت‌های مرگبار در این زمینه ضروری است. از سوی دیگر استفاده بیش از حد از هوش مصنوعی در جوامع می‌تواند به بیکاری گسترده بخش عمده‌ای از افرادی که مشاغل خدماتی ساده را در اختیار دارند منجر شود و این امر می‌تواند زمینه‌ای برای ناآرامی‌های اجتماعی را در بسیاری از کشورهای جهان فراهم کند و در نهایت به یک بحران امنیتی بین‌المللی منجر شود.

(۴-۲-۶) - پیامدهای منفی هوش مصنوعی بر امنیت زیست محیطی

امنیت زیست محیطی با تهدیداتی سروکار دارد که نتیجه فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی انسان‌ها است. مسائلی مانند مهاجرت، بیماری‌های خطرناک و آسیب‌های محیط‌زیستی تهدید مستقیمی بر علیه امنیت ملی کشورها دارند. در همین ارتباط بوزان معتقد است تهدید زیست محیطی امنیت بین‌المللی مانند تهدیدات نظامی و اقتصادی به پایگاه مادی دولت‌ها لطمه می‌زند و نهادهای بین‌المللی را نیز تهدید می‌کند. بر مبنای این نگاه، هوش مصنوعی با توجه به بعد امنیتی آن موجب تهدیدات زیست محیطی در نظام بین‌المللی شده است (حیدری و جمشیدی، ۱۳۹۵: ۲۰۱۶-۲۰۵).

(۵-۲-۶) - پیامدهای منفی هوش مصنوعی بر امنیت سایبری

سوءاستفاده از هوش مصنوعی به حوزه قدرت سخت یا فضای سایبری محدود نخواهد ماند و دامنه آن به حوزه‌هایی همچون رسانه‌ها نیز کشیده می‌شود. می‌توان از سیستم‌های هوش

مصنوعی برای به راه انداختن جنگ روانی، طراحی اخبار دروغین، ولی اثرگذار به منظور دست‌کاری افکار عمومی در کشورهای هدف، تولید ویدئوهای جعلی خبری و اطلاع‌رسانی و غیره استفاده کرد. هوش مصنوعی طراحی ویدئوهایی را ممکن می‌کند که در آن‌ها می‌توان هر گفتاری را به هر فرد مشهور و سیاستمداری نسبت داد و دست‌کاری حالات چهره و صدای افراد برای باورپذیر کردن جملات نسبت داده شده به آن‌ها ممکن است (موحدیان، ۱۳۹۸: ۶۹-۶۸).

به موازات گسترش و پیشرفت حوزه‌های هوش مصنوعی در نظام بین‌الملل به‌طور طبیعی برنامه‌های آن نیز گسترش خواهد یافت و ممکن است در آینده سطح وسیعی از سیستم سیاسی جهان را در برگیرد. یکی از شناخته‌شده‌ترین اشکال استفاده از هوش مصنوعی در انتخابات است. جلوه‌های اولیه سوءاستفاده از هوش مصنوعی در حوزه قدرت نرم و رسانه‌ها را با انتشار انبوهی از اخبار جعلی به‌خصوص در شبکه‌های اجتماعی در آستانه برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری، مجلس و غیره در کشورهای مختلف شاهد هستیم (موحدیان، ۱۳۹۸: ۶۹). باگذشت زمان و پیشرفت تکنولوژی، استفاده بیشتر از هوش مصنوعی در کمپین‌های سیاسی به‌طور طبیعی ادامه خواهد یافت و با توجه به تأثیر هوش مصنوعی در عرصه نظام بین‌الملل می‌توان گفت کاربرد هوش مصنوعی در انتخابات دارای مزایا و معایبی است که می‌بایست از سوی سیاستمداران و متخصصین مورد توجه قرار گیرد.

هوش مصنوعی همچنین زیربنای فناوری معمولاً «دپ‌فیک»^۱ است که در آن الگوریتم‌ها جعل‌های ویدیویی و صوتی واقعی را ایجاد می‌کنند. گل آلود کردن آب بین حقیقت و تخیل ممکن است در یک انتخابات فشرده مفید باشد، زمانی که یک نامزد می‌تواند ویدیوهای جعلی ایجاد کند که نشان می‌دهد رقیب چیزهایی را انجام می‌دهد و می‌گوید که هرگز واقعاً اتفاق نیفتاده است (Steven, 2019: 12). جنجالی‌ترین رویداد در این زمینه در ماه‌های منتهی به برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۶ آمریکا رخ داد که طی آن، انبوهی از اخبار جعلی با هدف تخریب هیلاری کلینتون در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد و بعدها ادعا شد بخش زیادی از این اخبار و اطلاعات توسط کاربران مورد حمایت دولت روسیه در

اینترنت منتشر شده است (موحدیان، ۱۳۹۸: ۷۰).

سازمان‌های اطلاعاتی هم برای آنکه بتوانند با هم بر سر رازها و اسرار اطلاعاتی رقابت کنند، به‌طور فزاینده‌ای نیازمند هوش مصنوعی و سامانه‌های خودکار هستند. هنگامی که هیچ دخالت بشری در پردازش داده‌ها وجود ندارد، این تفکیک چندان معنی نمی‌دهد چراکه یک سامانه هوش مصنوعی می‌تواند الگوهای موجود در همه این داده‌ها را یکجا شناسایی کند. به همین ترتیب، تمایز میان اطلاعات نظامی و غیرنظامی هم از میان خواهد رفت چراکه زیرساخت‌های غیرنظامی همچون سامانه‌های ارتباط راه دور، برای اهداف نظامی به همان اندازه سامانه‌های ارتباطی نظامی، اهمیت خواهد داشت. با توجه به این واقعیت‌هاست که جداسازی کارکردهای اطلاعاتی می‌تواند به‌جای کمک به عملیات اطلاعاتی، آن را مختل کند.

در آینده نزدیک، فهم هوش مصنوعی و فن‌آوری سامانه‌های خودکار، زنجیره تأمین و سرمایه خطرپذیر به‌اندازه‌ای مهم خواهد بود که چه‌بسا کشورها نیازمند سازمان‌های تازه‌ای برای مطالعه این حوزه‌ها باشند؛ بنابراین از کار انداختن توانمندی طراحی و توسعه دشمنان در زمینه هوش مصنوعی و سامانه‌های خودکار، روز به روز از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود. لذا سازمان‌های اطلاعاتی باید موانع فرهنگی را بشکنند، در فن‌آوری سرمایه‌گذاری کنند و دفاتری را به‌طور کامل متکی بر هوش مصنوعی و ماشین‌های خودکار اختصاص دهند. فناوری‌های جدید دولت‌ها را به توانایی‌های بی‌سابقه‌ای برای نظارت، ردیابی و نظارت بر افراد مسلح می‌کنند. در کشورهایی باندهای غیرپاسخگو و نقض مکرر حقوق بشر، سیستم‌های هوش مصنوعی به احتمال زیاد صدمات بیشتری به دموکراسی آن‌ها وارد می‌کند. (Steven, 2019: 13)؛ بنابراین تهدیدات علیه حقوق بشر و امنیت ناشی از فناوری‌های هوش مصنوعی (AI) و جمع‌آوری داده‌ها، نیازمند عوامل صلح‌سازی و پیشگیری از خشونت است تا شکاف بین هشدار اولیه و واکنش را پر کنند و چالش‌های جدید را پیش‌بینی کنند (Pauwels, 2020: 7).

هر زمان که اطلاعات بیشتری در دسترس قرار می‌گیرد و تحلیل آسان‌تر می‌شود، دولت‌ها علاقه‌مند می‌شوند - و نه فقط دولت‌های اقتدارگرا. به‌عنوان مثال، در دهه ۱۹۷۰ در ایالات متحده افشا شد که سازمان‌های دولتی - مانند CIA، FBI و NSA - شبکه‌های

نظارتی داخلی گسترده‌ای را برای نظارت و آزار و اذیت معترضان حقوق مدنی، فعالان سیاسی و گروه‌های بومی آمریکا راه‌اندازی کرده‌اند. این مسائل از بین نرفته‌اند: امروزه فناوری دیجیتال توانایی آژانس‌های بیشتری را برای انجام نظارت‌های مداخله‌جویانه‌تر افزایش داده است (Steven, 2019: 13). علاوه بر ارائه قابلیت‌های نظارتی که هم گسترده و هم دقیق هستند، هوش مصنوعی می‌تواند به دولت‌های سرکوبگر در دست‌کاری اطلاعات موجود و انتشار اطلاعات نادرست کمک کند. این کمپین‌ها می‌توانند خودکار یا به کمک خودکارسازی باشند و پیام‌های بسیار شخصی‌سازی شده را برای افراد یا گروه‌های خاص - یا علیه - به کار گیرند (Steven, 2019: 13).

(۷) - معایب و مزیت‌های هوش مصنوعی

تنوع کشورهایی که روی هوش مصنوعی سرمایه‌گذاری می‌کنند و حوزه‌های تمرکز و تخصصی که آن‌ها دنبال می‌کنند، نشان می‌دهد درحالی‌که علاقه به هوش مصنوعی نسبتاً یکسان است، درک مزایایی که هوش مصنوعی ایجاد می‌کند بسیار متفاوت است. به شکلی که رویکرد کشورهای دموکراتیک نسبت به هوش مصنوعی متفاوت‌تر از دولت‌های اقتدارگرا است. تفاوت در ارزش‌ها مانند (ارزش زندگی و حفظ حریم خصوصی)، ممکن است کشورها را به رویکردهای متفاوتی سوق دهد و توسعه و پیاده‌سازی هوش مصنوعی آن‌ها را به یک شکل محدود نکند.

اخلاق و ارزش‌ها اغلب در قانون منعکس می‌شود و می‌تواند توسعه فناوری را نیز هدایت کند، اما زمانی که صحبت از هوش مصنوعی به میان می‌آید، می‌تواند برعکس باشد. مثلاً کشورهای همچون ایالات متحده آمریکا توسعه فناوری هوش مصنوعی به‌طور گسترده‌تر تحت نظر یکسری از فرآیندهای قانونی و نظارتی است اما کشورهای دیگر همچون چین این فناوری اجازه توسعه نسبتاً آزادتری را دارد. چندین سازمان بین‌المللی نیز شروع به توسعه استراتژی‌هایی برای مقابله با هوش مصنوعی و پیامدهای بالقوه استفاده از آن کرده‌اند. استانداردهای حریم خصوصی و پایداری به قوانین جنگ در مرکز بحث بین‌المللی در مورد اخلاق و هنجارها در هوش مصنوعی وجود دارد. بر این اساس، باید بر کشورهایی که این طرز فکر را در مورد هوش مصنوعی دارند نظارتی صورت گیرد تا قالب هنجارهای بین‌المللی، امنیت و حفظ حریم خصوصی در نظر گرفته شود (Hunter et al., 2018).

58).

در زمینه استفاده از هوش مصنوعی، مزیت پایدار به کشورهایی خواهد رسید که به طور جامع برای تقویت سیستم هوش مصنوعی کار می‌کنند. هنگام بحث درباره مزیت هوش مصنوعی در نظام بین‌المللی، نظرات ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه در مورد تسلط رهبر هوش مصنوعی بر جهان بلافاصله به ذهن متبادر می‌شود. هوش مصنوعی مجموعه‌ای از فناوری‌هاست که به زبان دقیق‌تری نیاز دارد (Hunter et al., 2018: 59).

ویژگی‌های پیچیده ذهن انسان به خوبی شناخته شده است، اما تکرار بیشتر این توانایی‌ها به شکل ماشینی یا الگوریتمی، به سیاست‌گذاران و محققان فرصت تفکر داده است. علاوه بر این، بسیاری از نگرانی‌های ایجاد شده توسط هوش مصنوعی بر این موضوع متمرکز است که آیا چنین هوشی ممکن است در نهایت منجر به سیستم‌های پسا انسانی شود که می‌توانند تصمیمات و اقداماتی را ایجاد کنند که در ابتدا از قبل برنامه‌ریزی نشده بودند. بر این اساس، خوش‌بین‌ها استدلال می‌کنند که هوش مصنوعی این پتانسیل را دارد که اقتصاد جهانی را به سمت بهتر متحول کند، درحالی‌که برخی بدبین‌ها پیش‌بینی کرده‌اند که هوش مصنوعی پایان جامعه مدرنی را که ما می‌شناسیم نشان می‌دهد.

نتیجه‌گیری

جهان توسعه‌یافته دارای یک مزیت اجتناب‌ناپذیر در پیشرفت سریع در انقلاب هوش مصنوعی است. با ظرفیت اقتصادی بیشتر، کشورهای ثروتمندتر طبیعتاً بهترین موقعیت را برای سرمایه‌گذاری بزرگ در تحقیق و توسعه موردنیاز برای ایجاد مدل‌های مدرن هوش مصنوعی دارند. لذا هوش مصنوعی به‌عنوان نماد انقلاب چهارم صنعتی، هر روز بیش‌ازپیش سطوح مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهان را دگرگون می‌کند و منجر به افزایش سطح رقابت بین‌المللی میان کنشگران اقتصادی جهان برای کنترل بازارهای هوش مصنوعی خواهد شد. حوزه امنیت بین‌المللی نیز با توجه به اهمیت ذاتی خود بدیهی است که از این مسأله استثناء نیست و به همین دلیل در سال‌های اخیر کشورهای جهان طرح‌های مختلفی را جهت بهره‌برداری حداکثری از این فناوری و یا مقابله با تهدیدهای پیش روی آن برنامه‌ریزی کرده‌اند به‌عنوان مثال؛ رقابت آمریکا با چین در دنیای تکنولوژی و استفاده از هوش مصنوعی

تعیین‌کننده قدرت و توازن اقتصادی- نظامی این دو ابرقدرت در آینده خواهد بود. جهانی که در آن فرآیندهای تصمیم‌گیری و فکر انسانی نقش کمتری در عملکرد روزمره جامعه ایفا می‌کند حتماً این امر پیامدهای برای بخش امنیتی و دفاعی دارد بنابراین سؤالی که در این پژوهش مطرح شده این است که هوش مصنوعی چگونه می‌تواند تغییرات سیاسی و اجتماعی مرتبط با محیط امنیت بین‌المللی را فراتر از پیامدهای مستقیم امنیت ملی ایجاد کند؟ لذا هوش مصنوعی را می‌توان به‌طور کلی به‌عنوان سیستم‌هایی تعریف کرد که رفتار هوشمندانه‌ای را نشان می‌دهند و با تجزیه و تحلیل محیط خود به انجام یکسری اقدامات می‌پردازند. در طی چند دهه آینده، این احتمال وجود دارد که هوش مصنوعی نه تنها پیامدهای مهمی برای بسیاری از حوزه‌های جامعه مانند مراقبت‌های بهداشتی، ارتباطات و حمل و نقل بلکه برای امنیت بین‌المللی نیز داشته باشد.

منابع

- بوزان، باری؛ ویور، الی؛ دووید، پاپ (۱۳۸۶). *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، مترجم علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ ۱.
- فولی، کای (۱۳۹۸). *ابرقدرت‌های هوش مصنوعی: چین، سلیکون ولی و نظم نوین جهانی*، مترجم: میرجواد سید حسینی، نشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- ماندل، رابرت (۱۳۷۹). *چهره متغیر امنیت ملی*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶)، «تاملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاک»، *فصلنامه سیاست خارجی*، ۲۳ (۸۲).
- برومند، شهرزاد و همکاران (۱۳۸۷)، «امنیت اقتصادی در ایران و چند کشور منتخب (مطالعه تطبیقی)»، تهران: مطالعات اقتصادی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- رشیدی، احمد (۱۴۰۰)، «استراتژی هوش مصنوعی روسیه»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۲۷ (۱۱۶)، ۵۹-۹۰.
- رنجبر حیدری، حید؛ جمشیدی، ابراهیم (۱۳۹۵)، «بررسی مفهوم امنیت زیست‌محیطی با نگاهی به چالش‌های امنیت زیست‌محیطی»، *فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی*، ۵ (۲۱)، ۳۳۱-۱۹۹.

- زهرا تخشید (۱۴۰۰)، «مقدمه ای بر چالش های هوش مصنوعی در حوزه مسئولیت مدنی»، *مجله حقوق خصوصی*، ۱۸ (۳۸)، ۲۲۷-۲۵۰.
- قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۴)، «امنیت انسانی، مبانی مفهومی و الزامات راهبردی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۸ (۳۰).
- موحدیان، احسان (۱۳۹۸)، «هوش مصنوعی و تأثیر آن بر امنیت و روابط بین الملل»، *مجله امنیت بین الملل*، شماره ۷.
- احسان موحدیان، (۱۳۹۸/۵/۱۹)، «هوش مصنوعی؛ تهدیدی فناورانه برای صلح و امنیت بین المللی»، *دیپلماسی ایرانی*، قابل دسترسی در: <http://irdiplomacy.ir/fa/news/1985459>

- Benedek, W. (2002), "Human Security and Prevention of Terrorism", **Occasional paper series**, Issue no.2, at: <http://www.etc-graz.at/>.
- Bjorn, Moler, (2000), **The Concept of Security: The Pros and Cons of Expansion and Contradiction**, Copenhagen Peace Research, August 2000, Accessible in: <http://www.Ciaonet/wps/moboi/index.htm>
- Brown, T. (2020) **Artificial Intelligence and International Norms: American Diplomacy in the 21st Century**. Princeton University Press.
- Briscoe, Erica & Fairbanks, James, (2020), "Artificial Scientific Intelligence And Its Impact On National Security And Foreign Policy", Published for the Foreign Policy Research Institute by **Elsevier Ltd.**, pp. 544-555, doi: 10.1016/j.orbis.2020.08.004
- Buzan, B., & Weaver, O. (2003). **Region and Power: The Structuer of Intrnational Security**, New Yor.
- Buzan, B., Wæver, O., Wæver, O., & De Wilde, J. (1998). **Security: A new framework for analysis**. Lynne Rienner Publishers.
- Cohen, J. (2021) Diplomatic Intelligence in the Age of Artificial Intelligence. *Harvard International Review*, 42(2), 18-30.
- Cummings, M. L. (2021) The Role of Artificial Intelligence in Future Military Operations, *Military Review*, 101(6), 110-119
- Garcia, M. (2023) The AI Arms Race: Risks and Opportunities for International Security, *Foreign Affairs*, 102(1), 70-80
- Greg Allen and Taniel Chan, Artificial Intelligence and National Security, Harvard Kennedy School, **Belfer Center**, July 2017, <https://www.belfercenter.org/sites/default/files/files/publication/AI%20N atSec%20-%20final.pdf>.
- Grieco, K. A. (2018). The 2018 national defense strategy: continuity and competition. **Strategic Studies Quarterly**, 12(2), 3-8.
- Harhoff, D., Heumann, S., Jentzsch, N., & Lorenz, P. (2018). Outline for a German strategy for artificial intelligence. **Available at SSRN 3222566**.

- Henry A. Kissinger, “How the Enlightenment Ends”, **The Atlantic**, June 2018, https://www.theatlantic.com/magazine/archive/2018/06/henry-kissinger-ai-could-mean-the-end-of-human-history/559124/?utm_source=atltw.
- Hessa Elliott, (July 1, 2020), China and AI: what the world can learn and what it should be wary of, Available from: <https://theconversation.com/china-and-ai-what-the-world-can-learn-and-what-it-should-be-wary-of-140995>
- Horowitz, M. C., Allen, G. C., Saravalle, E., Cho, A., Frederick, K., & Scharre, P. (2018). Artificial intelligence and international security. **Center for a New American Security**.
- Horowitz, Michael C., Gregory C. Allen, Edoardo Saravalle, Anthony Cho, Kara Frederick, and Paul Scharre. “national security-related applications of artificial intelligence.” **Artificial Intelligence and International Security**. Center for a New American Security, 2018. <http://www.jstor.org/stable/resrep20430.3>.
- Hunter, A. P., Sheppard, L. R., Karlen, R., & Balieiro, L. (2018). International activity in artificial intelligence. in artificial intelligence and national security: the importance of the AI ecosystem (pp. 46–61). **Center for Strategic and International Studies (CSIS)**.
- Johnson, R. (2022) AI and the Future of American Foreign Policy, *Yale Journal of International Affairs*, 17(1), 40-56
- Joyjit Chatterjee, Nina Dethlefs, (2022), Developing countries are being left behind in the AI race – and that’s a problem for all of us, Available from: <https://theconversation.com/developing-countries-are-being-left-behind-in-the-ai-race-and-thats-a-problem-for-all-of-us-180218>
- Krishnan, A. (2016). Killer robots: legality and ethicality of autonomous weapons. **Routledge**.
- Lin, P. (2022) *Ethics of Artificial Intelligence in Warfare*, Oxford University Press
- Lai, M. C., Brian, M., & Mamzer, M. F. (2020). Perceptions of artificial intelligence in healthcare: findings from a qualitative survey study among actors in France. **Journal of translational medicine**, 18(1), 1-13.
- Mohammed, I. A. (2020). ARTIFICIAL INTELLIGENCE FOR CYBERSECURITY: A SYSTEMATIC MAPPING OF LITERATURE. **INTERNATIONAL JOURNAL OF INNOVATIONS IN ENGINEERING RESEARCH AND TECHNOLOGY [IJERT]**, 7(9).
- Nicholas Thomas, “Emmanuel Macron Talks to Wired About France’s AI Strategy,” *Wired*, (March 31, 2018), <https://www.wired.com/story/emmanuel-macron-talks-to-wired-about-francesai-strategy/>; Tania Rabesandratana, “Emmanuel Macron Wants France to Become a Leader in AI and Avoid ‘Dystopia,’” **Science Magazine**, March 30, 2018, <http://www.sciencemag.org/news/2018/03/emmanuel-macron-wants-france-become-leader-ai-and-avoid-dystopia>.

- Nocetti, J. (2020), “The Outsider: Russia In The Race for Artificial Intelligence”, **Public sur IFRI**, Available at: <https://www.ifri.org/en/publications/etudes-delifri/russieneireports/outsider-russia-race-artificial-intelligence>
- Pauwels, E. (2020). Artificial Intelligence and Data Capture Technologies in Violence and Conflict Prevention. **Global Center on Cooperative Security**.
- Radina Gigova, “Who Vladimir Putin Thinks Will Rule the World,” **CNN**, (September, 2, 2017), Available from: <https://www.cnn.com/2017/09/01/world/putin-artificial-intelligence-will-rule-world/index.html>.
- Samuel Bendett, “In AI, Russia is Hustling to Catch Up,” **Defense One**, April 4, 2018, https://www.defenseone.com/ideas/2018/04/russia-races-forward-ai-development/147178/?oref=defenseone_today_nl.
- Singer, P. W., & Friedman, A. (2019) **Cybersecurity and Cyberwar: What Everyone Needs to Know**, Oxford University Press.
- Steven Feldstein, (April 22, 2019), how artificial intelligence systems could threaten democracy, Available from: <https://theconversation.com/how-artificial-intelligence-systems-could-threaten-democracy-109698>
- Vähäkainu, P., & Lehto, M. (2019, February). Artificial intelligence in the cyber security environment. In **Proceedings of the ICCWS 2019 14th International Conference on Cyber WarfarSe and Security: ICCWS, Stellenbosch, South Africa** (p. 431).
- Wang, L. (2023) AI as an Economic Driver in U.S. Foreign Policy. **Journal of Global Economic Policy**, 19(3), 29-38.
- Weisgerber, M. (2017). The Pentagon’s new algorithmic warfare cell gets its first mission: Hunt ISIS. **Defense One**, 14.
- Winston, P. H. (1992). Artificial intelligence. **Addison-Wesley Longman Publishing Co., Inc.**



چالش‌های راهبردی آمریکا در عصر هویت و هوش مصنوعی

زهرا پوستینچی^۱

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۲/۱۱ - تاریخ تصویب ۱۴۰۳/۰۵/۲۳)

چکیده

هویت و هوش مصنوعی را باید به‌عنوان دو شاخص اصلی تحول نظام جهانی در سومین دهه قرن ۲۱ دانست. هر یک از دو مولفه یاد شده تأثیر قابل توجهی بر معادله سیاست، قدرت و امنیت بازیگران به جا می‌گذارد. هر گاه نظم جهانی با نشانه‌هایی از کنش هویتی و تحول فناورانه روبرو شود، نشانه‌هایی از تغییرات اجتناب‌ناپذیر ساختاری را تجربه خواهد کرد. سومین دهه قرن ۲۱ بسیاری از کشورهای منطقه‌ای و بازیگران سیاست بین‌الملل در فضای بحران هویت قرار گرفته‌اند. جنگ‌های منطقه‌ای را می‌توان در زمره شاخص‌های اصلی بحران هویت در محیط منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل دانست. به موازات بحران هویت زمینه برای شکل‌گیری موج جدیدی از انقلاب فناورانه به‌وجود آمده که این امر سیاست بسیاری از کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مفهوم هوش مصنوعی در یک دهه گذشته به‌عنوان موضوع راهبردی جدید در دستور کار کشورهای صنعتی و بازیگران منطقه‌ای قرار گرفته است.

مقام معظم رهبری در دیدار خود با اعضای هیأت دولت در شهریور ۱۴۰۳ بر ضرورت بازتولید قدرت ایران در حوزه هوش مصنوعی تأکید داشتند. ایجاد زیرساخت‌های فنی، معنایی و کاربردی هوش مصنوعی می‌تواند تأثیر خود را بر اقتصاد، سیاست و امنیت جهانی به‌جا گذارد. هوش مصنوعی محور جدید معادله سیاست، قدرت، امنیت و هویت محسوب می‌شود. پرسش اصلی مقاله آن است که «هوش مصنوعی چه ویژگی‌هایی دارد و چه تأثیری بر معادله قدرت، امنیت و هویت آمریکا در محیط منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل به‌جا می‌گذارد؟» فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که «هوش مصنوعی تحولی بنیادین در معادله قدرت ایجاد کرده و منجر به ظهور جنگ‌های منطقه‌ای و ستیزش‌های ژئوپلیتیکی خواهد شد.» در تنظیم مقاله از رهیافت «تحلیل داده‌ها» استفاده می‌شود.

واژگان کلیدی: هویت، هوش مصنوعی، چالش‌های منطقه‌ای، موازنه نرم، ژئوپلیتیک آشوب.

۱- دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

America's Strategic Challenges in the Era of Artificial Intelligence and Identity

Zohreh Poustinchi¹

Abstract

In the third decade of the 21st century, artificial intelligence and identity movements should be considered two of the main products of the evolution of world system technologies. Each of these two components produce a significant effect on political equations, power, and security of state actors. Whenever the world order is faced with the emergence of identity movements and technological transformations, it is inevitable that it will lead to structural changes. In tandem with identity crises, the ground for the emergence of a new wave of technological innovations has been prepared, affecting the politics of many countries. In the past decade, the concept of artificial intelligence as a strategic concern has been prioritized on the agenda of industrialized countries and regional actors. In his meeting with government officials in September 2024, the Islamic Republic's Supreme Leader, Khamenei, emphasized the necessity of strengthening Iran's power in the field of artificial intelligence. The main question of this article is: What are the characteristics of artificial intelligence and what effect does it have on the equations of power, security, and identity of America in the region and international politics? While a data analysis approach is employed, the article argues that artificial intelligence will create a fundamental change in the equation of power and lead to the emergence of regional wars and geopolitical conflicts.

Key words: identity, artificial intelligence, regional challenges, soft balance, chaotic geopolitics.

1 --Associate Professor of Department of Political Science and International Relations, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: z_poustinchi@azad.ac.ir

شکل‌بندی‌های جدید قدرت نقطه عطفی برای معادله سیاست و امنیت بسیاری از کشورها محسوب می‌شود. اگرچه ایالات متحده نقش پیشگام در تولید قدرت شبکه، هوش مصنوعی، کوانتوم و فناوری‌های مربوط دارد، اما هرگاه نشانه‌هایی از جابه‌جایی در معادله و موازنه قدرت به‌وجود می‌آید، زمینه برای ظهور منازعات و جنگ‌های جدید ایجاد خواهد شد. امنیت‌سازی در دهه سوم قرن ۲۱ کاری دشوار و پرمخاطره خواهد بود. کشورهایی از جمله ایران که در منطقه آشوب‌زده قرار دارند، عموماً با چالش‌های امنیتی روبرو می‌شوند.

هوش مصنوعی نقش محوری در معادله قدرت قرن ۲۱ خواهد داشت. جامعه شبکه‌ای و اینترنت را می‌توان در زمره عواملی دانست که زمینه فروپاشی اتحاد شوروی را به‌وجود آورد. موج‌های جدید انقلاب تکنولوژیک منجر به تغییر در موازنه قدرت می‌شود. تغییر در موازنه قدرت انعکاس خود را در جنگ‌های منطقه‌ای از جمله؛ جنگ غزه و جنگ اکرابین به‌جا خواهد گذاشت. اگرچه منازعات خاورمیانه در دو دهه گذشته همواره ایران را درگیر منازعه پایان‌ناپذیر کرده، اما هوش مصنوعی به مثابه موج جدید انقلاب تکنولوژیک تأثیر خود را بر شکل‌بندی‌های بحران در محیط منطقه‌ای به‌جا گذاشته است.

هرگاه امکان کنترل چالش‌های امنیتی از طریق فناوری‌های جدید، نهادهای بین‌المللی و قدرت‌های بزرگ وجود نداشته باشد، زمینه برای شکل‌گیری بحران و منطقه آشوب‌زده به وجود می‌آید. منطقه آشوب‌زده در خاورمیانه در سال‌های قرن ۲۱ از انعکاس بیشتری برخوردار بوده است. بحران‌های منطقه‌ای زمینه شکل‌گیری چالش‌های امنیتی فراگیر را به وجود آورده است. در چنین شرایطی ایالات متحده برای عبور از بحران و چالش‌های راهبردی از سازوکارهای «تحرك ژئوپلیتیکی»، «اراده عملیاتی» و «موازنه تاکتیکی» برای ایجاد ثبات و امنیت منطقه‌ای بهره گرفته است (Alan and Ronfeldt, 2003:72).

برای درک واقعیت‌های راهبردی محیط آشوب‌زده می‌بایست به نشانه‌هایی از بحران، جنگ‌های منطقه‌ای و رویارویی بازیگران در فضای منازعات راهبردی توجه داشت. هر یک از موضوعات یادشده را می‌توان به‌عنوان یکی از چالش‌های اصلی آمریکا در محیط منطقه‌ای دانست. اولین چالش آمریکا مربوط به مدیریت بحران‌های منطقه‌ای است. مدیریت بحران در

فضای منطقه آشوب‌زده چالش‌های بیشتری را برای کشورها به‌وجود می‌آورد. منطقه آشوب‌زده شکل‌بندی‌های جدیدی از منازعات، بحران و ستیزش‌های منطقه‌ای را در سطح تاکتیکی و راهبردی شکل می‌دهد (اندرسون، ۱۳۹۶: ۲۲).

در منطقه آشوب‌زده ایالات متحده و هر یک از دیگر بازیگران تلاش دارند تا شکل جدیدی از موازنه قدرت را در دستور کار قرار دهند. نتیجه چنین فرآیندی؛ ظهور بحران‌های تصاعدیابنده، جنگ و منازعات هویتی خواهد بود. امنیت منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد به‌ویژه در قرن ۲۱ با نشانه‌هایی از بحران و ستیزش‌های امنیتی همراه شده است. بحران منطقه‌ای در اوراسیا و آسیای جنوب‌غربی زمینه‌های برخورد امنیتی را اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

۱. چالش‌های هویتی و رویکرد منطقه‌ای امریکای قرن ۲۱

ساختار قدرت آمریکا مبتنی بر نشانه‌هایی از برتری و اولویت در حوزه وستفالیای می‌باشد. در فضای سیاسی «دولت ملت» نشانه‌هایی از نقش‌یابی واحدهای سیاسی وجود خواهد داشت که تاثیر خود را بر قدرت و حاکمیت بازیگران به جا می‌گذارد. دولت ملی مبتنی بر نشانه‌هایی از جمله حاکمیت و قالب‌های سرزمینی است. در اوایل قرن ۲۱ نشانه‌هایی از هویت‌یابی ظهور یافته که تاثیر خود را بر معادله امنیت، قدرت و حاکمیت بسیاری از بازیگران از جمله ایالات متحده به جا گذاشته است (Mearsheimer, 2009:248).

۱-۱. چالش‌های هویتی و موازنه فراساحلی آمریکا

ایالات متحده در فضای سیاسی و ساختاری دولت ملت، از سازوکارهای حداکثرسازی قدرت متقارن بهره می‌گرفت. ظهور نیروها و بازیگران هویتی زمینه شکل‌گیری و اثربخشی معادله جدیدی از قدرت را به وجود آورد. اولین بار «میشل فوکو» به این موضوع اشاره داشت که هر گاه نشانه‌هایی از عدم موازنه در روابط و معادله قدرت بازیگران کشورها به وجود آید، نشانه‌هایی از «هویت مقاومت» بازتولید می‌شود. آمریکا در فضای ظهور هویت مقاومت از سازوکارهای «موازنه فراساحلی» در قرن ۲۱ بهره گرفت.

سیاست خارجی و امنیتی آمریکا بدون توجه به شاخص‌های «موازنه فراساحلی» قابل درک نیست. موازنه فراساحلی به معنای آن است که قدرت بزرگ و بازیگر منطقه‌ای از

سازوکارهای کنش نیابتی استفاده خواهد کرد. در چنین شرایطی منازعات ماهیت پیچیده، درهم‌تنیده، بحران‌زده و پرچالش خواهد داشت. عبور از چنین منازعاتی کاری دشوار و پرمخاطره برای امریکا و بازیگران منطقه‌ای است. جهان غرب در سومین دهه قرن ۲۱ با دو بحران امنیتی اکراین و غزه روبه‌رو شده که امکان مدیریت آن به سختی انجام می‌پذیرد. خاورمیانه بدلیل فقدان ساختار منسجم سیستمی در برابر فشارها شکننده و به شدت تحت‌تأثیر کارکردهای قدرت هژمونیک بین‌المللی است که با مداخله قدرت‌های بزرگ خارجی پیچیدگی‌های امنیتی آن چندین برابر می‌شود. وجود منابع عظیم نفت و گاز در این منطقه، آن را به اقتصاد جهانی متصل کرده است. لذا تحولات جهانی و التهابات انرژی بر تحولات خاورمیانه مؤثر است. وابستگی متقابل امنیتی میان قدرت‌های بزرگ حاضر در منطقه و بازیگران منطقه‌ای الگوهای همکاری و یا عدم همکاری را ترسیم می‌کند؛ بسیاری از این جبهه‌بندی‌ها به دشمنی با همسایگان می‌انجامد.

۱-۲. چالش‌های هویتی و ظهور اندیشه موازنه تهدید

موازنه تهدید در روابط بازیگرانی به وجود می‌آید که با «تهدیدات مشترک» روبرو هستند. تهدیدات مشترک در شرایطی شکل می‌گیرد و بازتولید می‌شود که نشانه‌هایی از «ائتلاف‌سازی» در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود آید. هر گونه امنیت‌سازی جدید از سوی بازیگران حاشیه‌ای مبتنی بر سازوکارهای «ائتلاف منطقه‌ای» زمینه شکل‌گیری نشانه‌هایی از هویت و کنش فراساختاری را به وجود می‌آورد. آمریکا در قرن ۲۱ با نشانه‌هایی از مقاومت بازیگران منطقه‌ای و در قالب «کنش نامتقارن» روبرو شد (روزنا، ۱۳۸۰: ۹۵).

جنگ و خشونت را باید ویژگی اصلی منازعات منطقه‌ای قرن ۲۱ دانست. درحالی‌که بحران‌های سیاسی، امنیتی و راهبردی سال‌های پس از جنگ دوم جهانی و در ساختار دوقطبی نشانه‌هایی از موازنه و مدیریت بحران را منعکس می‌ساخت. ظهور بازیگران هویتی و نقش کشورهای منطقه‌ای در شکل‌گیری و گسترش بحران عامل موثری در ستیزش‌های منطقه‌ای محسوب می‌شود. شکل‌بندی سیاست و امنیت منطقه‌ای خاورمیانه و جنوب غرب آسیا تحت‌تأثیر راهبرد «موازنه فراساحلی» ایالات متحده قرار گرفته است.

بحران‌های منطقه‌ای پرمخاطره، تضاد بین بازیگران منطقه‌ای و گروه‌های هویتی مرتبط با هر مجموعه هویتی و راهبردی قدرت در محیط منطقه‌ای را افزایش داده است. ویژگی اصلی امنیت منطقه‌ای را می‌توان در ظهور بازیگران گریز از مرکز دانست. کارگزاران سیاست خارجی آمریکا و امنیت ملی آمریکا برای مدیریت منطقه آشوب‌زده از راهبرد و سازوکارهای مربوط به «موازنه تهدید» بهره گرفته‌اند. هرگونه موازنه تهدید می‌تواند شکل جدیدی از امنیت‌سازی را به‌وجود آورد (Brzezinski, 1993:65).

بخش قابل توجهی از نشانه‌های بحران و ستیزش‌های منطقه‌ای ارتباط مستقیم با چالش‌های امنیتی ناشی از تغییرات فناورانه و بازتولید قدرت هویت در محیط منطقه‌ای دانست. چالش‌های امنیتی به گونه‌ی تدریجی تأثیر خود را بر سیاست منطقه‌ای به‌جا می‌گذارد. چنین رویکردی تضادهای محیط امنیت منطقه‌ای را افزایش داده است. بحران در روابط امنیتی و دیپلماتیک ایران، اسرائیل و ایالات متحده را می‌توان به‌عنوان نشانه‌هایی از قطبی شدن امنیت منطقه‌ای دانست.

۱-۳. بحران هویت و تصاعد منازعات منطقه‌ای

دهه سوم قرن ۲۱ با نشانه‌های متنوعی از هویت و تضاد امنیتی همراه بوده است. هرگاه هویت شکل می‌گیرد، زمینه برای کنش نامتقارن بازیگران به وجود می‌آید. در قرن ۲۱ چالش‌های منطقه‌ای به گونه‌ی مرحله‌ای شکل گرفته و تصاعد یافته است. نشانه‌های منازعه و جنگ منطقه‌ای را می‌توان در «جنگ اوکراین» و همچنین «جنگ غزه» مورد توجه قرار داد. هر یک از منازعات منطقه‌ای یاد شده به گونه‌ی مرحله‌ای تصاعد یافته و به شکل جدیدی از جنگ‌های منطقه‌ای با جهت‌گیری فرسایشی تبدیل شده است.

هرگاه امنیت منطقه‌ای در وضعیت هویتی و قطبی شده قرار گیرد، در آن شرایط زمینه برای تصاعد منازعات به‌وجود می‌آید. ایالات متحده در دوران بحران هویت و در روند رقابت‌های محیطی با نشانه‌هایی از تضاد برای ایفای نقش ژئوپلیتیکی روبه‌رو شده است. قطبی شدن امنیت منطقه‌ای خاورمیانه منجر به رویارویی گروه‌های هویتی رقیب گردیده است. گروه‌های هویتی رقیب توسط بازیگران اصلی امنیت خاورمیانه‌ای هدایت می‌شوند. امریکا نیز نقش کنش نیابتی را ایفا می‌کند (Kagan, 2007: 14).

بحران‌های هویتی خاورمیانه عموماً تحت تأثیر نشانه‌هایی از چالش‌های امنیتی قرار می‌گیرند.

چالش‌های امنیتی خاورمیانه ماهیت هویتی داشته و نشانه‌هایی از همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ را برای مدیریت بحران اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. آمریکا در سال‌های قرن ۲۱ اگرچه به قدرت مازاد اقتصادی و تکنولوژیک دست یافته اما تا سال ۲۰۲۴ قادر به مدیریت بحران‌های هویتی نشده است. علت آن را باید در پراکندگی، تنوع و تحرک بازیگران هویتی دانست.

ویژگی اصلی بازیگران هویتی آن است که از قابلیت کنش گریز از مرکز برخوردار هستند. مدیریت بازیگرانی که از تحرک عملیاتی و تاکتیکی بهره می‌گیرند، کار دشواری بوده و مدیریت بحران را با چالش‌های امنیتی روبه‌رو می‌سازد. بخش قابل توجهی از منازعات و آشوب در فضای امنیت منطقه‌ای انعکاس «ظهور بازیگران فرادولتی» و «مداخله نظامی آمریکا» است. هرگونه آشوب امنیتی می‌تواند زمینه لازم برای گسترش بحران و سطح خاصی از بی‌ثباتی منطقه‌ای را محیا سازد.

۱-۴. بحران هویت و بازتولید تهدیدات ژئوپلیتیکی

بحران هویت در قرن ۲۱ پیامدهای سیاسی و امنیتی خاص خود را به وجود آورده است. اولین و اصلی‌ترین ویژگی بحران هویت را باید در ظهور منازعات و جنگ‌های منطقه‌ای کم‌شدت مورد توجه قرار داد. در چنین شرایطی زمینه برای نقش‌یابی «بازیگران جنگ نیابتی» به وجود می‌آید. هر گاه بازیگران نیابتی ظهور یابند، سطح جدیدی از منازعه شکل می‌گیرد که اولاً ماهیت نامتقارن دارد، ثانیاً با نشانه‌هایی از منازعه و رویارویی چندجانبه همراه خواهد بود.

مدیریت بحران هویت بدون توجه به شکل‌بندی‌های ساختاری امکان‌پذیر نیست. بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای تابعی از واقعیت‌های جنگ، منازعه و تهدیدات امنیتی فراگیر و تصاعدیابنده می‌باشد. «کاستلز» چنین رویکردی را در بیان ویژگی کنش کشورهای منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد تبیین نمود. کاستلز که نسبت به مولفه‌های فرهنگی، هنجاری و هویتی در امنیت‌سازی تاکید دارد، نظم‌های منطقه‌ای خاورمیانه را براساس رویارویی امنیتی و تهدیدات ژئوپلیتیکی فزاینده تبیین می‌کند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۷۵).

چالش‌های منطقه آمریکا را باید انعکاس تغییر موازنه قدرت دانست. در قرن ۲۱ بسیاری از قدرت‌های بزرگ ساختار دوقطبی بخشی از اراده عملیاتی و کنش ژئوپلیتیکی خود را از

دست داده‌اند. هرگونه محدودسازی تحرک عملیاتی امریکا در محیط پیرامونی خاورمیانه منجر به برهم خوردن توازن قوا در این مناطق و قدرت‌یابی بازیگران منطقه‌ای شده است. موضوعات هویتی به موازات قابلیت‌های فناورانه بازیگران نوظهور منطقه‌ای از جمله ایران، سطح جدیدی از موازنه قدرت را به‌وجود آورده است.

اگرچه امریکا تلاش دارد تا فروش تسلیحاتی خود را گسترش دهد، اما تهدیدات جدید را باید به‌عنوان بخشی از سیاست امنیتی امریکا در محیط منطقه‌ای دانست. حمایت قدرت‌های بزرگ از متحدین منطقه‌ای و اتکا آنان به نیروی نظامی ایالات متحده، منطقه را هر چه بیشتر به سمت تسلیحاتی شدن و گسترش منازعات ژئوپلیتیکی و کنش تاکتیکی بازیگران منطقه‌ای سوق داده است. تداوم جنگ اکراین و غزه تا سپتامبر ۲۰۲۴ را باید انعکاس چالش‌های هویت در منطقه آشوب‌زده دانست.

بحران هویت و چالش‌های نوظهور امنیتی؛ زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری ژئوپلیتیک آشوب را به وجود آورده است. ژئوپلیتیک آشوب به مفهوم شرایطی است که الگوی کنش بازیگران مبتنی بر ساختار موازنه‌دهنده نخواهد بود. شکل‌گیری بحران‌های اجتماعی نتیجه عدم پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی است که طی سالیان متمادی از سوی حکومت‌های اقتدارگرا نادیده گرفته شده و یا با خشونت پاسخ داده شده است. این بحران‌ها می‌تواند به تغییرات ساختار قدرت منتهی شود.

مولفه‌های هویتی عامل اصلی تغییرات ساختاری در محیط منطقه‌ای محسوب می‌شوند. ژئوپلیتیک آشوب در خاورمیانه را می‌توان متغیر مستقل و بحران سوریه به‌عنوان متغیر وابسته محسوب می‌شود. مواجهه نیروهای سیاسی و نظامی با این خواسته‌های مدنی در قالب‌های متفاوتی شکل می‌گیرد که می‌تواند به تشدید و یا تضعیف آن بینجامد. بحران اجتماعی سوریه و مطالبات مدنی آن با مداخله نیروهای نظامی و سیاسی شکل اولیه خود را از دست داده و به بحرانی منطقه‌ای با بازیگران نیابتی تبدیل شده است.

بخش قابل توجهی از تضادهای ایران و عربستان در قالب جنگ‌های نیابتی شکل گرفته که ماهیت ایدئولوژیک، هویتی و ژئوپلیتیکی دارد. از آنجایی که بحران سوریه، ماهیتی هویتی امنیتی دارد، دخالت ارتش و تحولات بهار عربی آن را از محدوده داخلی خارج کرد. بازیگران منطقه‌ای و جهانی با ملاحظات امنیتی-ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک خود و حضور در

سوریه، آن را تبدیل به بحران منطقه‌ای کرده که تقابلات داخلی دولت-ملت سوریه را تحت‌الشعاع قرار داده است (Rose, 2017: 7).

۲. جنگ نامتقارن و منطقه آشوبزده

ایالات متحده در قرن ۲۱ با سطح جدیدی از منازعات منطقه‌ای روبرو بوده است. اولین نشانه از چنین منازعاتی را می‌توان مربوط به ظهور و نقش‌یابی بازیگرانی دانست که از سازوکارهای مربوط به جنگ نامتقارن بهره می‌گیرند. جنگ نامتقارن را می‌توان به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های کنش پرمخاطره در محیط منطقه‌ای دانست. ایالات متحده در فضای منازعات منطقه‌ای با نشانه‌هایی از چالش امنیتی روبرو خواهد شد. جنگ نامتقارن را می‌توان واقعیتی دانست که زیرساخت‌های منطقه آشوبزده را به وجود می‌آورد.

منطقه آشوبزده در شرایطی شکل می‌گیرد که نه تنها موازنه قدرت بلکه نشانه‌هایی از تغییر در موازنه هویتی و معنایی در الگوی کنش بازیگران منطقه‌ای منعکس می‌شود. بحران هویت انعکاس تغییر در شکل‌بندی فناوری، موازنه قدرت و ظهور نشانه‌هایی از موازنه تهدید مبتنی بر همکاری‌های چندجانبه بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ برای کنترل و مدیریت بحران در منطقه آشوبزده است. بنابراین، یکی از چالش‌های بنیادین ایالات متحده در محیط منطقه‌ای را باید مرتبط با هویت، بحران‌های منطقه‌ای، تغییر در موازنه قدرت و چالش‌های امنیتی دانست (Waltz, 1993: 25).

۲-۱. ویژگی‌های منطقه آشوبزده در نظم منطقه‌ای

در منطقه آشوبزده نشانه‌هایی از چالش سیاسی، امنیتی و هویتی شکل می‌گیرد. بخش قابل توجهی از تضادهای پیشین بازیگران منطقه آشوبزده در وضعیت بازتولید شده قرار گرفته و شکل جدیدی از رقابت‌های منطقه‌ای را تصاعد می‌بخشد. در منطقه آشوبزده، هیچ یک از بازیگران به قواعد کنش ساختاری توجهی ندارند. نشانه‌هایی از «جنگ همه علیه همه» به وجود می‌آید. در این شرایط، طبیعی به نظر می‌رسد که به قول «رابرت کیگان» حیوانات گوشتخوار بر حیوانات علفخوار غلبه کنند. رویکرد کیگان بیانگر آن است که شکل‌بندی‌های ساختاری نظام بین‌الملل مبتنی بر غلبه بازیگران قدرتمند خواهد بود.

هر یک از چالش‌های منطقه آشوبزده زیرساخت‌های لازم برای شکل‌گیری و تداوم بحران و منازعه را به وجود می‌آورد. در این شرایط بحران‌های تاریخی تأثیر خود را در منازعات

ژئوپلیتیکی به جا گذاشته و منجر به تشدید بحران خواهد شد. منطقه آشوب زده انعکاس تضادهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی تصاعدیابنده در نظم منطقه‌ای و امنیت بین‌الملل می‌باشد. بخش قابل توجهی از اینگونه منازعات در جنوب غرب آسیا و خاورمیانه شکل گرفته و در روند بحران‌های جدید بازتولید شده است (Smith, 2018:745).

منازعات منطقه‌ای، تهدیدات امنیتی و جنگ‌های هویتی را باید در زمره موضوعاتی دانست که می‌تواند تأثیر خود را بر الگوی کنش ارتباطی بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ به جا گذارد. بحران‌های هویتی سطح جدیدی از منازعات را در محیط منطقه‌ای به وجود می‌آورد. منازعات محیط منطقه‌ای عموماً ماهیت کم‌شدت و پردامنه دارد. در برخی از مواقع از جمله جنگ اسرائیل علیه غزه، نشانه‌هایی از تصاعد بحران امنیتی به وجود آمده و جنگ ماهیت پردامنه و پرمخاطره پیدا کرده است.

در هر محیط منطقه‌ای نشانه‌هایی از بحران و منازعه مشاهده می‌شود. بحران‌ها مربوط به شرایطی هستند که نشانه‌هایی از قدرت، رقابت، هویت و چالش‌های ناشی از تغییر موازنه عامل اصلی ظهور ناسازه‌های امنیتی و راهبردی شکل گرفته است. در این فرایند، تفاوت مناطق مبتنی بر نشانه‌هایی از تضادهای هویتی و ساختار امنیتی آنها است. متغیرهای اصلی این نظریه بر الگوهای پایدار دوستی و دشمنی، وابستگی متقابل امنیتی، مجاورت و چالش‌های هویتی خواهد بود (Diesen, 2020:35).

تفاوت‌های هویتی در زمره عواملی محسوب می‌شود که اثربخشی مجموعه‌های امنیتی را با چالش و دشواری روبه‌رو می‌سازد. به موازات نقش‌یابی عوامل هویتی، می‌بایست به موضوعات مربوط به موازنه منطقه‌ای اشاره داشت که بر نشانه‌هایی از موازنه و همپایگی امنیتی استوار است. قالب‌های مفهومی، فرهنگ، نژاد، قومیت و اقتصاد را می‌توان در زمره عواملی دانست که نقش موثری در شکل‌گیری بحران‌های منطقه‌ای و منازعات جنوب غرب آسیا ایفا کرده است.

۲-۲. امنیت‌سازی در منطقه آشوب زده

ایالات متحده در ساختار دوقطبی از قابلیت ابزاری و اثربخشی قابل توجهی برای کنترل بازیگران محیط پیرامونی برخوردار بود. مساله اصلی ساختار دوقطبی را باید در رقابت قدرت‌های بزرگ و چگونگی نقش‌یابی بازیگران گریز از مرکز دانست. در ساختار دوقطبی،

عموما بین قدرت‌های بزرگ برای مدیریت بحران‌های منطقه‌ای نشانه‌هایی از توافق وجود داشته است. معادله قدرت و رقابت در قرن ۲۱ تحت تاثیر بازیگرانی قرار گرفت که از قابلیت نقش‌آفرینی و چالش‌سازی در برابر قدرت‌های بزرگ برخوردارند.

علت اصلی شکل‌گیری چنین وضعیتی را باید در ظهور و نقش‌یابی بازیگرانی جستجو نمود که از قدرت و قابلیت لازم برای ایفای نقش گریز از مرکز برخوردارند. ایالات متحده در ساختار دوقطبی توانست موقعیت خود را تثبیت نموده و در روند امنیت‌سازی منطقه‌ای سیاست موازنه را با اتحاد شوروی در دستور کار قرار دهد. در سال‌های پس از جنگ سرد، بحران‌های منطقه‌ای افزایش یافته و در این روند شاهد نقش‌یابی بازیگران گریز از مرکز بوده که از قابلیت لازم برای نقض قواعد ساختاری برخوردارند.

هرگونه امنیت‌سازی بدون توجه به نقش مجموعه‌های هویتی کاری دشوار به‌نظر می‌رسد. موازنه عامل اصلی تحقق سازوکارهای کنش امنیتی محسوب می‌شود. موضوعات هویتی عامل موثری در شکل‌گیری تغییرات هویتی به‌جا گذاشته و این امر ژئوپلیتیک منطقه را با نشانه‌هایی از آشوب، ستیزش و ناپایداری امنیتی پیوند داده است. قالب‌های هویتی به چگونگی پیوند مولفه‌های سرزمینی، هویتی و توزیع قدرت بستگی دارد. هر یک از مولفه‌های یادشده زمینه تعامل عوامل بین‌الذهانی را فراهم آورده و در این شرایط بسیاری از کنشگران در فرایندهای امنیتی شدن قرار می‌گیرند (Sedivy, 2004: 461).

۲-۳. ساختار ناپایدار امنیتی و نقش‌یابی بازیگران گریز از مرکز

یکی از ویژگی‌های اصلی محیط منطقه‌ای خاورمیانه و جنوب غرب آسیا را باید در «ساختار ناپایدار امنیتی» جستجو نمود. در چنین ساختاری زمینه برای نقش‌یابی و «ظهور بازیگران گریز از مرکز» به وجود می‌آید. این بازیگران عموماً از قابلیت لازم برای چالش‌سازی در برابر ساختار نظام بین‌الملل برخوردار بوده و در نتیجه بیشترین چالش‌ها و محدودیت‌هایی را برای توسعه قدرت آمریکا به وجود می‌آورند. چالش‌های امنیتی آمریکا تابعی از شکل‌بندی‌های ساختاری محیط منطقه‌ای و الگوی متقاطع کنش بازیگران گریز از مرکز بوده که کنترل آن کاری دشوار خواهد بود.

آمریکا تجربه پرمخاطره از جنگ افغانستان و عراق داشته است. آمریکا در جنگ‌های منطقه‌ای، چالش‌های امنیتی پدرومانه‌ای را تجربه کرده و به همین دلیل تمایلی به کنش متقارن

با گروه‌های هویتی و بازیگران نامتقارن ندارد. بحران منطقه‌ای خاورمیانه عموماً مبتنی بر چالش بازیگران گریز از مرکز بوده که نقش موثری در ظهور و گسترش بحران‌های منطقه‌ای خواهد داشت. آمریکا در سال‌های قرن ۲۱ قادر به مدیریت بحران منطقه آشوب زده نبوده است.

آمریکا همچنین در جنگ افغانستان ۲۰۰۱ و عراق ۲۰۰۳ هزینه‌های اقتصادی و راهبردی قابل توجهی را در برابر گریز از مرکز و نیروهای جنگ نامتقارن منطقه‌ای متقبل شده است. ویژگی اصلی خاورمیانه در عصر کنش هویتی مبتنی بر نشانه‌هایی از ناپایداری امنیتی بوده است. منطقه آشوب‌زده به گونه اجتناب‌ناپذیر عامل اصلی بحران، ناپایداری امنیتی و ستیزش‌های ژئوپلیتیکی خواهد بود. هویت را می‌توان یکی از شاخص‌های بنیادین کنش ژئوپلیتیکی بازیگران در منطقه آشوب‌زده دانست (Lukin, 2018: 35).

نشانه‌هایی از کنش نامتقارن در فضای آشوب‌زده و در بین بازیگران هویتی مشاهده می‌شود. شکل‌گیری چنین نشانه‌هایی انعکاس چالش‌های ساختار نظام بین‌الملل و فقدا موازنه در عصر گذار ژئوپلیتیکی، راهبردی و فناورانه است. در چنین شرایطی زمینه برای ظهور تهدیدات نامتقارن به وجود می‌آید. چالش اصلی آمریکا در قرن ۲۱ آن است که بازیگران هویتی در منطقه آشوب‌زده از سازوکارهای جنگ نامتقارن بهره می‌گیرند که این امر مزیت نسبی آمریکا را با چالش روبرو می‌سازد.

نظریه‌پردازانی از جمله «سائول کوهن» به این موضوع اشاره دارند که منطقه آشوب‌زده عموماً درگیر تحولات و دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی خواهد بود. تفاوت‌های فرهنگی، تاریخی و تضادهای ژئوپلیتیکی در زمره عواملی است که تضادهای منطقه‌ای و تعارض در فضای آشوب‌زده را امکان‌پذیر می‌سازد. خاورمیانه گستره جغرافیایی است که از خلیج فارس تا دریای مدیترانه امتداد دارد و متشکل از ۲۲ کشور عربی و ۳ کشور غیر عربی یعنی ایران، ترکیه و اسرائیل است (کوهن، ۱۳۹۰: ۴۲۱).

۲-۴. تغییرات ژئوپلیتیکی و معادله امنیت آشوب زده

مفهوم امنیت آشوب زده را اولین بار «جیمز روزنا» در سال ۱۹۹۲ به کار گرفت. روزنا به این جمع‌بندی رسید که ساختار نظام بین‌الملل در فضای تغییرات فناورانه، هویتی و کارکردی

قرار گرفته است. تغییرات جمعیتی، تغییر در شکل‌بندی و هویت اجتماعی گروه‌های شهروندی و مهاجرت به‌عنوان عوامل اساسی شکل‌گیری امنیت آشوب زده تلقی می‌شود. از سال ۱۹۹۲ به بعد، بسیاری از نشانه‌های چالش امنیتی را می‌توان در خاورمیانه و فراروی سیاست‌های راهبردی آمریکا مشاهده کرد.

ایالات متحده در ساختار دوقطبی از امنیت راهبردی و ژئوپلیتیکی بیشتری برخوردار بود. ساختار دوقطبی در نگرش نظریه‌پردازان رئالیست ساختارگرا از جمله «کنث والتز» دارای ثبات و تعادل بیشتری در روابط قدرت‌های بزرگ بوده است. در ساختار پس از جنگ سرد، نشانه‌هایی از کنش رقابتی بازیگران نوظهور و گروه‌های هویتی به وجود آمده است. هرگونه تحرک بازیگران جدید، زمینه شکل‌گیری نشانه‌هایی از موازنه نوظهور را اجتناب‌ناپذیر ساخته است.

بازیگران هویتی، مذهبی، نژادی و جنسیتی توانستند نیروی جدیدی در سیاست بین‌الملل به وجود آورده که از قابلیت لازم برای چالش ساختاری برخوردار است. موقعیت استراتژیک، تنوع قومیتی، مذهبی و منابع نفت و گاز، خاورمیانه را به سیاست و اقتصاد جهانی پیوند داده است. خاورمیانه عرصه تعارضات دائمی منطقه‌ای است به طوری که برخی صاحب‌نظران همچون ساموئل کوهن خاورمیانه را «منطقه کمربند شکننده» می‌خوانند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۷).

نظم جهانی در دوران‌های مختلف تاریخی قرن ۲۰ با نشانه‌هایی از دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی همراه شده است. علت اصلی آن را باید در ظهور آمریکا به‌عنوان قدرت بزرگ جهانی و شکل‌بندی‌های ابزاری قدرتی دانست که دارای قالب‌های نوظهور بوده و معادله قدرت در خاورمیانه را تحت تأثیر قرار داده است. جنگ جهانی اول امپراتوری عثمانی، بازیگر مقتدر و پر نفوذ منطقه بود که با فروپاشی آن در پایان جنگ و پس از معاهده سایکس پیکو، فرانسه و انگلستان نقش مهمی در خاورمیانه ایفا کردند.

چالش‌های ساختاری را می‌توان در اندیشه‌های «موازنه تهدید» نظریه‌پردازانی از جمله «استفان والت» جست‌وجو نمود. والت بر مفاهیم مربوط به قطبیت نظام بین‌الملل، تحرک بازیگران پیرامونی و پویایی‌های داخلی نیروهای گریز از مرکز اشاره دارد. در چنین شرایطی زمینه برای ظهور اتحادیه‌های جدید به‌وجود آمده که این امر موازنه قدرت را به میزان قابل

توجهی تغییر می‌دهد. ائتلاف‌های جدید نیازمند کارآمدی بازیگران برای مقابله با تهدیدات خواهد بود. هرگونه همکاری کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ تابعی از مفهوم قدرت، امنیت و موازنه است (Walt, 1997: 156).

موازنه هویتی شکل دیگری از چالش‌های امنیتی را برای امریکا به وجود آورده است. موازنه می‌تواند نقش بازیگران را تغییر داده و زمینه کنش متقابل آنان در محیط منطقه‌ای را به وجود آورد. شکل جدید موازنه در نگرش سازه‌انگاران مبتنی بر قالب‌های هویتی، معادله قدرت و تلاش برای نیل به «معانی جمعی» است. معانی جمعی در شرایطی تولید می‌شود که زمینه برای کنش بین‌الذهانی بازیگران به وجود می‌آید. هرگونه کنش مفهومی و هویتی نقش موثری در ظهور موازنه جدید را فراهم می‌سازد. موازنه تابعی از تلاش سازمان‌یافته بازیگرانی است که بر نشانه‌هایی از هویت، قدرت و منازعه تأکید دارند (Smith, 2001: 224).

در ساختار ناپایدار منطقه‌ای، نشانه‌هایی از منطقه آشوب‌زده ظهور می‌یابد. ویژگی اصلی منطقه آشوب‌زده آن است که درگیر جنگ، بحران و منازعات پایان‌ناپذیر منطقه‌ای خواهد بود. جنگ، بحران و منازعه را باید در جمله عناصر اصلی بحران هویت دانست. چالش‌های هویتی واقعیت جدیدی را در محیط منطقه‌ای بازتولید می‌کنند. ایران در خاورمیانه جدید نقش بازیگر موازنه‌گر منطقه‌ای را دارد. ایالات متحده برای کنترل ایران ناچار است تا از سازوکارهای کنش پرشدت استفاده کند. هرگونه اقدام متقابل امریکا ضریب منازعه و ستیزش منطقه‌ای را افزایش خواهد داد (Sakwa, 2015: 19).

۳. هوش مصنوعی و تغییر در موازنه قدرت

تاریخ روابط بین‌الملل بیانگر این واقعیت است که موج‌های تغییر فناوری تأثیر خود را در شکل‌بندی قدرت بازیگران به جا می‌گذارد. ایالات متحده در موج دوم و سوم انقلاب صنعتی پیش‌تاز بوده و به همین دلیل موقعیت راهبردی خود را ارتقا داد. در شرایط موجود، چین تلاش دارد تا شکل جدیدی از معادله قدرت را از طریق ارتقا قابلیت فناورانه به وجود آورده و به موازنه با امریکا نیل شود. تغییر در موازنه قدرت یکی از عوامل اصلی ظهور بحران‌های مرحله‌ای است.

تغییر در فناوری بیانگر این واقعیت است که معادله قدرت در روابط بازیگران ساختاری در حال تغییر دائمی است. علت اصلی آن را باید در بازتولید نشانه‌های قدرت در سیاست

بین‌الملل دانست. نظریه‌پردازان موضوعات راهبردی به این موضوع اشاره دارند که هر گونه تحول قدرت تابعی از «شکاف فناورانه» بین واحدهای سیاسی است. بازیگران مرکزی سیاست بین‌الملل توانستند قابلیت و قدرت خود را از طریق ابزارهای فناورانه ارتقاء دهند. افول اتحاد شوروی و تغییر در ساختار نظام جهانی، تابعی از شکاف فناورانه محسوب می‌شود (Bendett, 2019:14).

هرگونه دگرگونی در کنش بازیگران تابعی از معادله قدرتی است که تحت تأثیر فناوری، قابلیت‌های ابزاری و قدرت صنعتی بازتولید می‌شود. موج‌های انقلاب صنعتی همواره نقش موثر و تعیین‌کننده‌ای در شکل‌بندی‌های امنیت جهانی ایفا کرده‌اند. سیاست و امنیت دو مولفه بنیادین قدرت محسوب شده که این امر خود تابعی از مولفه‌های تشکیل‌دهنده موازنه راهبردی بازیگران و قدرت‌های بزرگ است. آمریکا در عصر موجود سیاست جهانی بخشی از اقتدار ساختاری خود را از دست داده و این امر انعکاس «ظهور دیگران در سیاست بین‌الملل» است.

۳-۱. تبارشناسی تغییرات فناورانه و چالش‌های منطقه‌ای آمریکا

در هر دوران تاریخی، شکل خاصی از موازنه راهبردی و ژئوپلیتیکی به وجود می‌آید. کشورهای شمال از مزاد قدرت اقتصادی، صنعتی و راهبردی برخوردار می‌شوند. در موج اول انقلاب صنعتی، بازیگران نظام بین‌الملل به‌ویژه قدرت‌های بزرگ از سازوکارهای قدرت‌ساز فراگیر بهره گرفته و توانستند نشانه‌هایی از تولید قدرت اجتماعی و راهبردی را بر اساس معادله «جمع جبری صفر» شکل دهند. در اواسط قرن ۱۸ و تحت تأثیر موج اول انقلاب فناورانه که مبتنی بر نیروی بخار بود، اروپا محور اصلی تضادهای منطقه‌ای و الگوی کنش ژئوپلیتیکی بوده است.

هر کشوری که نقش موثر و مسلط در اقتصاد، سیاست و فناوری جهانی پیدا کند، از قدرت مزاد برای کنترل محیط پیرامون برخوردار می‌شود. پارادایم مسلط در موج اول انقلاب صنعتی را «نیروی بخار» تشکیل می‌داد. نیروی بخار محور اصلی قدرت مزاد کشورهای صنعتی به ویژه انگلیس گردید. اولین انقلاب صنعتی در اواسط قرن هجدهم با مکانیزه شدن کشاورزی و ماشین‌های بخاری که جایگزین نیروی انسانی در صنعت شدند، مشخص می‌گردد. ساختار وزارت دفاع آمریکا محور اصلی تحول اقتصادی و راهبردی ایالات متحده

را

بر اساس بهینه‌سازی قابلیت‌های صنعتی و فناورانه قرار داده است. هرگونه تحول معادله قدرت عموماً تحت تأثیر فناوری، صنعت، اقتصاد و تحرک ژئوپلیتیکی حاصل می‌شود (Department of Defense, 2019:63).

در موج اول انقلاب صنعتی، انگلیس توانست به مازاد قدرت نائل شده و از این طریق نقش محوری در کنترل نظام جهانی برخوردار شد. شکل‌گیری بریتانیا به‌عنوان مجموعه‌ای از کشورهای متحد محسوب می‌شود که در دوران استعمار انگلیس شکل گرفت و تأثیر خود را در اقتصاد و سیاست جهانی به جا گذاشت. نیروی دریایی انگلیس و قدرت صنعتی این کشور محور اصلی توسعه استعمار در عصر «اقتصاد مرکانتلیستی» محسوب می‌شود. در اقتصاد مرکانتلیستی نشانه‌هایی از «انحصار اقتصادی»، «کسب امتیازات ویژه» و «نظامی‌گری» عامل اصلی قدرت مازاد بریتانیا در حوزه‌های مختلف جغرافیایی بوده است. «قانون مورفی» محور اصلی تحول اقتصاد، سیاست و امنیت جهانی در دوران‌های مختلف تاریخی بوده است (Murphy, 2017:95).

بریتانیا به دلایل مختلف به ویژه بر اساس قدرت صنعتی و نیروی بخار از دهه ۱۷۸۰ تا ۱۸۸۰ یعنی به مدت ۱۰۰ سال در اقتصاد، سیاست و قدرت تأثیرگذار نظام جهانی پیشناز شد. جغرافیای بریتانیا به عنوان یک دولت جزیره‌ای شرایط مساعدی را برای پارلمان این کشور ایجاد کرد تا مالکیت زمین و محصولات جغرافیایی را به تصویب برساند و این جرعه یک انقلاب کشاورزی بود. بریتانیا همچنین دارای مقادیر زیادی ذغال سنگ ارزان بود که براحتی استخراج می‌شد.

ذغال سنگ به عنوان جایگزین چوب برای سوخت ماشین‌های بخار شد. اقتصاد سرمایه‌داری قرن ۱۸ به گونه تدریجی تحول پیدا کرده و آثار خود را در موج دوم انقلاب صنعتی قرن ۱۹ و تحولات اقتصاد جهانی قرن ۲۰ به جا گذاشته است. موج‌های اقتصاد لیبرالی از قابلیت لازم برای اثربخشی در فضای سیاسی، اقتصادی و راهبردی برخوردار بوده و تحولی بنیادین در معادله ثروت، امنیت، قدرت و کنش راهبردی واحدهای صنعتی اقتصاد سرمایه‌داری در دوران‌های مختلف تاریخی شکل داده است (Quigley, 1979:150).

انقلاب صنعتی اول خود محصول سیاست قدرت‌های بزرگ بود، زیرا تقاضای فزاینده برای

تولید و بکارگیری تسلیحات را در دستور کار قرار داد. قدرت مالی و دریایی بریتانیا در موج اول انقلاب صنعتی، آن کشور را قادر ساخته بود تا قدرتمندترین نیروی دریایی دنیا را برای تسلط بر دریاها و ایجاد کنترل بر تجارت دریایی ایجاد کند. تولید انبوه سلاح نهایتاً راهبردها و تاکتیک‌های جنگ را تغییر می‌داد. میزان ثروتی که بریتانیا از تجارت مطلوب با مستعمرات خود به دست آورد، تقاضا برای محصولات گران‌قیمت و تشریفاتی را برای طبقه مسلط افزایش داد.

بریتانیا در سال‌های موج اول انقلاب صنعتی در صدد بود تا کارایی خود را در صنعت نساجی برای رقابت با محصولات نساجی هند بهبود بخشد. رشد صنعت بریتانیا به سیستم بانکداری و مالی مدرنی دامن زد که در جهان مسلط شد و با افزایش تجارت بین‌الملل، وابستگی‌های مالی به خارج از این طریق توسعه یافت. رقابت جهانی در طول قرن نوزدهم بین بریتانیا به عنوان یک قدرت دریایی و روسیه به عنوان یک قدرت زمینی به زودی جای خود را به ظهور قدرت‌های جدیدی داد که به سرعت صنعتی می‌شدند. اقتصاد سرمایه‌داری نقش محوری در تحول دانش و دگرگونی ساختار نظام جهانی داشته است (Tepper, 2018:275).

تحول در پارادایم‌های قدرت فناورانه در حوزه «موتورهای درون‌سوز» زیرساخت‌های موج دوم انقلاب فناورانه را به وجود آورد. کشورهای آلمان و ایالات متحده در اواخر قرن ۱۹ موقعیت خود را ارتقا دادند. این کشورها از قابلیت لازم برای سازگاری ساختاری، عدم درگیری تاکتیکی و تطبیق‌پذیری راهبردی برای ارتقای قدرت خود بهره گرفتند. در اواخر قرن ۱۹، اندیشه‌های لیبرالیسم اقتصادی توسعه پیدا کرده و نقش موثر و تعیین‌کننده‌ای در شکل‌بندی‌های رفتار سیاسی بازیگران و کشورهای نوظهور ایفا نمود.

لیبرالیسم اقتصادی به مفهوم ارتقای سطح رقابت بازیگران و نهادینه‌سازی الگوی رفتاری آنان در دوران جدید تحولات اقتصادی و راهبردی محسوب می‌شد. انقلاب صنعتی دوم در اواسط قرن نوزدهم عمدتاً با تولید انبوه تعریف شد. برق جایگزین نیروی بخار شد و توسعه موتور احتراقی تقاضا برای نفت و گاز را ایجاد کرد. «فرآیند بسمر» امکان تولید سریع و ارزان فولاد را فراهم کرد و باعث گسترش قابل توجه راه‌آهن‌ها و کارخانه‌ها گردید. بهبود کارایی تولید در کارخانه‌ها، حمل‌ونقل از طریق راه‌آهن و ارتباطات تلگراف منجر به

بزرگ‌ترین رشد اقتصادی تاریخ بشر شد (Ward, 2012:95).

از این تحول که بین دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۹۰ رخ داد، معمولاً به عنوان موج اول جهانی شدن و موج دوم انقلاب صنعتی از آن نیز یاد می‌شود. تولید و کاربرد فولاد به عنوان یک صنعت راهبردی باعث رقابت برای رهبری در تولید فولاد بین ایالات متحده، بریتانیا، آلمان، فرانسه و ژاپن شد. استقبال ایالات متحده از انقلاب صنعتی دوم، پایه و اساس رشد فناورانه را که از آن زمان تاکنون حفظ شده است، ایجاد کرد. کاربرد تلگراف و راه‌آهن در طول جنگ داخلی ایالات متحده بعداً به ابزاری برای خدمت به تجارت تبدیل شد.

راه‌آهن به دلیل اندازه بزرگ، گستردگی ملی، اشتغال انبوه و روش‌های سازمانی بسیار توسعه‌یافته، اولین شرکت مدرن آمریکا محسوب شد. در سال‌های قرن ۲۰ و پس از جنگ جهانی دوم؛ شرکت‌های بزرگ و بوروکراسی‌های پشتیبان پدید آمدند. ظهور این گونه شرکت‌ها و نهادهای اقتصادی منجر به شکل‌گیری جامعه مصرف‌کننده و روابط پیچیده‌تر بین دولت و شرکت‌ها شد. استفاده آلمان از راه‌آهن برای ادغام سرزمین‌های آلمانی‌نشین نیز با افزایش تحرک برای نیروهایی که می‌توانستند به جبهه‌های غربی و شرقی اعزام شوند، قابلیت‌های جنگی این کشور را افزایش داد (Rodrik, 2018:17).

روسیه ارتباط ریلی با اروپا را با استفاده از اندازه ریل متفاوت به عنوان مانعی برای ارتش‌های مهاجم کاهش داد. راه‌آهن روسیه به سمت حوزه پاسفیک نیز به طور مشابه برای مقاصد نظامی، دور از خط مقدم طراحی شده بود، همین امر توانایی‌اش را در پیشبرد ارتباطات اقتصادی کاهش داد. در این فرآیند کشورهای ایالات متحده، آلمان و ژاپن، ترکیبی از تحولات اقتصادی، نابسامانی‌های اجتماعی و تسلیحات جدید و قدرتمند، جنگ مخربی را بنیان نهادند که به برتری قدرت‌های اروپای غربی از اوایل قرن ۱۶ پایان داد (Berend, ۲۰۰۰: ۳۱۸).

صنعتی‌سازی از طریق جایگزینی واردات در اروپای مرکزی و شرقی میان دو جنگ به دلیل تمرکز آن بر فناوری‌های قدیمی و بخش‌هایی که قبلاً در کشورهای توسعه‌یافته‌تر رو به افول بودند، شکست خورد. در روند موج دوم انقلاب فناورانه، معادله تولید صنعتی و اقتصادی ارتقا یافت. در این دوران، منحنی «رشد تدریجی» بازتولید شده و زمینه برای ظهور منحنی «رشد تصاعدی» را فراهم آورد. رشد تصاعدی مبتنی بر قالب‌های فناورانه جدید بوده که

مبتنی بر نشانه‌هایی از انفجار اطلاعات و دگرگونی فناورانه بوده است.

انقلاب صنعتی سوم در اواسط قرن بیستم یک «انقلاب دیجیتالی» بود. ریزپردازنده‌ها و ترانزیستورها صنعت را متحول کرده و فناوری هسته‌ای در این دوره به ابزاری حیاتی تبدیل شد. سلاح‌های هسته‌ای به شرط کلیدی برای موقعیت قدرت‌های بزرگ تبدیل شدند، که متعاقباً توسط همه اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد؛ از جمله: ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی، بریتانیا، فرانسه و چین به دست آمد. رهبری ایالات متحده در این دوره که با پیشرفت‌های سریع فناورانه تسلط ژئواکونومی و برتری نظامی آن را تثبیت می‌کرد، جهش قابل ملاحظه‌ای داشت (Skolnikoff, 1994:35).

مسابقه فضایی، هم‌افزایی غیرمنتظره‌ای را بین فناوری‌هایی همچون ارتباط ماهواره‌ای با GPS برای آمریکایی‌ها و GLONASS برای شوروی ایجاد کرد. اگرچه اتحاد جماهیر شوروی از انرژی هسته‌ای و سایر فناوری‌ها استفاده می‌کرد، اما توانایی آن برای رقابت در انقلاب دیجیتال محدود بود، چرا که عملکرد غیرمتمرکز فناوری‌های دیجیتال نمی‌توانست به طور مطلوب در یک سیستم متمرکز و اقتدارگرا به کار رود. جدایی کمونیست‌ها از بازارهای بین‌المللی به این معنی بود که این فناوری‌ها نمی‌توانستند به راحتی به حکمرانی اقتصادی و قدرت ژئواکونومیکی تبدیل شوند. همکاری‌های اقتصادی چین و آمریکا در راستای بهینه‌سازی منافع اقتصادی و راهبردی دوجانبه محسوب می‌شود (Murgia and Yang, 2019:6).

۳-۲. زنجیره ارزش جهانی و هوش مصنوعی

فناوری همواره یکی از شاخص‌های محوری تحول سیاسی و امنیتی در نظام بین‌الملل بوده است. زنجیره ارزش جهانی بزرگ و پیچیده و موج جدیدی از جهانی‌شدن به دلیل ترکیب کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل، اقتصاد لیبرال، تقسیم کار بین‌المللی روشن و توزیع بین‌المللی منحصر به فرد قدرت پدید آمدند. رشد تصاعدی فناوری‌های دیجیتال در دهه ۱۹۹۰ با رایانه شخصی، سیستم عامل میکروسافت و گسترش سریع اینترنت جهشی بزرگ داشت. انقلاب دیجیتال بر فناوری‌های ارتباطی متمرکز گردید و رقابت دولت برای انتشار اطلاعات در برابر مردم و بازیگران خارجی را تشدید کرد. توسعه هوش مصنوعی شاید مهم‌ترین مؤلفه موج چهارم انقلاب صنعتی باشد. اگر دولت‌ها امیدوارند وضعیت قدرت بزرگی خود

را حفظ و یا توسعه دهند، باید هوش مصنوعی را به عنوان قالب علمی جدید در دستور کار خود قرار دهند. هوش مصنوعی در خودکارسازی وظایف شناختی و ارتقای آن به عرصه‌های اقتصاد صنعتی و راهبردی نقش منحصر به فرد دارد. بانک جهانی در مطالعات خود به نقاط عطف تاریخی جدید اقتصاد و سیاست جهانی توجه دارد (World Bank, 2018:35).

در موج چهارم انقلاب صنعتی و تحولات فناورانه جدید، تغییرات قابل توجهی در مولفه‌ها، شاخص‌ها و عناصر تاثیرگذار در حوزه ژئوپلیتیکی ایجاد شده که با نشانه‌هایی از معادله ژئواکونومی پیوند یافته و منجر به گسترش بازارهای جهانی شده است. هوش مصنوعی تمام فناوری‌های دیگر را بهبود می‌بخشد و در حال حاضر در زمینه‌های خاصی از تحقیق و توسعه از انسان‌ها بهتر عمل کرده و شامل: رباتیک، اتوماسیون، خودروهای خودران، چاپ سه بعدی، فناوری نانو، اینترنت اشیاء، بلاک‌چین، ارزهای دیجیتال، نورو تکنولوژی و بیوتکنولوژی است (Rifkin, 2016: 72).

انقلاب صنعتی چهارم به عنوان مفهوم و اصطلاحی است که «کلاوس شواب» ابداع کرد. اکنون در حال وقوع است و به عنوان دور شدن از نوآوری‌های دیجیتالی ساده مرتبط با فناوری ارتباطات مفهوم‌سازی شده است. موج چهارم انقلاب صنعتی بر اساس معرفی تراشه رایانه‌ای و ابر رساناها، منجر به ارتقای انقلاب صنعتی سوم شده است. تمایز اصلی و فاصله این انقلاب از انقلاب دیجیتال قبلی به «سرعت، دامنه و تأثیر سیستم» آن مربوط است (Schwab, 2016:7).

انقلاب صنعتی چهارم به عنوان اولین انقلاب زیست‌محیطی پایدار با دور شدن از سوخت‌های فسیلی است. در موج چهارم انقلاب‌های صنعتی نه تنها معادله کسب و کار انسان‌ها تغییر پیدا می‌کند، بلکه این امر به حوزه مدیریت فناوری نیز تسری پیدا خواهد کرد. در چنین فرآیندی دولت‌ها و شرکت‌های چند ملیتی باید از سازوکارهای «مدیریت بحران و آشوب» ناشی از اختلالات محیطی استفاده کنند. انقلاب صنعتی چهارم متناسب با پیشرفت سریع و همزمان فناوری‌ها، سرعت تغییرات و اختلالات در نظام بین‌المللی را به شدت افزایش می‌دهد.

رشد تصاعدی در حوزه اقتصاد و صنعت در موج چهارم انقلاب فناورانه به میزان قابل توجهی شتاب گرفته است. فناوری‌های دیجیتال حجم بی‌سابقه‌ای از اطلاعات را جمع‌آوری کرده و سپس به سرعت پردازش می‌شوند. یادگیری ماشینی یا توانایی رایانه‌ها برای یادگیری

و بهبود الگوریتم‌های خود و باهوش‌تر شدن، در مسیر یک انفجار فکری در اتوماسیون شناختی قرار دارد. هرگونه تحول در سیستم پردازش اطلاعات، تأثیر خود را بر اقتصاد، سیاست و امنیت جهانی به جا می‌گذارد.

تغییر در نظام جهانی، انعکاس دگرگونی‌های اقتصادی و فناورانه بوده است. هوش مصنوعی پیشرفت‌های فناوری را در طیف اتوماسیون، رباتیک، نانو تکنولوژی، نورو تکنولوژی، بیوتکنولوژی و سیستم‌های دیجیتالی مانند اینترنت اشیاء، فناوری دفترکل دیجیتال، رایانش ابری و فناوری‌های مرتبط را ارتقا و شتاب داده است. ایالات متحده تلاش دارد تا شکل‌بندی اقتصادی خود را بر اساس منطق مرکز پیرامون در قرن ۲۱ ارتقا داده و مبنای اصلی ثروت خود را بر اساس تکنولوژی علم و دانش قرار داده است (Mac Carthy, 2019:9).

انقلاب‌های صنعتی گذشته شامل سازوکارهایی بود که فناوری‌ها و محصولات صنعتی را توسعه داده و سپس ماشین‌ها؛ فرآیند را تکرار و خودکار می‌کردند. انقلاب صنعتی چهارم ماشین‌ها را مبتکر می‌کند. مبتکر شدن ماشین‌ها در فرآیند هوش مصنوعی؛ شامل خودآموزی از طریق کشف الگوها و فرضیه‌سازی روابط علی بوده و این فرآیند می‌تواند الگوریتم‌های تولید شده را ارتقا دهد. توسعه فناوری در موج چهارم انقلاب صنعتی عمدتاً به دلیل رشد تصاعدی دانش حاصل شده که به‌عنوان «نیروی شتاب دهنده» محسوب می‌شود. در هر دوران تاریخی، فناوری محور اصلی اقتصاد، سیاست، ثروت و امنیت بازیگران اصلی نظام جهانی محسوب شده و سایر کشورها در فضای حاشیه‌ای قرار می‌گیرند (Stiglitz, 2019:141).

سرعت توسعه و کاربرد فناوری‌های رایانه‌ای به طور تصاعدی در حال افزایش است. رشد قابلیت‌های صنعتی در موج چهارم انقلاب فناورانه ماهیت تصاعدی دارد. ارتقای قابلیت‌های فناورانه به گونه تصاعدی بر اساس «قانون مور» افزایش می‌یابد. رشد قابلیت‌های فناورانه را می‌توان در تعداد ترانزیستورهای روی یک تراشه رایانه‌ای مشاهده کرد که تقریباً هر ۱۸ تا ۲۴ ماه دو برابر می‌شود. توسعه رایانه‌های کوانتومی ظاهراً گام بعدی در توسعه فناوری اطلاعات خواهد بود. این امر، سرعت محاسبات را به شدت افزایش خواهد داد.

رقابت برای توسعه قوی‌ترین ابر رایانه‌ها مسیر مشابهی را طی کرده است و تأثیر عمده‌ای بر توزیع بین‌المللی قدرت در آینده خواهد داشت. ابر رایانه‌ها برای دستیابی به پیشرفت

فناوری، رقابت اقتصادی و امنیت نظامی توسعه داده شدند. در سال ۲۰۰۹، ابررایانه Cray ساخت ایالات متحده با ۱.۷۶ پتافلاپ (دستگاه‌های هوشمند و خودآگاه) به‌عنوان قدرتمندترین ظرفیت پردازشی را در جهان به دست آورد. تا سال ۲۰۱۶، ابررایانه Sunway TaihuLight چین با ۹۳ پتافلاپ در صدر قرار گرفت و ایالات متحده تنها در اواسط سال ۲۰۱۸ با راه‌اندازی ابررایانه Summit خود با ۱۲۲ پتافلاپ، رهبری خود را در اقتصاد و سیاست جهانی دوباره تثبیت کرد (Schwab, 2018:35).

۳-۳. هوش مصنوعی و تحول در سیاست و امنیت جهانی

موج چهارم انقلاب فناوریانه بر اساس منطق «هوش مصنوعی» شکل گرفته و تأثیر خود را بر اقتصاد، سیاست و امنیت بازیگران در قرن ۲۱ به جا خواهد گذاشت. هرگاه تحول فناوریانه شکل می‌گیرد، زمینه برای برخی از تغییرات در معادله قدرت به وجود می‌آید. هوش مصنوعی می‌تواند ضریب جدیدی از تمایز قدرت کشورهای شمال و جنوب را در اقتصاد و سیاست بین‌الملل شکل دهد. در موج چهارم انقلاب فناوریانه، برخی از کشورهای شمال نیز در وضعیت حاشیه‌ای قرار گرفته و بخشی از معادله قدرت خود را از دست می‌دهند.

انقلاب فناوریانه موج چهارم بر اساس قالب‌های پارادایمیک هوش مصنوعی شکل گرفته و از قابلیت لازم برای تمایز شمال و جنوب برخوردار است. بازیگران و عناصر اصلی موج چهارم انقلاب فناوریانه در حال تغییر بوده و در این ارتباط شرکت‌های چند ملیتی نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای خواهند داشت. ۶ شرکت بزرگ جهان در سال ۲۰۱۸ همگی شرکت‌های فناوری بودند که از توسعه‌دهندگان اصلی هوش مصنوعی نیز به شمار می‌رفتند.

۶ شرکت اصلی حامی هوش مصنوعی که زیرساخت‌های لازم برای تحول قدرت در سیاست و اقتصاد جهانی را به وجود آوردند شامل اپل، آمازون، آلفابت (گوگل)، مایکروسافت، فیس‌بوک و علی‌بابا هستند. هوش مصنوعی عملکرد شناختی ماشین‌هایی است که منجر به افزایش توانایی تشخیص الگوها، حل مشکلات و شاید روزی رسیدن به خودآگاهی می‌شود. هوش مصنوعی به دلیل کاربرد تقریباً جهانی آن را می‌توان با زمان تولید برق مقایسه کرد. برق در حوزه صنعتی به عنوان ابزاری برای پیشرفت سایر فناوری‌ها محسوب می‌شد. هم‌اکنون هوش مصنوعی را می‌توان به‌عنوان اصلی‌ترین نشانه موج چهارم انقلاب صنعتی دانست.

نتیجه گیری

هرگونه تغییر در ساختار نظام بین‌الملل را می‌توان انعکاس دگرگونی‌های اجتماعی، فرهنگی و راهبردی بازیگران مؤثر در نظم جهانی دانست. ایالات متحده در قرن ۲۱، بخش قابل توجهی از قابلیت‌های اقتصادی، فنی، صنعتی و تکنولوژیک خود را حفظ نموده و در برخی از موارد به مازاد مؤثری نایل شده است. در عین حال آمریکا با چالش‌های ناشی از حکمرانی در داخل کشور و بحران‌های منطقه‌ای در محیط پیرامونی روبرو شده است.

ظهور برخی از کارگزاران حکومتی از جمله ترامپ و بایدن، نشانه‌ی چالش‌های بنیادین در حکمرانی آمریکا محسوب می‌شود. هرگونه چالش در حوزه حکمرانی، انعکاس افول معادله قدرت است. رهبران کارآمد و نوآور را باید در زمره نیروهای مؤثری دانست که پویایی‌های تاریخی و راهبردی را برای کشورها به ویژه قدرت‌های بزرگ به وجود می‌آورد. نقش‌یابی چین در سیاست و امنیت منطقه‌ای را می‌توان به‌عنوان بخشی از قالب‌های فکری و انگاره‌هایی دانست که تأثیر خود را در ساختار نظام جهانی به‌جا خواهد گذاشت.

اگرچه آمریکا به لحاظ تولید ناخالص داخلی و ارتقا مرحله‌ای قابلیت‌های اقتصادی و صنعتی از جایگاه و مطلوبیت ویژه‌ای برخوردار است، اما موازنه قدرت آمریکا با سایر بازیگران در حال تغییر بوده و این امر منجر به تشدید رقابت‌های منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ با آمریکا خواهد شد. در سال‌های دهه سوم قرن ۲۱، بخش قابل توجهی از بازیگران منطقه‌ای و رقبای بین‌المللی ایالات متحده از سیاست موازنه قدرت حمایت به عمل آورده و این امر می‌تواند سطح جدیدی از رقابت‌های نهفته را به وجود آورد.

ظهور هویت‌های منطقه‌ای را می‌توان به مثابه یکی از چالش‌های بنیادین قدرت‌های بزرگ در نظم جهانی دانست. به هر میزان تحول در جایگاه و موقعیت بازیگران هویتی افزایش بیشتری پیدا کند، چالش‌های امنیتی و راهبردی ایالات متحده نیز به گونه مرحله‌ای گسترش می‌یابد. به این ترتیب، نشانه‌هایی از جنگ‌های منطقه‌ای و تضادهای ژئوپلیتیکی را می‌توان در روابط قدرت‌های بزرگ مشاهده کرد. چنین رویکردی به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های سیاست جهانی در عصر رقابت‌های منطقه‌ای محسوب می‌شود.

نوآوری‌های فناورانه را می‌توان به‌عنوان مزیت نسبی ایالات متحده در روند تحولات صنعتی و فناورانه دانست. هوش مصنوعی و کوانتوم به مثابه موج چهارم انقلاب تکنولوژیک

محسوب شده که تأثیر خود را بر اقتصاد و مزاد بهره‌برداری کشورها به جا می‌گذارد. نظم فناوریانه در قرن ۲۱ منجر به نشانه‌هایی از «خودبیگانگی گروه‌های شهروندی» شده و این امر به گونه‌ی تدریجی انسجام اجتماعی و ساختاری آمریکا را کاهش می‌دهد.

اگر ایالات متحده به موازات چالش‌های هویتی در محیط منطقه‌ای با منازعات اجتماعی درون‌ساختاری روبرو شود، در آن شرایط ضریب چالش‌های آمریکا افزایش خواهد یافت. روند موجود نظام جهانی به گونه‌ای است که ایالات متحده قادر نخواهد بود قدرت و امنیت خود را در فضای سیاست جهانی تثبیت کند. اصلی‌ترین چالش‌های آمریکا را می‌توان در افول کارگزاران راهبردی، سیاست‌گذاران اجرایی و رهبرانی دانست که قادر به کنترل منازعات نبوده و فاقد مشروعیت لازم برای مدیریت بحران می‌باشند.

تحول در موج‌های انقلاب فناوریانه، ظهور بازیگران هویتی در محیط منطقه‌ای و افزایش ضریب اعتراضات اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی در داخل آمریکا را باید به‌عنوان بخشی از چالش‌هایی دانست که کارگزاران راهبردی ایالات متحده قادر به کنترل چنین فرآیندی نخواهند بود. هرگاه چالش‌ها افزایش یابد و مدیریت منازعات کاهش پیدا کند، زمینه برای ظهور نشانه‌هایی از «ناهم‌ترازی راهبردی» به وجود می‌آید که تأثیر خود را در ارتباط با جایگاه ساختاری بازیگران به‌جا می‌گذارد.

منابع

- اندرسون، تیم (۱۳۹۶)، «جنگ کثیف در سوریه؛ واشنگتن تغییر رژیم مقاومت»، ترجمه مهدی هدایتی شهیدانی، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.
- روزنا، جیمز (۱۳۸۰)، «امنیت در جهان آشوب زده»، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، «عصر اطلاعات: قدرت هویت»، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- کوهن، سائول، (۱۳۹۰)، ژئوپلیتیک نظام جهانی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- مصلی‌نژاد، عباس، (۱۳۹۴)، سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای ناتو در مقابله با نشانه‌های آشوب‌ساز، فصلنامه ژئوپلیتیک، دوره ۱۱، شماره ۳۷.

- Alan, John and David Ronfeldt (2003), “**The Emergence of Nonpolitical: Towards an American Information Strategy**”, Santa Monica CA: RAND.
- Bendett, S., (۲۰۱۹), “Putin Drops Hints about Upcoming National AI Strategy”, *Defense One*, ۳۰ May.
- Berend, I.T., (۲۰۰۰), “**The Failure of Economic Nationalism: Central and Eastern Europe before World War II**”, *Revue économique*, vol. ۵۱, no. ۲, pp. ۳۱۵-۲۲.
- Brzezinski, Zbigniew (1993), “**Out of Control: Global Turmoil on the Eve of the Twerny- First Centuy**”, New York: Macmillan.
- Department of Defense (۲۰۱۹), “Summary of the ۲۰۱۸ Department of Defense Artificial Intelligence Strategy: Harnessing AI to Advance Our Security and Prosperity”, *US Department of Defense*, ۱۲ December.
- Diesen, G., (۲۰۲۰), ‘Towards an EU Strategy for Technological Sovereignty’, *Valdai Discussion Club*, ۳ March.
- Kagan, Robert (2007), “Return of History”, *Policy Review*, No. 144, pp. 1-17.
- Lukin, A., (۲۰۱۸), *China and Russia: The New Rapprochement*, New York: John Wiley & Sons.
- MacCarthy, M., (۲۰۱۹), “Would Breaking Up Digital Platforms Enhance Free Speech?” *Forbes*, ۱۹ June.
- Mearsheimer, J.J., (۲۰۰۹), ‘Reckless States and Realism’, *International Relations*, vol. ۲۳, no. ۲, pp. ۲۴۱-۵۶.
- Murgia, M. and Yang, Y., (۲۰۱۹), “Microsoft Worked with Chinese Military University on Artificial Intelligence”, *Financial Times*, ۱۰ May.
- Murphy, M., (۲۰۱۷), “Building the Hardware for the Next Generation of Artificial Intelligence”, *MIT News*, ۳۰ November.
- Rifkin, J., (۲۰۱۶), “The ۲۰۱۶ World Economic Forum Misfires with Its Fourth Industrial Revolution Theme”, *Industry Week*, ۱۵ January.
- Rodrik, D., (۲۰۱۸), “New Technologies, Global Value Chains, and the Developing Economies”, *Pathways for Prosperity Commission Background Paper Series*; No. ۱.
- Rose, Gideon, (2017), “What's Inside; Present at the Destruction?”, *Foreign Affairs*, March & April.
- Sakwa, Richard, (2015), “**EU and NATO Relations**”, New York: Palgrave Macmillan.

- Schwab, K., (۲۰۱۶), "The Fourth Industrial Revolution: What It Means and How to Respond", in G. Rose (ed.), *The Fourth Industrial Revolution: A Davos Reader*, **Foreign Affairs**, ۱۲ December, pp.۳-۱۱.
- Schwab, K., (۲۰۱۸), "*Shaping the Fourth Industrial Revolution*", World Economic Forum, Geneva.
- Skolnikoff, E.B., (۱۹۹۴), "*The Elusive Transformation: Science, Technology and the Evolution of International Politics*", Princeton University Press, Princeton.
- Smith, N.R., (۲۰۱۸), 'Can Neoclassical Realism Become a Genuine Theory of International Relations?' *The Journal of Politics*, vol.۸۰, no.۲, pp.۷۴۲-۹.
- Stiglitz, J., (۲۰۱۹), "*People, Power, and Profits: Progressive Capitalism for an Age of Discontent*", Penguin, London.
- Tepper, J., (۲۰۱۸), "*The Myth of Capitalism: Monopolies and the Death of Competition*", John Wiley & Sons, New Jersey.
- Walt, Stephen, (1987), **the Origins of Alliance**, New York: Cornell University Press.
- Waltz, Kenneth (1993), "The Emerging Structure of International Politics", **International Security**, Vol. 18, No. 2.
- Ward, S., (۲۰۱۲), "*Neoliberalism and the Global Restructuring of Knowledge and Education*", Routledge Press, London.
- World Bank (۲۰۱۸), "Competing in the Digital Age: Policy Implications for the Russian Federation", **World Bank**, September.